FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, Bart.
OXFORD
7785 30

M74

7785
30

4066085

M6

ریاض الحکمت ترجمہ رسالہ

...ین الحکمت

Lucknow
28.II.27
W.

60

نام این کتاب [illegible] ریاض الحکمت نام نهاد

رب یسر . بسم الله الرحمن الرحیم تمم بالخیر

منت ایزد را که مردم آفرید از مشت خاک :: داد چشم و گوش و نطق و عقل و جان

روح پاک :: حکیمی که نبض اختیار عالم و عالمیان بدست اوست هرا درست و علل

که شناخت امراض بیماران و وقت رویتش از تنج و در نظر او چون خواهد که نظر

رحمت انداخته دست کرم بعلاج گشاید انواع ناتوان ناگسسته امید که حجت

معصیت کبیر در عالم صغیر انداز روی دارین اندیشه بیش قطره دارو بی بلطف مستفید

گردیده ثمره تندرستی که در معنی نجات التوبا شد دریابند الحق نیکو ساخته دار

نه هر قاتل بتواند مرد و هو لا علاج کرده اند بآب زندگی نتواند زیست بیت کسی را که ندگر

شفا یابد از درد و امید و بیم :: نشو بیسود دفع از تیغ زحمت گناه ::

رسد حیوان تر دوی زآمرزگاه :: همین بر تخی که بیماران تهمت از زیر بیز

این قرص بلیه خطا گشت شد ✱ چو خواهم که بیان وحدت بر زد

زدود زحمت مبدل بود ✱ عکس شد بر صحیفه قرطاس ✱ که باز ابیات

بیان جمع زد ✱ بر خورشید گفت دانای با رای و هوش ✱ چو صحبت گز

بر بیر گوش ✱ زبان قلم با دل من شد آگه هیچ در میان آورد که لب بنهادی دل

نه حیرتی که ترانه شکرانه نسیم الهی که بودیم هر سوی انسان کار خار زبان نیز

نا سیت جمع نقش توان کرد که چو صفحه وجود را بقلم نشان سینه هندو

گرد بازار هستی [illegible] و القدسی هیچ از فسادی حاصل نه ✱ قلب ار در رای

دو بین ✱ نسبت عزت چنانکه سیاه شد ✱ پس هر گاه که بر پای حلال

پر عزت از کجا باشد ✱ و هم ازین جهت نقطه سیاه بر دل تو گفته اند

دنیای فریفته عوض لذت دنیا میفروشی دل گفت ای زبان این چه بیان

[illegible] که بر زبان میرانی [illegible] نقطه سیاه مطعون میسازد و نمیدانی

جای [illegible] کلمات [illegible] هر روشنی از ظرف سیاه نگاشته اند

[illegible] که از سواد [illegible] با لذت باشد ✱ [illegible] لذت و

[illegible] باشد در سواد ✱ چشم و خال زلف و جعد و خط خوبان ✱

[illegible] ✱ [illegible] چشم که واصلان مثال [illegible] و [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] ریاض الحکمت [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

منت ایزد را که مردم آفرید از مشت خاک ٭ داد چشم و گوش و نطق و عقل و جان پاک ٭ حکیمی که بقبض اختیار عالم و عالمیان بدست اقتدار اوست و علاج [illegible] کرد شناخت امراض بیماران و قت زبانه [illegible] از شرع در نظر او چون خواهد [illegible] رحمت انداخته و دست کرم بعلاج گشاید افواه ناتوان ناگسسته امید [illegible] معصیت کبیره و صغیره عالم [illegible] دارد [illegible] قطره دارو [illegible] گردیده [illegible] نجات المتقیان [illegible] بر هر غافل [illegible] کرده [illegible] بیت [illegible]

شفا باید ز درد [illegible] ٭ شود بهبود هیچ از تیغ رحمت کشاد ٭
[illegible] ٭ همان رنجی که یاران محبت [illegible] ٭

زاین فرض سیاه خطا نکند سبب ✱ چو خواهی که سیاهی وحدت بزدود

ز دفع زحمت مبتدا نبود ✱ بگو شد به بهی سبز فرض جا ✱ که با زیاست

سیاهان بدفع نهد ✱ چو غروشش گفت دانای بارای و هوشش ✱ چو صحبت

به هیز گوش ✱ زبان عمر با دل من نداکرد چه در میان آورد که بشنوای دل

زطه حیرتم که ترانه شکرانه نعیم الهی که بدین هر موی انسان کارخانه زبانیست

ناسیت بهینه نظم توان کرد که حرف و حروف را بقلب نشان میدهند و

در باز از معانی و نقش بس بیش از سیاهی حاصل نه ✱ قلب را در سرای

او دین ✱ نیست عزت چنانکه سیاه باشد ✱ پس در رگاه کبریای جلال

بکو عزت از کجا باشد ✱ و هم از این جهت نقطه سیاه بر دل نهاده اند

از این و بیضه بعوض لذت دنیا میفروشی دل گفت ای زبان این چه سخن

سیست که بر زبان میرانی ✱ از طعنه نقطه سیاه طعن میسازی نمیدانی

سیاهی مصدر تجلیات است و هر روشنی ظرف سیاه نگاشته اند

بلی هر ملاحتی که از سواد خال ... لذت باشد ✱ نور و لذت در

بو تهذیب باشد در سواد ✱ چشم و خال و زلف و جعد و خط خوبان ✱

باهبت ✱ و من چیزی هستم که واصلان متعال را بایه و صالت ...

نرسند و طالبان معرفت از مداد می باشند بجز آن نخواهند برد هیچ
کاری که من دران نشنوم حیف باشد اگر رسد انجام بی مزیت آنکه
کس درین عالم زبان بصید تحقیق مراد شش خام و ترا خصلتی است که
منطق هیچ از تو میگوید و زبان مردم از تو میر آید باسم ازین جهت
بتجنیس زبان و زبان هیچ تفاوت ندارد اگر از زبان گر زبان
آید متخصص دشنام از کجا آید گر عدو کمان بزه نا آورد زحلقه زنار
از کجا آید پس شرف من از شرف تو بهتر باشد زبان از شنیدن این سخن
به تیر زبان دهان را بگشاید که من مباحثه شرفیت با تو در میان نیاورده
ذکر حق راند اگر بگویم که نهایتش پیدا است هر اشرافی که از گفتن سپاس جاری
است او را از اشرافان اشراف معنوی اشراف نخوانند و هر سرداری
که از حمد پاک ایزدی کریا نیست او را سردار انجمن معرفت
نگویند . از آن زبان راست گفته و چرا نگوید که راستی از زبان
است اگر موجود مطلق زبان را وجود بخشنده دارد دیگر و نقض
لوازم جان در عدم نور ربی و لذت ملاحت فی محک انسانی
ونفس راستی و نفس لامزی که عمده عبادت الهی است صفتش نگذری

سخن موزون که دل روشن ضمیران صافی طبیعت را در شگفت آورد
از کجا خاستی هم آفتاب دوربست که تمام بوستان جهان بر او روشن و هم
در مثال بسته هیکلی جاندار اند و مهره یاب بل گوهریست لطیف و جواهریست لطیف
که زبان را با گوهر چه نسبت یعنی او را در هر مقامی که بنده اعضای خداوند خود را
بپوشد و این را از هر نعمتی که قدری لذتی بخشد در شکرانه آن یکی را بصد
گونه واگذارد هر گاه که زبان چنین دستیاری کند که تمام وجود خود را
در گفتن حمد ناطق ساخته بصد زبان آوری نتواند حرفی از نسخه شکر ایزدی
سرائید تا بوجود سخن دیگری چه میرسد **بیت** عاجز است از ترانه حمد زبان
در جای شکر که این سخن هیچ نیست : دل که باشد که شکر حق گوید :
که روان را کناره پیدا نیست : که نهایت سپاس را گوید چون
بگوید بگرد این که شنیده است چند وادی از اندازه اندیشه بیرون است
باچار عجز و نیاز بجا آورده و دبیران میگوید که روزی عزت افروزی باد و دستان
بی ریب و یکتا ... بی تکلف در گوشه انجمن مهر سپهر اخلاق خلاصه یکتا یگانان
آفاق رمز شناس اسرار حقایق ... نشین ... خدا دانا کاشف دقایق
معانی غواص حقایق بیچانه نزول آن اقلیم درویشی شاه باز شکار خدا اندیشی

نخلبند ریاض ریاضت مصدر دستور وزارت مرکز دایرهٔ حقیقت مونس انس
ذالعقیقت در مجاری سخاوتش تمام شرمنده و در مقابلهٔ سخای همتش دست رافکنده ابر نثار
منزوی الاستکبار عطای فرات جز دیده ملجای ارزه مندان مومیای شکسته حالان
زبردست دریا نوال روشن ضمیر یوسف لقای مبارک جبین فرخ لقای صاحب دل ابر نشان
رای بیان شمس الدین محمد طول الله عمره که تاب افتاب ذره ایست از قرص
همت او بیت شمس زاهر همت خواجه شمس الدین محمد این سخن
شرمنده کردی در صفت روشن دلان : کان زیج از [illegible] نسوزد مغز
مردم مفلسان : کاین عطا بخشد بهر دم در امید سایلان : آن شود
مخفی ز اندک جرمش و استیلای میغ : میغ ریزد اشک رشک از جود این ابر گهر
گوهر فشان : آن نداند فرق گل تا گلخن از تاب خورش : این بخشاند
قدر کهنه و مهر جان مجلس دارد نشان : آن بنام شمس دنیا و این بنام
شمس دین : بین تفاوت در میانشان از زمین تا آسمان جادا شیم
تمامی اهل مجلس از جوهر طبیعت جواهر سخن ایلچیان خورسند گشیدند در [illegible]
شرایط کمال ادب نوبت بنوبت زبان بزایه ابیات دو نشانه مترنم میداشتند
ورقه رقه اتفاق انجام سخن بر این افتاد هر سخن را که اشعار [illegible]

تا آفریده به وجه نقلی را که نقش خالش برجه آب است دور از نیکو

بیت اگر میل سخن داری بگو یار دی صاحب فن که خرد موی افتد

اشک چند سر محو شدن : بگوی همیان حرفی که گردد گوش در راز

وی یا رو بیچ ذخاطر ریخ وید برگوش و بدان زن یعنی سخن گفتن

عملی بهتر که مدام پایدار باشد و از پایه ابنی او باعث آسودگی خلق

الله باشد در پنولا خاطر آن خداوند که بوسته در رفاهیت خلق الله

متوجه است بایں موجب در میمنه کبرا آید که نسخه نو در علم حکمت باید

پرداخت که رنجوران ضعف بدن و بیماران ناتوان تن که از عبادت

الهی محروم اند بوسیله این سبب که مسبب الاسباب است بیماریات

ست بصحت و تندرستی تبدیل یافته به توحید معبود حقیقی مشغول باشند

چون این سخن را هم پایداری در کمال است و هم از پایداری او جهان

بدین را بهره تمام الحرم اشاره بر ثبت توفیقیه از روی کمال لطف فرموده

که مروارید سخن را در رشته شغون حکمت انتظام داده فلکی زمانه را آفرین

گرداند که هم پایه ارسطو بعد عمر آمده ام داده و هم : نام آن این کتاب را آسودگی

تن و صحت بدن در بر خواهد بود وسیله جویای رضای خاطر نازک آن خداوند

همیشه در تیسیر نقش را اهم مطلب صورت و نمیشد اسعید انجام آن کمر
خدمت بر بسته اند بود و از امر شوکل حل شناور در دریای وحدت محرم اسرار
معرفت دستگیر رهم افتاد کان منبع فیض و احسان مخزن اسرار رموزات
ربانیه مطرح تجلیات سبحانی مرشد واصلیان مولانا نصیب بادی پیشاه
راه هدایت خداوند خداوندان گرامی حضرت خواجه نظامی گنجوی
قدس الله سره العزیز که از اندک توجه کرامتش کار چرخ در حرکت نقش
آن فلک توانا نباشد صورت مراد به زوال می یابد **بیت**
گر به همتش کند امداد ∴ تن به دو رهاند که شود آزاد ∴ نخل عزت
همیشه بار آرد ∴ کاخ عمرها درآید از بنیاد ∴ گر خطا هزار باشد پیش
دستگیرش اگر بود چه فساد ∴ شک چه باشد مراد دل سپیدن
سر به درگاه خواجه چون بنهاد ∴ دل درآید به کام از تا منتش
هم به بهبودی چو بر زبان افتاد ∴ طلبید چون ز اعتقاد هیچ خللی
در میان نبود قبول افتاد به توجه کرامتش دیدم انتها یافت از شکستگی
بر توصت اندک این نسخه انجام رسید الحق کتابی در علم حکمت

دچار گردیده که ترجیح از دیگران یافت که بیشتر مردمان به تراکم از سود دیگر
بهره یافته پای بند رشته امراض بگردیده و در عجز این هجوم مجروح خاطر
به تنگدستی و عافیت شامل حال گردیده محتاج کوتاه همتان دو
نان خدمت شوند و باقی عمر خود را در بندگی تعالی و تقدس بگذرانند
شکر خدای را که در دور پادشاه پادشاهان زمان و شهنشاه
ملک گیران اوان مالک تخت و دیهیم ممالک هفت اقلیم عادل
بی بدل عارف شیخ پیر دار بمثل شهاب الدین صاحب قران ثانی محمد
شاه جهان پادشاه غازی زید الله زمانه انجام یافت و نام این
نسخه به زبان هندی بنام سارنگدهر اشتهار داشت درینولا به
به معاونت سراپا صورت اخلاص دقیقه یاب معانی رسیده رای
مقرر ترجمه زبان فارسی در آورده بنام متوافق للامراض مخاطب خطاب
... هزار و منصب هفت بستاره کی و بساز لیادی مقبول نظر مقبولان
گشت **بیت** دل چو آزرد بدین کتاب کسی :: باید از عمر خود مراد بسی
پیر زال است گر چه هر سمین موی :: چون جوان گردد بس رستم خوی نفس
تا کم و عزت و وقار و دولت و دین :: در جهان بایدش بصد تمکین

دنش

چند خوانم بیان تفصیل بینت و دیگر بیان تمیش عجب ترا نگر

که درین مثنوی از هر مصرع نامیسیتی حرف اول اگر برداری نام حفظش

بر خود زنهار زنهار نام خود را بر زبان خود راندن چون [illegible] را از مدی فاش

کردن بست مینت نام نیکو نه دیگران گویند : بزبان [illegible] چه گوئیه

باز : از بتر حنظل شکر خواهی : است و جهش ز عقل دور و دراز الوض

بنیاد جواهر و قواعد او را مشتمل بر سه باب نهاده اند و چون در ترجمه او

گذاشت [illegible] باب اول در بیان [illegible] که مشتمل است بر نه فصل فصل اول در بیان

اوزان فصل دوم فصل دوم در شناخت قواعد ادویه فصل سوم در دانستن احکام

خوردن ادویه فصل چهارم در بیان کیفیت و خواندن آن فصل پنجم در بیان

بیدالیس عالم فصل ششم در بیان تفصیل امراض فصل هفتم در بیان شمار

امراض فصل هشتم در بیان تفصیل امراض فصل نهم در حکیم [illegible]

باب دوم در بیان مجربات که مشتمل است بر یازده فصل فصل اول در بیان

تفصیل جوشاندها فصل دوم در بیان [illegible] فصل سوم در بیان [illegible]

فصل چهارم در بیان [illegible] بترتیب فصل پنجم در بیان

[illegible] فصل ششم در بیان [illegible] فصل هفتم در بیان [illegible] فصل

در بیان ... ریوند ۶۱
در بیان روغن ... ۶۳ ۹۶

ششم در بیان ساختن شیموق فصل نهم در بیان ترتیب جوران
فصل دهم در بیان ساختن کوی فصل یازدهم در بیان ترتیب اولیه ۵۸
فصل دوازدهم در بیان پختن روغن زرد فصل سیزدهم در بیان پختن روغن تیل ۶۳
فصل چهاردهم در بیان ضوابط آسو فصل پانزدهم در بیان گشتن و شکسته ساختن

باب سیوم در بیان ... اوصاف ... بر هیئت ذات ... درس هایی ...
در صفات ... که نیز مشتمل است بر پانزده فصل فصل اول در ضوابط روغن خورانید
فصل دوم در بیان قاعده سو یعنی تاب دادن فصل سیوم در بیان قواید
قی کنانیدن فصل چهارم در بیان اسهال دادن فصل پنجم در بیان
حقنه فصل ششم در قواعد ... فصل هفتم در بیان ناس دادن
فصل هشتم در بیان قاعده دهوم پان فصل نهم در بیان مقصد
فصل دهم در بیان لیپ کردن فصل یازدهم در بیان تیل انداختن
فصل دوازدهم در بیان پر کردن گوش فصل سیزدهم در بیان خون کم
کنانیدن فصل چهاردهم در بیان علاج چشم فصل پانزدهم در بیان ختم کتاب
... که ... بلکه ... هندی که بزبان فارسی در آورده
... نقش ... ... هیچ ... بجا نیاورده ... هم ازین

جهت بعضی الفاظ هندی که در مقابلش در اندازه در یافت خود به لباس
فارسی بهم نرسید همان نام هندی را درین نیاز نامه درج نموده شد
اما نه چندانکه صاحب مطالعه را باعث اشکال یا موجب ملال بیش باشد
باب اول در بیان شمار روز و غیره که مشتمل است بر نه فصل فصل اول در بیان اوزان
فصل دوم در بیان قواعد اوزان فصل سیوم در دو انشتره یعنی انگشت خوردن
فصل چهارم در بیان کیفیت وجود انسان فصل پنجم در بیان پیدا الشی عالم
فصل ششم در بیان وجود دنیا فتن و بوجه زحمت فصل هفتم در بیان شمار اوزان
فصل هشتم در بیان تفصیل اجرا فتن فصل نهم در بیان چلو نکی زهر
فصل اول در بیان اوزان خون بیشتر در ترکیبات و تداویات وزن
بزبان هند معروف است در بیولا اگر وزن متوافق رایج الوقت را دی گفا منت
بیقین که مختلف المزاج می گردید ازین ممر اگر نام اوزان که در مقابل آن
بترجمه فارسی پیدا شدن ممکن نیافت همون نام را درج نموده شد چنانچه
آن تعلق بدو زبان دارد یکی زبان مالکده شهر و دوم زبان کالنگ
شهر انکه بزبان مالکده شهر نام زده ... ذره که در شعاع
آفتاب میگردد سی ام حصه او را یک ... خوانند و مقدار ... زده

یک مرخ باشد مرخ را [illegible] که در خلقت [illegible] یک دانه اش
[illegible] در خشند و در هوا بر ستش مرخ یک خردل باشد و سه خردلی را
یک زر شف باشد و هشت زر شف برابر یک جو ست و چهار
جو را یک سرخ [illegible] سرخ را یک ماشه باشد و چهار ماشه را یک تانک
و دو تانک را یک تول [illegible] و دو کون را یک گرکهه و دو گرکهه را نیم پل باشد
و اگر همان [illegible] را تضعیف کنند یک پل صحیح باشد و دو پل را یک
پرست و دو پرست را یک انجل گویند و دو [illegible] را نیز خوانند
و مقدار [illegible] و یک سر او و در برابر دو سر او یک پرستهه ست
و چهار پرستهه را یک اوهک و چهار اوهک را یک درون و دو
درون را یک سوپ و دو سوپ را یک درونه باشد و کونی او را
نیز گویند و چهار کونی را یک کهاری باشد و دو هزار پل را یک بهار
[illegible] و دو هزار پل را یک بهار و صد پل را یک تولا نامند چنانچه
[illegible] الوقت یعنی مقدار دو دام باشد و هر یک از شمار ماشه
و تانک و گرکهه و پل و کدو و پرستهه و اوهک و درون و کونی
و کهاری چهار چهار مرتبه از مراتب ماقبل خود متزاید ست

اوندی که از چوب یا از آهن یا از هر شیئی که راست کنند و طول و عرض
عمق او چهار چهار انگشت باشد و اندازه انگشت برابر هشت جو باشد
و آن پیمانه مقدار یک کدو است و آنکه بزبان کالنگ شهر متعلق است
اینست که در برابر دوازده عشر گندم گون یک حبه باشد و دو جو را یک
رخ گویند و سه رخ را یک پل باشد و یک هشت رخ را یک ماشه بود و چهار ماشه
را یک تانک باشد و شش ماشه را یک کدیانک [illegible] و دو ماشه را
کرکهه باشد و چهار کرکهه را یک پل باشد و چهار پل را یک کدو خوانند [illegible]
پرست تا مراتب کهاری موافق قاعده مانسیق است که در مابین [illegible]
اول
[illegible] **فصل دوم در شناخت فواید ادویه** چون داروی
که در دفع علت مریض مطلوب است باید که بیخ و قند [illegible]
و برگ و شهد و پسته تازه و نو بگیرد و در عمل آید و اگر
شیره از درختی گفته که در تفصیلش نام از شاخ و بیخ
یا برگ و امثال آن مفصل اظهار نموده باشد باید که اگر نام
درخت بر که گفته است شیره آن [illegible] باید است [illegible] شد و اگر [illegible]
مغنی تم

در زبان کالنگ [illegible] کدو خوانند

نهانا

تنها را وا نموده است ریش از بیخ و شاخ و برگ هم هیچ
اعضای او کوفته و کشیده بگرد و همچنین طریق اگر شرح
وزن این تداویات را جداگانه اشارت ننموده
است باید که بوزن مساوی گرفته در کار بندد
و همچنین متوالی اگر وقت خوردن معجون موز ساخته
باشد باید که در طلوع آفتاب بخورد و اگر ترکیبی که همگی
تداوینش حرارت بخش اند و تا بسیر گرمی زیاده دارند و میدانند
که صاحب مرض را این ناموافق خواهد بود در آنجا باید که
بلا ترکیب فکر خود بگیری داروی سرد مخلوط ساخته بدهد
که فایده عظیم خواهد بهم رسانید که در ضمن این باعث نه نقصان
نخواهد بود است برای خلق الله نخواهد گردید و همچنین مثال اگر

تمامی او کهنه رطوبت لهذا ریا باید یکر تخلط تخلیط اند و علاج طلب
موافق طبیعت ثنیب باید که برعکس ان کنند که سودمند ابد و نیز
اگر مقامی را ظاهر نگردانیده باشند که از کدام سرزمین نهالی یا گیاهی
را برکرده و بعمل ارد در انجا نکته انست که هر سبزه و نباتات
که در جانب زمین شمال سر بر اورده است از از بیخ برکنده
بلکه دو سوای از ان گیاهی که در زمین خنثل ریک زار رویده باشند
از همه بهتر و اعلا است و انکه در زمین سیراب شده است
چندان فایده نمیدهد هر گاه که جهت گرفتن گیاهی مستعد گردد
باید که در مقامی که شهنشاه افاق از دریچه مشرق جلوه نماید رفته
در روی بجانب شرق ایستاده شود و سر خود را یکبار به تعظیم اعظم
فرود اورده زبان خود را از قیل و قال در بندد و تسبیح میرسد خود را
بر مسند دل خویش متمکن تصور کند از ان نهالی را که مطلوب است
از بیخ برکنند و معمول سازد اما نهالها که در کوچه باراز در احاط

جای دیوار

چاردیوار یا در کلنجی سیلاب یا بر زمین جا بالہ و برایت بآن چندان

فایده بخشی و بهره نظر بیت **فصل سیوم در دانستن طعام خوردن**

ادویه و بیان خاصیت وغیره هر شی و تفصیل شش هوای بدانکه حکیمان

وقت خوردن داروی را پنج نوبت تعیین نموده اند یکی علی الصباح

دوم همراه طعام سیوم بعد تناول طعام چهارم در هنگام شام پنجم بوقت

خواب بعضی بسبب ابرام اما هر کسی که بجهت اندراختن فی و گرفتن اسهال و

دفع کردن بر مرض احتمال ان میخورد باید که صبحدم بدهن ناهار بخورد و در

دفع درد سینه وغیره همراه طعام بکار برد اگر هضم شدن طعام مطلوبست بعد

طعام بخورد و در دفع تمامی مرض و همگی علت بوقت شام فرو گیرد و خوردن

بوقت خواب نیز همین حکم دارد اما بجز نوشیدن گرمابه که خوردنش

در اول پاس آغاز روز مقرر است گرمابه را در زبان هندی کادهه گویند

تا شرح خاصیت وغیره هر شی اینست که شی را در زبان هندی درب خوانند

معنی درب اینست که هر چه از حیوانات و نباتات و جمادات در معاینه

می افتند او را درب نامند بشنو بشنو هر شی که در آفرینش جهان آفرین

است خالی از پنج چیز نیست یکی رس دوم خواص **سیوم** طبایع چهارم

سواد

مزه

تحصیل الماکولات پنجم قدرت اما تقویت نفس است که رس کونه است
یکی شیرین دوم تلخ سیوم ترش چهارم بلوجه پنجم تند ششم نمکین یعنی
در هر دو زمی ازین جمله در رس یک رس یا دو رس یا سه رس یا چهارم
رس یا پنج رس یا شش رس خواهد بود و خالی ازین رس ها هیچ
درب پیدا شدن ممکن نیست بیان خواص اینست که خاصیت ها
در درب نباتات و غیره که موجود اند پیدایش انها از پنج است از باد
و خاک و آتش و آب و آسمان از تاثیر خاک و آب شیرین رس پیدا میشود
و از آتش و خاک ترش رس پیدا میگردد و از آتش و یا آب هیچ رس
از عدم بوجود می اید و از اکاش و باد هیچ رس پیدا نمی اید و از باد و آتش
بیت رس صورت می گیرد و از خاک و باد رس پیدا میشود و ان
خواص در هر درب بیست گونه اند یکی گور که او را گران گویند دوم مند
که عکس تیز است سیوم گرم چهارم سرد پنجم سنچس یعنی ...
کردن دست صفا نماید ششم ... ساندر عرف ... هفتم مردنی نرم هشتم
استهر که از جای نتواند جنبید او را قائم المقام گویند نهم سوجهم یعنی باریک
نزدهم رسیند که یکجا نباشند یازدهم ... که عرف ... دوازدهم

پچهس سیزدهم روچهه یعنی خشک چهاردهم گرم پانزدهم که از مساس
ست هیچ صفا نمایند شانزدهم دیرو که مثل آب مسلسل بود
هفدهم کتهن یعنی سخت هژدهم چل یعنی جاری باشند نوزدهم
ستهول یعنی بنظر آیند بیستم پچهال یعنی مانند چلاب یک لستان
باشند این ده خواص اوایل برعکس ده خواص اواخراست و اثیر
برانی در هر بن خاکیت از خاکه و روغنی از آب و تیزی از آتش
و خشکی از باد و سبکی از آسمان است و شرح طبایع اینست که ان
از دو شق خالی نیست یا گرم است یا سرد اگر آفتابیست تاثیر حرارت دارد
دارد اگر ماهتابیست تاثیر رطوبت دارد و هرچه که خالی از طبایع صرف
بنوع باشد هیچ فایده ندهد چنانچه معجونها و ترکیبی از مثل چورن وغیره
راحت میکند بعد از دو ماه از طبایع خالی میشود یقین که او چندان فایده
نخواهد نمود تخصیص الماکولات از آن گویند که طعامی در وقت هضم کردن
رس خود ببندالکند و در زبان هندی او را پاکه نامند و آن سه گونه است
یکی شیرین دوم تلخ سیوم ترشی یعنی هر چیزی که خورده میشود در هنگام
هضم شدن حلاوتی ازین هر سه رس در آنجا نخواهد بود اگر رس شیرین

وبلوچستان ترشی خورده باشند در وقتی که ترشی نمود اگر تلخ

یا تلکت یا خورده باشند در آنجا تلخ رس پیدا نموده از ترشی

هم ترس باشد و شیرین رس تراینده بلغم است و ترشی فزاینده

صفرا است و تلخ رس باد را غالب می آرد و بیان قدرت این است

که در هندی او را انکت گویند یعنی از رس و خواص و طبایع دیگر

قدرت قدرت تمام دارد که در تقابل اینها می‌بیند منجمله اگر

پنج سهیدی بر پیت زده بندند تپ دفع گردد در اینجا رس دیگر

هیچ بکار نیاید پس قدرت از همه سروری دارد نمک و غیره

جهان که می زاید عاملش را از ان بجز قدرت بیکن در هر شی

که رس بسیار باشد ان بنام رس نامزد کرده در چیزی که خواص

بسیار است هم بنام ان معروف است و در دوائی که طبایع افزونست

بنام همان مشهور باشد و در کسی که قدرت زیاده است از نام همان اشتهار

می باید و بیان شش هوای زمین که یکی گرپکم دوم پرادات سیوم

برکها چهارم سرد پنجم هیمنت ششم بسنت و ابتدای آن از

تحویل آفتاب در شمار زند بوانکه در آغاز حمل و یکماه باشد

از بهار و... که شمارند زمستان که چیسته بکار

دور

و در جوزا و سرطان برادت رت باشند و در اسد و سنبله برکها
رت باشند و در میزان و عقرب سسیر رت باشند و در قوس و
جدی همنت رت باشند و در دلو و حوت بسنت رت باشند
اما آنانکه برادت را نمی شمارند سسیر رت را می گیرند و آنانکه سسیر را
نمی شمارند برادت را می گیرند بقول بعضی حکیمان بسنت رت در آغاز
تحویل حوت و حمل باشند و در رت گریکهم باد شروع شده روز افزون
میگردد و در برادت رت غالب می آید بعد از آن هر روز اینده
کم میگردد و همچنین مثال در برکهارت زهره شروع میکند و در سرد رت
غالب می آید و بعد از آن کم میگردد و همچنین سلوک در هیمنت رت
کف شروع میشود و در بسنت رت غالب می آید و بعد از آن کم میگردد
و باد در سرد رت کم قوت میشود و زهره در بسنت رت مغلوب میشود
و بلغم در برکهات رت بزودی به تسکین می نهد و در همه وقت
و همه بهنگام حاجت خود می دارد و هر که بهنگام رت نگذارد باید که دیده
و فهمیده بکار برد و غالب شدن باد از این چیزهاست از بسیاری شهوت
و از تنها آمدن تفکر در خوردن و غم و غصه و از بیداری شب و از شناه در دریا

و در وقت شام و در انجام طعام هضم طعام الکالیقه معلوی سس بن
بعمل از دو باد غالب آمدن شروع شوند و همچنین غالب آمدن زهره
از علامات است از بنای بر آمی اوراگویند که در وقت هضم شدن طعام گویا
وارشده هضم شود و تلخی و ترشی و از بسیاری حرارت و در میانه روز بدار
نیمه طعام و در وقت تلکی الخلاف اینی در عمل او از زهره دفع گردد
و غالب آمدن بلغم این است در وقت آغاز روز نیمه طعام و کسی که
هیچ محنت از مثل رفتار و غیره نمیکند در انجا بلغم غالب می آید و از عکس
این سلوک مندفع میگردد فصل چهارم در بیان که وجود انسان بدانکه شخص
آدمی با این جزهای ترکیب است و استحکامیش نیز از همین ها است
که در اندرون جسم هفت طبقه هفت کوهه و هفت دریا هفت منفذ یعنی
هفت آوب دهات و هفت توچا و سه دولخه و سیصد رگه دو صد
و ده بند و شصت صد استخوان و یکصد و هفت جای مرم و هفتصد سرا دیت
و چهار دهمنی همنی و پانصد پارچه گوشت و شانزده کندر که در باب جوارح
استخوان جا دارد و ده سوراخ موجود اند اما در وجود عورت بیست پارچه گوشت
و سه سوراخ از آن مقدار زیاده است اگرچه تفصیل اینها در کتاب

دیگر

دیگر به شرح طولانی درآمده است امّا از قاعده مجمل بیان می‌نماید که هفت کلا

اینست یکی گوشت دوم خون سیوم پیه چهارم سینه پنجم روده ششم

انس هفتم اسب مقام هر یک یک کلا در عقبی خود دارند و مقام بلغم

در سینه است در بحث آن مقام اهم است و او را [illegible] گویند و بالای آن

جانب پهلو چپ مقام انس است که اندازه انس زیاده از مقدار کف دست و در

تحت آن مقام [illegible] است و مقام پل از زو فروتر است که او را [illegible] گویند

و مقام بول در [illegible] است که او را [illegible] نامند و مقام جان در اعضای پستان

است که با خون مخلوط شده می‌ماند و او را در زبان هندی [illegible] گویند

و هر چه که هزارم حصه از سر یک موی باشد آن اندازه جان است هرگاه که خون را

از وجود خارج میکنند و آن از مقدار قاعده زیاده تر بیرون آمده باشد همراه

آن خون جان نیز بیرون می‌افتد و علامت آن اینست که اگر خون مذکور نزد

سگ اندازند هرگز دهن بدان نزند و نخورد علاجش بجز این نیست

که همان طریق خون خرگوش را بیرون آورند و بدستور سابق ملاحظه کرده باشند

که هرگاه جان آن همراه خون بیرون آید همان خون تازه را به جا نهاده

[illegible] اگر زخمی در حیات باقی [illegible] باشد نیکو گردد و اگر نه لا علاج است

بیان هفت دهات اینست یکی رس دوم خون سوم گوشت چهارم پیه پنجم
استخوان ششم مجاله او را مغز خوانند هفتم آب منی هر کسی که اول طعام میخورد
در اول مرتبه پخته شده از خالصات او رس پیدا میشود و کدورت آن
بول و غایط میشود باز رنجک نام تلخه آن رس مذکور را پخته سازد از
خالصات او خون پیدا میشود و کدورت آن کف وغیره میشود باز چون خون
پخته میشود از خالصات او گوشت حاصل میشود و کدورت از آن پیت وغیره میشوند
و همچنین مثال گوشت پخته شده از خالصات او پیه حاصل شود و کثافت آن
کدورتی که در حواس می برآید میشود و از پیه پخته شده از خالص او استخوان میشود
و درد آن عرق وغیره است و چون استخوان پخته شود از خالصات او همچنان
مغز حاصل میشود و الا نیز ناخن و موی و امثال آن است و چون همچنان پخته
میشود خالص او آب منی است و درد آن ازجه ایست و خار جوانی که بر روی
می زاید هم از واست و از آب منی بالاتر هیچ مرتبه ندارد و کدورت آن نیز
از جمله بعضی حکیمان گفته اند که این خوبی زینت چهره کدورت آن است
تحقیق چنان شده که مطلقا کدورت آب منی نیست که او خود خالص است چنانچه
طلا عیار را هزار مرتبه در آتش گداز کرده باشند و آن هیچ کثافت [illegible]

همچنان

همچنان این مرض را هیچ گونه درد پیدا نیست **و صفت دوم دهات** که اولا

آن دهات بنو گو تند همان از مثل انواع [illegible] است که بیان نموده شد از اوج

او را گویند که آبی است در مقام سینه که در اندازه هر دو دست تو آن گنجید

و خشک [illegible] او ابر اجاهی **صفت** است و خون [illegible] و سرد است و قائم المقام است

و رنگش سفید است و وجود را قوت نشستن و برخاستن و دو دست پای را دراز

و کوتاه کردن [illegible] او است و پیدایش [illegible] هم لذت [illegible] نیز [illegible] است

بیان صفت طبق [illegible] که او را صفت [illegible] گویند است اول طبق [illegible]

را [illegible] نام است که [illegible] از و پیدا میشود و دوم را [illegible] نام است که رنگش

سرخی ملون است خال گنجد [illegible] بود وجود از و پیدا میشود سوم را [illegible]

نام است که رنگش سفید است که پیدایش برص از وست چهارم را [illegible]

نام است که تمام وجود سفید میشود اندک [illegible] ششم را [illegible] نام دیگر است که گنبد بالا

و رنگی [illegible] و امثال آن از و پیدا میشوند و هفتم را [illegible] نام است که چشمش

مقدار دو [illegible] سطر است اما بس از و پیدا میشود **در بیان تفصیل هر شده دو کهه**

یکی [illegible] دوم [illegible] سیوم [illegible] نام اینها را در زبان هندی دو کهه گویند و دهات نیز گویند

[illegible] هم خوانند و هر گاه که وجود را [illegible] دارند بنام دهات نامزد کردند [illegible] علت

[illegible] ت و [illegible] و
دو کهه [illegible] از خلط

بعد از آن اینها را خلط خوانند و هر یک را پنج نام است و درین میان باد از همه
نازکتر است و هرجا که دو لقمه یکدیگر را میخواهد نتوانند برد چنانچه غلبه باد باران را
هرجا که میتواند می‌برد همچنان صفره و بلغم هر دو در رفتار پیش استوار باد اند و باد
خاصیت سلطانیت است یعنی از جنس گرمی دارد و باریک صفت است که در
سوراخهای باریک صاحب دخل است و تاثیر سرد دارد و خشک است و بسیار
سبک است و جنبش سرعت دار است و مقامش در پنج جای است یکی پایانه
دوم گوشت در جائی که طعام هضم شده میشود سیوم در سینه چهارم در گلو پنجم در تمام
اعضای و نامهای باد که پنج اند اینست یکی اپان دوم سمان سیوم بران
چهارم اودان پنجم پران هر یک را مقام بقاعده ترتیب بالا است و تلخه را
تلخه را خاصیت گرم است و جلابت دارد یعنی بهم کوفت مخلوط است و رنگش هم زرد
و هم نیل گلگون است و رس آن تلخ و تلخ است و بطائی که غالب می‌آید ترش
میگردد و مقامش نیز در پنج جای است یکی در امین اشیه دوم در پوست که زینت
پوست و پوستکی گوشت هم از و است سیوم در جگر است که در آنجا رس تجنه میسازد
از رس خون حاصل میکنند چهارم در چشم میباشد که بینائی چشم از آن است
و هم در سینه میباشد که قوت حافظه و تزاید عقل از و است پنجم در او است

دوم

دوم پهری جلک سیوم بدنجک چهارم الوجلب پنجم سادیک و

مقام اینها بترتیب با بسوتا است بلعجر را خاصیت حمایت است

یعنی نسبت کون دارد و موعین است و کراث است که از مساس دست

صفای نماحت بهند است یعنی علکس از بیتجس است و تاثیر سرد

دارد و رس شیرین دارد و وقتی که غالب می آید تلخ میگردد و مقاس

در پنج جا است یکی بالای امامیه دوم در سر سیوم در گلو چهارم در سینه

پنجم در بندهای اعضای که قبض بسط اعضای و کشادن و بستن دست

و پای هم از دست و هر پنج نام او اینست یکی ماکلیدن دوم سویدن

سیوم رس چهارم البوچن پنجم خرخک بیان نهصد رگه و غیره است

که در تمام اعضا وجود این نهصد رگه موجود اند که بند استخوان و گوشت

و پوست و غیره از اینست و کتبه اینها را بلغم است یکصد و هفت جای مرم است

مقام مرم لکه رجان بسته هرگاه که در مقام مرم زخمی یا امثال دنبل

و غیره بدید آید خطر جان است و زندگیش محال رگه ها را قوت هم

بست و دهمنی رگه ها را نیز تیره از اینست و دهمنی ان باشد

که رس را در راه خود که در اعضای وجود جاری میسازند

و بنجش ذرّ انش صحیح است و ده سوراخ که بدان وجود مانند با بدان
می درخشند اینست دو بینی و دو چشم و دو گوش و یکی دهن و یکی مقعد
و یکی زد بان بول سوراخ دهم مقام در سر دارد که چشم انسان پوشیده
است لیکن بجز و نشان او را می بینند و ازو می توانند سخت و سه
سوراخ در وجود عورت زیاده اند اینست دو پستان و یکی دهن که در آنجا
حمل قرار میگردد و سوای ازین سوراخهای باریک که بدان راه عرق جاری
میشود در شمار نیست و در پهلوی جانب چپ مقام پیهی است که او را
سپرز خوانند و پنج اکهار رگت باهی پیدو ابست است رگت باهی او را
گویند که خون در راه شان در تمام وجود می گیرد و در پهلوی جانب راست
مقام جگر است و در آن مقام رنجک نام تات مسکنت می دارد
و مقام رگهای جلباهی که آب را در خود کشیده روان میسازد در گنجد اشن
است و بعضی رگهای را برکنه نام است و آب منی ازو حاصل میشود
و مقام تراویدن آب منی و بول مقامی است معروف که نمایاد در آن
گنجایش نیست و مسکنت جیشتا که گویند است در مقام سینه است
که در آنجا روح میباشد و مقام را در هندی زبان ادلی رگویند و پیشتر آنکار

و د

و دو همی در ناف پیچیده است و استحکام اعضای هم از انست و باد
هملی رکها در راه خود ها جاری میباشاند که هر یک بکار خود استقلال
داشته قیام نموده باشند دوران نام باد که مقام نفس در ناف است
و از انجا بر می خیزد و کل سینه را مس کرده در جانب بالا میرود و از راه
ام الدماغ که باریک تر از ادهام زوش کمران است و در بالای حلقوم
و انگه است در میکند و از انجا بمقام اندرون کاخ دماغ میرسد
لیهه دستی هزار خورشید در محاذی تجلیش پنهان باشند و در انجا چشمه
اب الحیات است که از قدم روح گرامی می تراود و خضر مثال خدا
پرست بصد تلاش خون جاری در ان مقام رسیده چون قطره از ان
در می یابند از اب حیات برمیخورند بعد از ان این باد مذکور موافق روایت
خود کانه انجا بر داشته مراجعت میکند و از ان قطره زندگانی جا از ابرورش
میکند و نفس جوع را نمی افروزد و منور هستی وجود و قوت جسم هم
از و است همین تمثال اندور رفت او بدان راه قیام است هر گاه
این نفس نا مستقیم گردد مردم پای بند موت میگردد و کلابد از جان
بی خود و بیهوش بودن او است اگر غالب ابدان لبسیار

دو لکه باشند و کسانیکه توانائی پران دارند که پر خود را از خود
جنبش داده بر میخیزانند تا وقتی که خواهند در آن مقام اعلی
نگاه دارند و چون خواهند فرود آرند اینچنین مردم تا چند مدت در
نگاه داشت کالبد خود توانا باشند اما باز در پنجه موت گرفتار میگردند
هیچ جانوری در عالم پیدا نیست که از احاطه و قبض ملک الموت
نجات خواهد بود شب چند گونه حکیم در حکمت داروی مرکب جز مرض نیست
در اینجا سوالیست که اگر علاج درد موت در قوت است علاج مرض بچه کار
می آید و نفع در دفع مرض چه خواهد بود جوابش آنست که هرگاه بیمار
را علت غالب آید او در دفع آن مکوشد یقین است که از چهار
مطالب معروفی محروم خواهد ماند و آن چهار مطالب اینست یکی
ارته دوم دهرم سیوم کام چهارم موچه و شناخت علامت علاج
طلب و لا علاج را در ضمن این منظوری است که ایا مرض قابل زایل
نیکو خواهد شد یا بالجزم تن در موت خواهد داد اگر آن مرض مشخص
ببیند لوازم شکی الجبان مرتب بسازد اگر امید شد در سعی علاج در
دفع مرض نموده در فرض الهی ساعی باشند از این مرض و در است

که چشم را از علت حرص خلاص ساخته در عبودیت خدای تعالی که
وتیها مستعد گردد و علاجش دو گونه است یکی از قواعد و ترتیب
ترکیبات دوم از لوازم کرم بیالک که همگی انتقال صورت و معنی
بر او وابسته است فصل پنجم در بیان پیدایش عالم بدانکه پیدایش
عالم و عالمیان از شخصی است که از چون و چگونگی منزه است و همیشه
قایم است و عالم هوشیار است هر سخن را به دروازه او راه نیست
و برگشت او همواره در ذات پاکش جا دارد و صورتش
مانند سایه آفتاب است و پیوسته تازه و نو است و نیز
اگرچه از جماد است اما پیدایش عالم از وست چنانچه از آفتاب
و روشنی آفتاب که در جسد لعل اصلی می تابد و از آنجا
الحکمی بر می خیزد همچنان چون خواهش بیچون بیچگون بر آن
منتسب گردد که جلوه خیال خود را با نواع تجلیات ظهور دهد
پیدایش هر زبر خواهش مذکور که در سایه مذکور می افتد از د
عالم بر می آید و این عالم را به بیداری نقش بر آب است
مثل بازیچه بازیگری است که هیچ قیام ندارد شنو شنو

هنوز پرکرت مذکور در زبان اول هرکسی که پیدا شد آن عقل
بود و عقل را جسم خواهش است و آن عقل را مهان ت
گویند و از عقل مذکور اهنکار پیدا شد اهنکار او را گویند که دانستن
بخود بخود کند یعنی این خانه از من است و اهل خانه منم و این
کار را من کرده ام و علی هذا القیاس همان اهنکار را سه صورت
موجود شد یکی جمالیت که او راست گون گویند دوم سلطانیت
که او را رجس خوانند سیوم جلالیت که او را تم گون نامند
هرگاه که همان اهنکار با صورت ست گون و رجس گون خود
شامل گردید از وی ده اندری که او را حواس ظاهری و باطنی
خوانند معه دل پیدا شدند مثل چشم و گوش و بوی و زبان و پوست
و سخن و دست و پای و مقعد و آلت هر دو ان پیدا آمد از صورت
باریک اینها بجز چشم چون که در مشاهده نمی افتند و چون همان
اهنکار با صورت ست گون و تم گون مخلوط شد پنج مستی ماده

لذو

از و پیدا میشوند و آن صورت استول از پنج بهوت آتم است یکی
سبد دوم اسپرس سیوم روپ چهارم رس پنجم گنده یعنی از آسمان
سخن پیدا شد و از باد سپرس یعنی مباشرت کردن پدید آمد و
از آتش روپ وجود گرفت و از آب رس و از خاک بوی پیدا شد
این هر یک عمل خود را مثل گفتن و رفتن و گرفتن و گذاشتن و خوش
پذیرفتن جاری میدارند و این پرکرت مذکوره را چند نام است شکت
و مایا و هم پرکرت دیگر است وغیره و تکیه از آتمان ذات پاک است و از
پرکرت مذکور این هفت پیدا شده اند یکی عقل که او را مهان تت
گویند دوم اهنکار سیوم پنج تن ماتر از این هفت جز ازو پیدا شده اند و از
پنج تن ماتر اعضای ظاهری و دل پیدا شده است و از پنج طبایع شانزده
بکار بند همگی بیست و چهار تت اند که وجود را استحکامی از آنهاست
بعد از آن روح گرامی جهت دیدن تماشای جمال خود در قالب درآمده ناظر
میگردد و داخل پیکر او میباشد چون عملهای نیک و بد و صواب و غیر صواب
از جان و دل عمل می آیند بدان عملها پابند معمول خود میشود یعنی
در نکوم نیه هن می افتد و این کرم و عملها از شراب و طعام و کرده دیده
شهوت غصه محبت

ملنز

دویسه و از لذات نفسانی پیدا میشود هرگاه که کسی ان لذات را بیت دست
زده طبع خود بیمن گردد خود را نشاط حاصل کرده و از عمل های خود خلاص در یابد
و ان جان را خوب زرتبه رستی وجود است و اند و یکی از علت های است
ازین مجرب زرگان و حکمان علاج علتهای پرداخته اند که جای اعرت از
تن نفیند این قاعده پیدا نیست جان بقواعد مجمل گفته شد اما در کتب
دیگر مفصل است

فصل ششم در بیان وجود گرفتن

جود چمت قی ا
او از ان موافق نس و سال د علامت هر سه دو که بر انکه هر غذا که در تحت
حلقوم میرود نخستین بران نام باد اورا در مقام اسه می اندازد در انجا
شیرین رس پیدا میشود اگرچه در صلبیت خود هرچه رس حل باشند بالای
کف بکف پدید می اید بعد از ان پاچک نام صغره او را نیم پخته میسازد
در نظام پخته شدن ترشی رس پیدا میگردد بعد از ان سمان نیز
بوساطت گراهنی نام رگ بر گنجد الش می اندازد در انجا تیز
رس شده خضم میشود اگر در ان مقام الش نیک پخته نرسد خالص
از و عامی رس میشود اگر خوب پخته نشده باشد بقیه از ان خام مانده است
ام میشود و همان ام اکر اند که جمع گردید باعث انواع علت میشود

اما

امارسیست که بانک پخته ترشنده دست بخشیدن و مرعش میشود تمامی
هفت دهات و هفت پل را قوت می بخشند و دوحه وجود را از
پرداسن خود تازه وسیراب میدارد و هرگاه که از آتش جوع در تحضیم
اماکولات حیوانی بقدر نتف نیز اشته باشند یعنی منهدالکن باشند همای غذائے
سخ رنسی بیاز ترسن رسن قیام خواهد داشت و بنیاد اقامتی همان رسن خواهد
بود و نه پهود و که از جمله هر سه دو که دران زمان بیا میخت ان دو که ممد و
معاون او گردید و موافق طبع مزاج خود علت نه بر بداو زد و در مقام
پکوهه بکواسه یعنی جای که در اینجا غذای هضم میشود و محیط الثلاث
واقعه است که او را بزبان هندی ترنلی خوانند سنا را نام بر ماهی است
و کونی را خسرحینی سیونم را اکرا اهکا هرگاه که بعد از پخته شدن غذای
پخته گشته محض از رسن بلغمی می باید ایان باد از ا فرو می ریزد و ان
در زدبان فضیت معقد نبردن می افتد و انچه خالص رسن بعد از شده است
از رمهن نام باد بو ساطت همان محیط الثلاث در تمام وجود می
گشته اند و در نحک نام تلخه از انجه ساخته خون حاصل میکرد اند

وهمرین منوال خون هم در تمام کالبد می کستردو ان خون که نکیه جاب است
اگرچه بشیر پی مینود اما در وقت غالب امدن ترشح میکردد بعد
ازان همبدان طریق از خون کوشت واز کوشت مید واز مید استخوان
واز استخوان مغز واز مغز اب پشت حاصل می اید بغیراز یکماه مرتبه
بمرتبه رسیده بکرسی هفتم واب منی اباس هستی می پوشد وهمرین سلوکه
در وجود عورت بعد از ماه تمام شقیق واز خون حیض نمو دار میکردد تا
از جوشش شهوت و کمال اتفاق مرد و زن بهم اغوشش دهم خوابی یکجا
میکردد وطالب مطلوب می شوند واز قدرت سبحانی اب پشت با خون
حیض در بهم مخلوط شنوده کره وار بسته میکردد وحمل قایم مینماید اکر اب پشت
از اندازه خون حیض در وقت که خوردن با هم زیاده باشد **پسر نرینه**
تولد کند واکر برعکس ان باشد دختر که وجود کیرد واز هر دو هم اوقات
دبرابر باشند مخنث زاید که زندکیش صورت موت باشد چون
خورد که از اغاز تولد خود یکماه تمام کند انرا ادویه زیاده از یک سبع بدهند
چون دو ماه تا خود انجام رساند مقدار دو سبع بدهند واین قاعده را تا یکسال
انجام رساند و یک ساله را موافق یکماشه بدهند و تا سیزده سال از
هر سال اینده اش یکماشه افزون کند یعنی سیزده ساله را تا سیزده ماشه
وزن نداوی بدهند و زیاده ازان نکند **تا هفتاد سال** چون از هفتاد سال

انجام

قدم

قدم خود بیرون نهد باید که از قواعد با نسق قدری کم کرده بخورد
اما این وزن را که گفته شده است باید که دستار الکتابت چون یا کلک یا کوبا
(سفوف) یا دکرده بکار برند اگر طا دبیه یا کنکای مطلوب است باید که از وزن مذکور
(کهاره) چهار مرتبه زیاده کرده موافق تسمی یک میداده باشد و بچه که از شکم مادر
(چار گوشه) خود تولد میشود چیزها ذیل برو بالغ نیست یکی سرمه کشیدن دوم لیپ گردانیدن
سوم [illegible] کردن و چهارم تیل مالیدن پنجم فی کنا نهیدن ششم در مقعد کس
فتیله راندن چون بعمر پنج سال رسیده است مضمضه کنانیدن را در خورت نیست
تا مدت شصت سال چون از شصت سال تجاوز کند داس و اسهال دهد هر
وابی داس و اسهال همان مردم دهد که کم از سیزده ساله نباشد چون بیست
ساله شود در مجامعت تمرابی کند خوردی و نادانی ابتدا آغاز تولد تا ده ساله
[illegible] میباشد و افزونی کالبد تا بیست ساله است و زینت چهره و خوبی
تن و جوشش جوانی تا سی سال متواتر است و افزایش قوت حافظه تا چهل
سال قایم است و خون نابود شدن عرف توجه تا پنجاه سال و بینای چشم تا شصت
سال و آب نشت تا هفتاد سال و [illegible] رفتار تا هشتاد سال و قانون
تعقل تا نود سال و کرتم اندری تا صد سال ابتی مدت زندگانی مردم است بیت نظم
[illegible] مدت میکند خوردی بده سال :: تر زاید کالبد تا بیست سال ::

نظم بخود تا باشد تا سی جوانا :: فزایش حافظه تا چل بخوانا :: پس آنکه به پنجم چون رسید

خطا کمتر شود یعنی کنندی :: بصارت چشم تا نصف است تیز :: به هفتاد آن

افتد از بر خیز :: بمانند پای ز رفتاری به هشتاد :: بود اندر خرد و از تن در افتاد ::

بخشم موت را کس ندیده :: ببین این جمله چون در صد رسیده :: علامت شخصی

که طبیعت باد دارد باد در خود زیاده دارد اینست :: تنگ چشم و تن خشک و بسیار گوی

بود گرم خوی و پراکنده موی :: به پرواز بیند تن خود بخواب :: علامات صاحب

بلغم کن انور حساب :: علامت صاحب بلغم است خردمند خوبروی بود هم

خشمناک :: بود زرد موی میل جو زاک :: شبی نور و بیاره ببیند بخواب ::

تنی بیران تلخه مایل باب :: علامات اهل بلغم اینست :: اهل بلغمی را

علامت شنو :: که انواع ادراکه باشند ورد :: سپیدی گرفته بود در تنش

هر غم تن و موی هم ناخوشش :: بود سست و بروز هم خوردساب :: ببیند زنخ خوف

دریا بخواب :: چون در که علامت دو دو لیه بایچه دو لیه نمودار گردد و طبیعت

مایل بهمان دو مایه خواهد بود علامت خواب وغیره اینست که چون بلغم و بلغم

باهم مخلوط میشوند باعث غلبه خواب میشود و اگر با تلخه می آمیزد بیهوشی پدید می

آید و اگر باد با صفرا در میجوزد مختلف الاوهام حاصل میشود یعنی صورت هر کس را دانستن

بهر انست

بیان نتوانند سخت الاتفاق باد و بلغم بهم کون واقعه میشود نیم خوابی پدید می آید

یعنی

یعنی فرلکانی بجواب کردن فرود اید و باز بجواب امدن محال باشد انرا در زبان
هندی بند را خوانند و از مقام سینه اوج که کم میکردد کلان باکاف فارسی پیدا می اید
کلان اورا گویند که فی ذات هیچ جز بایل و حیلا نباشد و از کر ریا شکم دار غلبه دو کهه و از
محنت کابل نیز این واقعه صورت میبندد علامت **خمیازه** اینست که چون دیو وت
باد همراه بلغم غلبه میکند سستی در اعضای مدید می اورد و لب از یکدیگر جدا کشاده شده دهن
فراخ میگردد علامت **عطسه** اینست که چون او دان دم بلغم یا تراش باد همراه میکند و بلغم را
بقوت بالانی برند نزده در اندام رسیده او از راه بینی بقوت تمام بیرون می اید و سر می جنبد
علامت اروغ اینست که چون او دان نام باد غالب میشود و غذای را بالا برمیدارد اورا
در تخت حفظ کرده خود کرده خود بالا میباشد اواز پر زور حلقوم از سینه بیرون می اید اگر این باد
بالا نباشد فی اندازد ازاد در زبان هندی دکار گویند **فصل هفتم در شمار امراض که بانواع طریق**
نافروده اند اگرچه در علامات این علمی دیگر است اما بقواعد مجمل نام مهاتس را در قلم اورده است
باب بیست پنجگونه است یکی از غلبه باد پیدا میشود دوم از تلخه سیوم از بلغم و سه از
اتفاق دو دو دو کهه مثل بلغم با باد یا بلغم با تلخه یا باد با تلخه پیدا میشوند و هفتم از سنبات و ان
اختلاط سیزده گونه است و هیچ بقواعد بکهم معروف اند یکی از اکنت است
اکنت اورا گویند مثل اسیب دیو و پری یا از غلبه ترس و امثال ان باشند
اتیسار هفت گونه است سه از انجمله از غلبه دو دو کهه جدا کانه است چهارم

از اخلاط پنجم از نزاید سوکه و اندوه ششم از افزونی اهم است و بهفتم
از خواب ترس و هیبت آنچ سنگرهنی پنج نوعست سه از آنجمله از بدا
موزی هر یک فوکه است چهارم از سنیپات و پنجم از کثرت اهم است و
بر داهها نام علت چهار گونه است سه از جدا جدا است و چهارم از غلبه خون
پدید می اید و بد هضمی طعام که باسم اجیرن اشتها دارد سه نوع است یکی از
غلبه باد که اورا بشتبه نامند دوم از بلغم پیدا میشود که او را بدکرده گویند سیوم
از بلغم است که اورا اماجیرن خوانند و اجیرنی که از ترس پیدا میشود ان را که
اجیرن گویند و انکه نام مرضی که هم از قبایل اجیرن است سه گونه است
یکی از باد دوم از صفرا سیوم از بلغم شوجی نام روکه نیز سه گونه از جدا جدا
است و چند کاهیک نام ضعو یکی است که لا علاج است و بلنبکا نام نیز
یکی است که علاج در دفع ان چندان کارگر نباشد بواسیر شش نوعست
سه از آنجمله از هر یک جدا جدا است و چهارم از بد اموزی خون پنجم از سنیپات
ششم از میراث پدر که اگر کسی بکسی در رسیده است و جرم پیل نام مرضی
سه نوع است یکی از باد دوم از بلغم سیوم از بلغم و کرم در وجود مردم پیدا
دو گونه است از آنجمله دو گونه در بیرون کالبد اند یکی بیشش دوم خورد
است

ریست که مقام اینها اگرچه در تمام جسم است اما اکثر در سر پیدا شود دویم
دو گونه در ابدزون وجود اند یکی را امام لف اینه است دویم
هر دیاک که در سینه پیدا شود سیوم انتراواه چهارم آنو در است
برود ها پیچیده اند پنجم جور و ششم میانگی هفتم تولکند هشتم رگت گوشم
نهم کت سورنس دهم رگت بدهونس یازدهم روناد زیت دوازدهم
پوند جوالیسیز دهم کوت نه چهاردهم که در غایط پیدا شود پانزدهم بکرگ
شانزدهم نیلیا هفدهم بلون هزدهم سوسوراد نوزدهم لگرکت بیستم
اسپنا یک یرقان **یرقان پنج گونه است** سه از هر یک جداگانه است
چهارم از اخلاط پنجم از خوردن رطل پیدا می آید و کتول باد بلی است
الزغالب می آید او را لنته کنول باد گوید و هلملک هم بلی است
رعاف نفث سه نوع است یکی فوقانی که از راه دهن و بینی و گوش
خون جاری شود و آن از تراید بلغم است دوم تحتانی است که از
راه مقعد خون روان شود وان از غلبه باد است و سیوم است که در هر دو
جانب نشر و خون یک شود **و سرفه پنج گونه است** سه از هر یک جداگانه است
چهارم از زخم که به سینه رسیده باشد پنجم از کمین دهات دق نیز پنج گونه است

دق را در زبان هندی کهی خوانند سه از انجمله از هر یک جدا گانه آ
و چهارم از اخلاط پنجم اخلاط جهت پیدا میشود که هر اندرون سینه
پرور کمک از مثل کمان سخت شکنند و بحران ترقیده باشند
و نولهه مرض شش نوع است یکی از تراید دق دوم از افزونی
مباشرت سیوم از کثرت غم و اندوه و نوکه چهارم از غلبه درد پنجم
از محنت و قوت که زیاده از اندازه خود بعمل آورده باشند ششم از
ضعیفی و تنگی نفس که او را سواس خوانند هیچ وجه ذات یکی هندر
نام دوم تنگ سیوم اوپرده سواسی چهارم مها سواس پنجم جهن سواس
که کرات مرات مداومت کنند و این مرض وزیر است نزد بادشاه دق
رودک هلک پنج نوع است یکی چهدر را دوم الجا سیوم کنهر چهارم جهلا پنجم
مهتی مندالکن **مندالکن چهار طرق** است یکی بلهم که از آباد پیدا میشود
دوم پتجهن که از تلخه پدید می اید سیوم مند که از بلغم حاصل میشود چهارم
بهسمکه که از باد و تلخه وجود میکرد **اورچک** پنج گونه است در چک ازا گویند
که طبع به تناول طعام رغبت پذیر نباشد سه از هر یک دو بهه جداگانه است
چهارم از اخلاط یعنی سنبات پنجم از کرانی دل پیدا میشود **فی صفت جون**

سه از

سوم از هر یک باد و غیره معروف اند چهارم از سنبات پنجم از زادن فرزند کرم شکم
ششم از قلق که او را در زبان هندی کهلان گویند کهلان با کاف فارسی مثال
آنست که دل بچیزی مایل نباشد بطریقی که گویا کسی پارچه از آب تر کرده
بر پشت و دوش انداخته است و چنانچه از او بیزار میگردد و هفتم از حمل
پیدا میشود و از حلقوم ششی نوع است از هر یک جداگانه است
چهارم [illegible] پنجم اختلاط ششم از دق بود از میشود تشنگی شش نوع است
یکی از صفرا دوم از تخمه سیوم از بلغم چهارم از سنبات پنجم از دق ششم از
آب سرگ عرض پدید آید بیهوشی چهار نوع است یکی از باد دوم از تخمه
سیوم از بلغم چهارم از سنبات بهرم یکی است بهرم او را گویند که گوی
خود را بر آسیا گردنده سوار بیند که خود هم میگردد و آن خلل دماغ است
و ننداره [illegible] است و خواب نیز واحد است و بینایش مرض یکی است
و قلق همین حکم دارد بدبیهوشی هفت گونه است از هر یک دو که جداگانه
است چهارم از نزاید خون پنجم از شراب ششم از خوردن زهر هفتم از زخم
اگر بد بیهوشی مذکور تمام نماید از و مدا[illegible] نام مرض پیدا شود و آن چهار نوع است
یکی از باد دوم [illegible] سوم از بلغم چهارم از اختلاط و بر[illegible] نام علت [illegible] است

و باتا جرده نیز یکی است و مانا بهرم و یانا کهات نیز بنام خود معروف اند بورس
عرف واه هفت گونه آمده است **یکی از دلت پت** دوم از خون سیوم از
تفنگی چهارم از تلخه پنجم از دمات چهره ششم از زخمی که در جای دردم کارگر
شده باشد هفتم از درد دل که در معده خون بسیار غالب می آید مراد شش
وسستی که او را در زبان هندی اونا خوانند ششم نوع است یکی از باد دوم
از بلغم سیوم از تلخه چهارم از اختلاط پنجم از زخم کارگر ششم از بیم دیوانگی
در جهت از حوادث دیو و پری میشود سیب و حبه است یکی از اسب دیو دوم
از خونش سوم از کپنر چهارم از کند هرب پنجم از جچه ششم از تیر هفتم از بد بلای
مرشد هشتم از جن نهم از کوه کوهک دهم از وسره یازدهم از بیرمرد دوازدهم
از صاحب جن سیزدهم از پشاچ چهاردهم از اهل ایت پانزدهم از اهل کوه
شانزدهم از راجهنی هفدهم از برهم راچس هژدهم از سیاه نوزدهم از
کرتا بیستم بیتال صرع **صرع چهار نوع است** یکی از باد دوم از تلخه سیوم از
بلغم چهارم از اختلاط **اتشباد چهار نوع است** بطریق اینه است بول
هشت نوع است **بول هشت نوع است** سه از هر سه دو که جدا گانه است
و سه از امیزش دو دو و دو که موثر است هفتم از سنیبات هشتم از اثم

بریزم

در بیان بول نیز هشت است بطریق ایضاً ان درد بول یکی است و حرارت
ت بول هم یکی است او در اوث سیزده گونه است که یاد غالب الله و بالا
درد یکی از کرسنا دوم از تشنگی سیوم از خواب چهارم از سواس پنجم از دقی
ششم از بهق هفتم از چپاره هشتم از دروغ نهم از مرض دهن دهم از آب
بینه یازدهم از آورده سنبات دوازدهم از باد سیزدهم از کل در عرف عرب
شکم هم در هندی اپهاره گویند دو گونه است یکی از آن شده دوم از پکوا شده
پیشاب نکو خام مرض یکی است آورده گره هم یکی است هر دو نام مرض است
در سینه میشود و هیچ وجه است یکی از باد دوم از تلخه سیوم از بلغم چهارم از اختلاط
پنجم از کرم او در نام مرض در شکم هفت نوع است یکی از باد دوم از تلخه سیوم از
بلغم چهارم از سینه عرق پنجم از آب ششم از سبز هفتم از دق هشتم از مقعد
دیوله که او را کلم خوانند هفت نوع است سه از هر سه دو که جدا گانه است
و سه از امیزش در دو درد و که و هفتم از سنبات ششم از رکت یت بستگی بول
که او را موتر کهات خوانند سیزده نوع است یکی بات کند لغا دوم بات ستلا سیوم
بات بست چهارم موتر کهات پنجم موتر چهنر ششم موتر جهی هفتم موتر ساد هشتم
موتر سنق دیلت نهم بست کند الخ

سلسل بول هفت نوع است سه از هر یک جداگانه است چهارم از
سنبهات پنجم از کمین آب منیت ششم از کمین تلخه هفتم از باد هشتم از
سنگ مثانه سنگ مثانه چهار گونه است سه از هر یک دو که جداگانه است
و چهارم از آب منیت پرمیو پرمیو ده گونه است ده از این بلغم است و شش
از تلخه و چهار از باد است آنکه تعلق بلغم است اینست یکی اچه پرمیو که رنگش
مانند شیره شکر باشد دوم سودا پرمیو که چون مثال شراب باشد سیوم
پرمیو چهارم ساندر پرمیو پنجم شکر پرمیو ششم او دکه پرمیو هفتم لعاب پرمیو
هشتم سیکت پرمیو نهم سیکهاپرمیو دهم تر پرمیو این ده گونه پرمیو از آن
بلغم است و آنکه تعلق به تلخه دارند اینست یکی منجت پرمیو دوم قرا
پرمیو سیوم نیل پرمیو چهارم رکتک پرمیو پنجم کرسنی پرمیو ششم چهار پرمیو
این شش گونه پرمیو از آن تلخه است و آنکه تعلق باد است اینست
یکی است پرمیو دوم قبار پرمیو سیوم مجا پرمیو چهارم مدهو پرمیو سیوم
مرض نام خود یکی است بدن گا نام علتی است که مانند دانه عدس بر وجود
پیدا میشود و آن ده گونه است یکی شراوکا دوم کچهپکا سیوم تو ترا
چهارم شنالجیت پنجم مسورکا ششم سرکیکا هفتم جالنی هشتم بدارکا نهم بدرتة

هم

دهم متید نام مرضی خرد حکاکت است **دماسیل نه گونه است** سه از هر یک
دو کله جداگانه است و سه از اتفاق دو دو دو کله و هفتم از سنبات
هشتم از رخم نهم از زهر شد بردة نام مرضی یکی است و کلند بالا نیز نکال است
و کلند الجبب کاهم یکی است از نهه ناف علت که از قبایل دمل است
غلکه است سه از هر سه دو کله جداگانه است و چهارم از رگث پنجم از
مید ششم از استخوان هفتم از گوشت هشتم از دنل نهم از سنبلت اکثر نام
علت **شش نوع است** یکی از باد دوم از تلخه سیوم از بلغم چهارم از خون
پنجم از گوشت ششم از میده **فیل پای سه گونه است** یکی از باد دوم از تلخه
سیوم از بلغم بدرته نام علت شش گونه است یکی از باد دوم از تلخه سیوم از
بلغم چهارم از خون پنجم از مید ششم از سنبات دنبل **دنبل** یازده نوع است یکی از باد
دوم از تلخه سیوم از بلغم چهارم از خون پنجم از اختلاط و سه از اتفاق و دو دو
دو کله معروف اند دهم از رگ‌ها بات یازدهم از رگت پنی دو از دهم
از رگ کف سیزدهم از باد پت رکت چهاردهم از باد و کف رکت پانزدهم
از پت کف رکت **سیدوبرن** که از انواع دنبل است هشت نوع است یکی از
طلبیت دوم بتنی سیوم جبن چهارم بهن پنجم برحلیت ششم مهرشت هفتم بد هشتم

بیمار شده ترفیدنا گونت دو نوع است یکی جبی انکه دوم نسرانکه
است نبک یعنی شکستگی استخوان هشت گونه است یکی هیکلی دوم
ثبت سیوم بوارنا چهارم ببرنت پنجم لبتست ششم نرجک جبت
هفتم ادهوکت هشتم سنده بهکن بهن دلکره که او را خوفناک النی گویند
چهار گونه است پیشت دوم است دلکره سیوم دوردکره چهارم
سمیک دلکره نادی مرض پنج نوع است از هر سه دو که جدا است
چهارم از سنبات پنجم از زخم بنام بهگندر هشت نوع است یکی ست یون
که از باد است دوم دشته کربو و ان از صفرا است و سیوم پریسراوی و
ان از بلغم است و چهارم ربح که ان از باد و بلغم است پنجم برجهی که
ان از باد و زهره است ششم ازبوح که ان از بلغم و زهره است هفتم ازبو
خوانند و هشتم از الکنت که ان رحم رسیده باشد نهم سکمادرت که ان
از سنبات ادب وشی که او را باد فرنگ گویند پنج گونه است از هر سه دو که
جدا گانه است و چهارم از سنبات و پنجم از خون است میده ربو کامه
که ان علت در الت پیدا میشود سبب چند نوع است یکی یک بهی دوم
کربهت سیوم لوزت چهارم اودنیه پنجم مردت ششم تنت پونک

هفتم

هفتم اکمین کاه هشتم سرکهها نهم تولیاکه دهم اوپادکا یازدهم مانس ماکه
دوازدهم اسپرکس هان سیزدهم برده بس چهاردهم اوتم پانزدهم
مالت ریدهت شانزدهم یوکهبه کا هفدهم بنبوده شهکا هژدهم الجی نوزدهم
دکن ریدهبستم هرده بیت بکیم کنهی کا بیست دوم تل کا لکا بیست سیوم
نروده بیست چهارم پرورد کا برص هژده گونه است یکی کایا یکه
که ان از بلغم است دوم اود بیتهر که ان از زهر است سیوم منڈل که ان
از بلغم است چهارم بچر جٹا که ان از باد صفرا است پنجم رکهجیه که ان
از باد و بلغم است ششم بیاد کا هفتم سیدهی هشتم کتم نهم السی دهم دود
یازدهم کاچ دوازدهم بس پهوٹ سیزدهم مهاکوشٹ چهاردهم جرم
دل پانزدهم بوزهر پکیت شانزدهم سنارک هفدهم کاکن که ان از سیبات
هژدهم ننورک یعنی سفید برص و ان از هر سه دوکهه پیدا می اید
چهاردهم مرض نقصت چهار نوع است و ان اینت بسرکرا ارید اندرده
انباسکا پتیرت انجی پراه وبستر و بهیک بکی تل لک کردهی ندکس
جو برکها بدار کا کردر منک نیکا حال کردهب رت بیا حبت من
بهرنش عرق مشعد اکن دو هفتے نرود درکود کوکنف کونکه انشے مدمیغے

کنسنک مل ہا موکہہ دوکلا کجھا رکھیں کجھو کنده یا کھان کردماب ررجکا
بنیلک وان چهار گونه است سه از هر سه دوکهه یکا از رتب پت
پس پهونک هشت گونه است سه از هر سه دوکهه وسه از دو یکا
از سنبات مرض سبر بنام نه گونه است سه از هر سه دوکهه
وسه از دو دو دوکهه هفتم از اختلاط هشتم از ان سوختنه نهم از رحم رسیدن
ادرنام مرض دو نوع است یکی از بادریت دوم از بلغم و پیشیہ مات ذکر
هشت نوع است سه از هر سه دوکهه وسه از دو دو دوکهه و هفتم از اخلاط
هشتم از علت خون فصل هشتم در بیان تفصیل امراض که تعلق بر دندان
جبرا کانه رست بدانکه انانکه مرض تعلق در باد اند شمار انها از اندازه
شمار بیرون است لیکن انچه معروف اند اثبت وان هشتاد اند
اچلک هوز سیسته یعنی استخوان رنج جادی شنده باشد اورد اسهته
سرا کره یا نام انفرانام بارش نول لکت که یعنی درد کمر چند نامک
کهلی انام وجع بیج بیج جهوا سسته اردت که ردی کچ شنو بجهالهت
کرونت نزیکه جبار اسهته نلب یعنی نیا کلای کنجی توني کهنچ تا بهاد بزایله
کردہسے که کهوبته یعنی فرسه نهو بیشواجی اده باهو اتباق برنابام بار کننده

کنهه دهونس الکهه بهید الکه بولکهه سن منت کهلکت اسنهلا پر اسنهلا
بامن لوچ توتی ایک بیدا الک بهول سنکوچ اسهته روچهه الک نهک
ت بهرنس مداره بدجهنا یعنی خار بسیار کتکی هولکتو بانکار دستر کهور الک بهرکه
راهو بهه سرب کتب کارنس یعنی ده عدد شبا و تا یعنی رنگ سیاه کردن برلاب جهر مور
یعنی بول بسیار مذر نانس سوپد خانس دو ریت بل جهنه ات پر برپت یعنی ارنت
بسیار زدو کارنس یعنی حیفر کرده اهنومست حبیب یعنی دل بجالس کمنها یعنی کم
برسیا یعنی سواد رعن کلکی ملکر ادهمان بهت ادهما بنت تا روم هرکه بهیرتا
تو دکنده الکالکتا یعنی فکر نماید سید الکسا ابر برت لجند باکیان در نبت جهه
انچه مرض در تعلق صفورات عنوان شمرد اما از انجمله جیل مشهور اند
سواتی امینت دهو جاو لکهر براه رشا لکت یعنی درد جود کری ات بهدم کان نان
کنهه توکهه مولهه توکهه ابت نولهر نکسارستا اہل مکترات تو ید الک باکیا کلم
برت بزنوت یعنی رنگ سیار دن انز یت سرار طعم بانجم تمب کا تمارکت دراو
الک درتی یعنی تر فیدیا کرده کنده هستا دور کننده تب مے ترتا ارت مبهتا تب
تب هولکی میب نیر مدبت نت مبت نکبه شیخ دیوکهه یعنی از رو نیسے دیدن
گنگاره والس ترنسے خوبدو امب مدیرا کوب کا ترساد یعنی الکس بهمن حیب

مند لیکن انده‌ها لیمو ترانش عمر و رش سست مندمل نه شنیت دار علامات
تعلق بلغم است بسیار اند اما ظاهر اینست سبب اند شنند رکابت نزد را کورد
لکثر مدهتها ملکه تیبیب الااسراد و تیمت الوکن سوپ سوپ ایک سبب‌ها
انش ایجها نکث احیاءات متنبیا لمت نول رت موثر انکه بیساد مند بیده ایرو
لهشور انکه کهر کتبه نعیم ملوکهو کرد مرض خون ده است کو درو ولت مندمل تا
ارکت گیرد ارکت ادهر ارکت سورها اتش رنگ ادر کده منیر بدا ته
پاک بدانکه نام مرض هر اعضایی را چون خانها از علامات نیو سبب افزونی
شرح نه نوشتیم و مجملات اینست که در دهن هفتاد و چهار مرض است
ده مرض دندان و یازده سبب و دوازده به دندان طلان و شنش به زبان
تعلق دارد هفت مرض در کام و نهرده مرض در گلو است و هفت مرض
در دماغ دهن و نهرده مرض در گوش و هفت در بناگوش و پنج مرض در احاطه
گوش و نهرده مرض در بینی و ده در سر و نه در مغز و نود و چهار نوع مرض جسم
پنج مرض تعلق در مرد و هشت مرض تعلق به عورت دارد و در پستان عورت
پنج مرض است و مرض بیروت ناستار است و هشت و دو مرض به طلاق
تعلق دارد که از او توشا بدانان گویند فصل نهم در بیان زهرهاست

وان سه نوع است یکی نباتی که او را استها خوانند دوم حیوانی که
او را حلم نامند سوم عملی که او را کرم گویند وان نباتی نه گونه است
چنانچه نامهای ان از کتاب دیگر باید دانست وحیوانی نیز بارد کژدم
وعنکبوت و غیر ان باشند و مقام اینها بعضی را در حابول و بعضی را
در ناخن و بعضی را در موی و بعضی را در نقرس و بعضی را در غایط است
وان عملی دو گونه است یکی را کر نامند دوم را انچه هر دو [illegible] ند کما
میشود دیوای از من هفت زهر در بعضی دوایات و بعضی زهر در ادویات است
یکی در اب که در انجا برگ و غیره افتاده باشد واب ان مقام بدر
نمی ارند و یکی از کوه و یکی از اب نود یکی از زمین فنده یکی از بهلاوه
و امثال ان ملکیفات از چهار چیز است یکی از بور بهاری دوم از تنگ
سیوم از کودرم چهارم از بلیله فصل اول در بیان تفصل جوشاب
که هندی ازرا کاده خوانند وان پنج نوع است یکی مسحوق البشره
یعنی از هر چیزی که بشره او را بیرون کنند واو را در زبان هند بورس
گویند دوم مسحوق یعنی هر چیزی را که از اب سحق کرده نه چندان کنند
نه سخت وان را در هندوی کلک نامند سوم جوشاب یعنی چیزی را

که در آب انداخته بجوشند تا آب او را بکار برند و از آن کاه دهند گویند چهارم
بهانت هر چیزی را که در آب تر کرده در زمان شیره او بکشند او را
بهانت گویند پنجم آب شته یعنی چیزی را که در آب انداخته در تمام
روز شب در آفتاب و در شب هم بگذارند و صبح او را بطریق بوت گنار
پالیده بکار برند و این را در هندوی هم خوانند این هر یک دارو را وقت
حمیده گوید [illegible] ست جمله از ما قبل خود اولیتر است یعنی از شیره مسحوق اولا
بهتر و از مسحوق جوشانده و همانند القیاس نوع اول طریق شیره
کشیدن بدانکه هر ادویه را که شیره او مطلوب است بیارد درخت تازه
که کرم خورده نباشد باریک کوفته از پارچه بکسلانند و شیره او را
بکار برد اگر احیانا از چیزی ادویه که از طریق کوفتن رس او بیرون
نتواند آمد که آن قدری سخت باشد پس باید که آن ادویه را در آب
متضاعف انداخته تا مدت یکشبانه روز بگذارند هرچند که رس او
در آب آمده باشد او را بگیرند و در عمل بیندند و اگر از این طریق هم
شیره بیرون آمدن محال باشد که آن سخت تر است باید که او را
در آب که هشت مرتبه در آن زاید حل بکشند انداخته و جوشیده ربع

ودر

و در کار فرمایند بدانکه اگر شیره در کوفتن گرفته اند وزن ان
مقدار نیم پل که یکدام بوده باشد باید گرفت و اگر سوای آن ان بطریق
دیگر بیرون اورده باشند یک پل بگیرند و نیز ضابطه مقرر است که اگر
در نسخه ترکیب شیره شهد یا مصری یا قند سیاه یا گهار یا زیره یا
نمک یا روغن زرد یا روغن کنجد یا چورن انداختن ممکن کرده
باشند باید که وزن ان زیاده از یک تول که دو تنکه بوده باشد
نه اندازند چنانچه مثل است **نوع دیگر** رس گلوی با شهد دو تانک امیخته
بدهد پرمیو عملی دفع شود **نوع دیگر** شیره املة همراه چورن زرچوب
شهد یکجا کرده بنوشد پرمیو هر گونه برود **نوع دیگر** شیره بانسه با انگبین بنوشند
زلت پت دور شود و پت و حرقه و چهی و یرقان و گلوی باد و پت بلغمی
دفع کرده **نوع دیگر** رس ترا فیل با شهد بنوشد گتول باد دفع شود
ورس دارهلد ورس پتهای ورس اگر با شهد امیخته بخورد هر یک
همین حکم دارد **نوع دیگر** رس برگ ذاکه اوید اتلسی خوانند اگر همراه
مرچ بخورد پت دیرینه برود رس کومه همین حکم دارد **نوع دیگر**
رس جامن درخت یا رس درخت اناره یا رس املة که رس امبا از برگ

گرفته باشند همراه شیر ماده گاو یا همراه شهد یا همراه روغن زرد یکجا
کرده بنوشند رکت اتیسار را هر چند قوت ناکه باشد بسبی گراید عجب باید
نوع دیگر رس پوست درخت کوده بنوشد همین حکم دارد **نوع دیگر**
رس پوست کوده و پوست انبه بخورد رکت اتیسار دفع شود **نوع دیگر**
شیره ادرکه با شهد یکجا کرده فرو برد اندباد پرود و دمه و سانس و حرقه
و ... یعنی تا خواهش طعام و بینش دفع شود **نوع دیگر** رس بخور
و جواکهار بنوشند درد پهلو و درد سینه و درد قبض و باد گلم این همگی درد
دفع شود **نوع دیگر** رس ستاوری همراه شهد بنوشانند تپ و درد شکم برود
نوع دیگر رس صبر عرق گنوار همراه زرد چوب بخورد علت پهی و
ایجی مرض دفع شود **نوع دیگر** شیره کند و عرف ... که او را توبری خوانند
مقدار دو پل بگیرد بنوشند و ایجی و کنده مالا و کنول باد دفع شود عجب باید
نوع دیگر رس براهمی با شهد و کوتهه بخورد انواع جنونیت که او را ادنما
گویند دفع شود **نوع دیگر** رس سهیتهه یا رس کانچ یا رس ستکها هو یا اک همراه
شهد و کوتهه بخورد همین حکم دارد **دیگر** رس برس برس سیرگرم با ... بخورد
تا نصف روز مداومت نماید درد سر و درد نیم سر برود **دیگر** شیره

با قند سیاه بخورد بیهوشی که از خوردن کودرم علیرنه آن باشد دفع گردد

دیگر زخمی که پیدا و برآمده باشد و وقتی از تر آید و غلبه خون آن مقام

درد میکند باید که رس کیکرن بنوشند مجرب باید و این درد بالکل دفع شود

طریق پت پاک که از قابل بوتیس است آنست هر چیزی را که پت پاک کردن

مطلوب است او را سائیده تکری وار ببندد و او را در یک بیه بپیچند و بالای

آن گل بمقدار یک انگشت سطر باید و انگشت پیپ کنند و در آتش ابره بوت

یا جلب دشتی اندازند چون رنگ کوره مذکور همرنگ آتش گردد او را بیرون

آورده در همان زمان کوره را شکسته رس از و بکشند و در عمل بکار برند

و آن برگی که این تکری را در وی بپیچند از درخت بر یا از درخت جامن

یا از کنهار یا از ارند بگیرند و این رس را که از پت پاک بر آورده اند

بوزن یک پل بگیرند و مقدار یک لهرکهه یعنی **لهرکهه ده ماشه را گویند**

در آن شهد اندازند و بکار برند اگر در تکری مذکور موریج آمیختن کرده باشند

باید مقدار یک گول اندازند چنانچه میگویند **مثلا** پوست کوده که تازه باشند

از آب شسته بیخ باید و وزن پوست مذکور چهار پل باشد و این

سحوق را در برگ جامن بپیچد و از ریسمان ببندد و بالای آن قدری

ازارد گندم پاک کنند وازگل بالا کنند و در آتش اندازد چون رنگ
آتش بهمرنگی کند او را بیرون کنند ورس او بگیرد دیگر سرد کنند وشهد
انداخته بنوشند هنگی اطلاق که هیچ دارو دیه نمیشود نیکو شود عجب باید
واین را کوچ پت پاکه نام است واب مجید بریخ چه در بالا مذکور شد
بآن طریق بگیرد که یک پل بریخ در هفت پل آب بنهاد و دور کند
چون نیک پز شده باشد آب او را گرفته بکار برد واین هندل حل باید
اردلو پت پاکه پوست اردلو عرف سوناکه در هندوی معروف است
بطریق سابق رس او بگیرد وشهد موجس انداخته بنوشند بسیار
هاضم است و آتش جمع رامی افزاید و انواع اسهال دفع شوند این را
اردلو پت پاکه نام است برانکه هر نسخه را که ترازوی اول باشد بر نام
همان ادویه آن نسخه نامزد میگردد دارم بت پاکه پوست انار
بطریق پت پاکه رس بگیرد وشهد انداخته بنوشد همگی اسهال رفع
اطلاق دفع شود این را دارم بت پاکه نام است تنبریت پاک نکرد
[illegible] کن اورا گویند که مجموعه ادویه ها باشد وادویه [illegible] کن در همه جا مشهور اند
اورا سحق کنند وان مسحوق را در شکم دراج بکشند که از الائش

مارید

صاف کرده باشند اندازد و بروزد و کفل بالا کرده از طریق پت پاکه

رسن او را بگیرد با شهد یلجا کرده بنوشند هیچکا اطلاق استیاره دفع شود

این را شهد پت پاکه نام است **بلوپت پاکه** برگ هیچ بجوره یا نغزکه

یا جامن گرفته بطریق مذکوره بگیرد در شهد بنوشند علت قی که باز

ایستد دفع شود این بلو پت پاکه نام است **باف پت پاکه** برگه

بافه را رس بگیرد با شهد بنوشند علت پت و حرقه و چهی بود این را

باف پت پاکه گویند **کنت کاری پت پاکه** خار که خورد بعضی کتای خورد

از بیخ و برگ و شاخ گرفته بطریق پت پاکه رس بگیرد و پیپل دراز اندازد خفته

بنوشند حرقه و تنگی نفس بعضی بوزش و غلبه بلغم دفع شود این را کنت کاری

پت پاکه نام است **بهنگ پت پاکه** بلیله را در روغن زرد بریان

کنند و بطریق سابق ازاره بجیده رس بکشند و بنوشند تنگی نفس

و حرقه و بینس و بهنبک دفع شود این را بهنگ پت پاکه نام است

سونتهی پت پاکه چورن زنجبیل را با قدری روغن زرد بمالد و در برگ

بیچیده از آتش نرم پت پاکه کنند و بگیرد همراه مصری بخورد ام شکم دفع

شود این را سونتهی پت پاکه گویند **نوع دیگر** سونتهه را بیخ رس در ارند

پت باکه کنند در رسن ادرار رفته همراه شهد بنوشند بسیار برود

سوزن پت باکه بطریق سابق رسن زمین قند بگیرند همراه روغن
کنجد و نمک سنگ انداخته بنوشند بواسیر بادی دفع شود این را لوزن
پت باکه گویند **گرنگ سوش کهاپت باکه** شاخ آهو باید و در شراب کلی
انداخته در کیچ پخته آتش دهد و با روغن باکه کار و بلیسد درد جلد دفع شود

باب [illegible] طریق کادهه عرف جوشانده کردن بدین روش است
هر چیزی را که کادهه باید کرد او را در آب که در وزن یازده مرتبه ازان
زیاده باشد انداخته و در او نه کلی بجوشانند و آتش نرم نرم در دهد هر چون
هشتم حصه باقی ماند فرود آرد و نیم گرم بنوشد اما باید که از دست حکیم
آزموده کار طبیب کنانند بستانند والا از دست ایشه در گرفتن دست از جان
شستن است [illegible] آنکه اگر در کادهه موجود مصری انداختن ممکن گفته باشد
تامل باید کرد شت یعنی اگر مرض از غلبه باد باشد چهارم حصه از وزن
کادهه مخلوطات خته [illegible] اگر علت از صفرا باشد **هشتم حصه** [illegible] ازان
درد [illegible] اگر درد از بلغم است شانزدهم حصه انداز داگر شهد گفته است
برعکس این قاعده عمل کنند اگر زیره یا کوکل یا کهار یا نمک یا [illegible]

یعنی آب یازده مرتبه از وزن دارو زیاده باشد

مصری چهارم حصه [illegible] از وزن دارو باشد

یا [illegible]

[illegible] ان جا شهد [illegible] باید
جای [illegible] چهارم حصه [illegible]
[illegible] دوم حصه شهد [illegible]
[illegible] هشتم حصه [illegible] چهارم [illegible]

یا الکوزه یا تر کهته انداختن لازم کرده باشند زیاده از یک تانک

نه اندازد اگر روغن زرد یا شکر یا قند سیاه یا روغن کنجد یا بول یا که کاو

یا سپوق یا چورن باید انداخت زیاده از یک کرهته نه اندازد

چنانچه مثل است **کدو جهاد** گلوئی و کشنیز و پوست نیب دیدماکه

ورکت چندی بوزن مقدار مسطور که بالا گذشت در آب انداخته

بطریق تاسیق کاذهه بکنند و بنوشند همگی تپ دفع شود این را

کدو جهاد نام است و چنین است و چنین از او گویند که این جوع را تواند

افروخت اما این را هضم نتواند ساخت چنانچه تاثیر نوشف عرق

بادیان است تیر کاذهه مذکور شورش را دفع سازد و دل که کرارت

مرارت یابد تسکین کردن باشد باز ایستد و زیادتی تشنگی را فرو می‌نشاند

و خوردنش ذایقه که مطلق رفته باشد از سر نو پیدا سازد در همگی تپها

مفید است **کدو جهاد دوم** گلو دارچینی زنجبیل هر سه جز را جوشانده

کرده بیهد تپ بادی دفع شود اگرچه از ابتدای یوم تپ و هفت روز

نگذشته باشد و این پاچن است پاچن او را گویند که هاضم است اما اشتها

بر جیع را تواند افروخت چنانچه تاثیر نوشته است نام این نسخه کدو جهاد گو ابتدا است

شال پرنباد ساسون کهرهتی منقه تراهیمر عفص تراهمان

رین هلکی را بجوشند وشاب کنند وشرکرم بنوشند تپ که باصفره

وبادبانتی صحیت یابد این رکیب رسال پرنباد نام است کاشنرباد کبنبار

ساروا منقه تراهمان کلوی ابن بیکه راجوشش اب کرده وقند سیاه

انداخته بنوشند تپ بادی برود این را کاشنرباد نام است کنت بهلاد

عنب الثعلب یعنی کاپهل سان العصافر یعنی اندرجو تپ تپ

کنکی مسیما یعنی موتها هلکی را کادهه کرده بد هد خادم اسقد تپ

صفراکه غالب باشد دفعه کرددا اما او را بعد از ده روز از یوم اغاز

بدهد که صحیت کلی یابد این راکت بهلاد نام است پرتیاد تپ باره

بات کلوی جرایته خارسیفند یعنی دهماهه بهول بهرنک هلکی را

بجوشند وجوشاب او را همراه مصری بنوشند تپ صفره که غالب

امده باشد وتشنکی وسوزش ورکت پت ممداد باشند هلکی که

بعدم نشابند این را پرتیاد نام است اکر خالص کادهه تپ باره

بنوشند همین حکم دارد دراجهاد منقه هلیله موتهه کتکی کاتهه تپ باره

این جمله را جوشاب کنند وبدهد تپ صفره که باتشنکی وسوزش بود

بهیرا باره

کسروالله

ورکت است که تقلب باشد مغلوب شود و بیهدی است و بیهدی آنرا
گویند که طعامی پخته یا خام در شکم باشد او را براند در اجابت خام است
بیخ بوراد بیخ ترنج تیغنی بجوره هلیله زنجبیل بیلاموتل این جمله را کوفته
و آب او ریحورلیکها را انداخته بجوشند پس بلغمی دفع شود امابعد از دوازده
روز بدهد بیخ بوزاد و نام دیگرست بهونناد چرایتا پوست بیخ بیل دراز
اسگند رسن زنجبیل ستاور کلوی خار که خلال کتای جوشنی گرداب کرده بجوشند
پس بلغمی دفع شود بهونناد نام است بتولاد بتول تیز طرافیل کلکا هوما موتهه
بجور باشد بلیله کلوی کاده کرده با شهد ترپهله بجوشند پس بلغم دور گردد بتولاد
نام است بیخ هندر پس با چوهه موتهه کلوی زنجبیل چرایته کاده آبی بیوشد
پس بادی که با صفرا همراه باشد دفع گردد نام این بیخ هندر است ملکهو
جهوزراد خار که کتای خورد زنجبیل کلوی بید عرف هکرموتل این جمله را الکها کرده
جوشاب کنند پس که از باد و بلغم باشد دفع شود اگر از سنبات باشد نیز
صحت یابد و صفرا و تنگی نفس و درد پهلو و ناخوشی طعام که از آن ارجح
گویند دفع گردد ملکهو جهوزراد نام است کرلا بنجک پوست درخت املتاس گردانیه
درهار بیل و کوتهه و کمکلی و هلیله همه را کوفته ندو آب صاف او بگیرد بنوشد
جتلامول

تپ بادی که با بلغم باشد دفع شود و درد اندام را نیز دفع شود و بهدی است
و تا سیر جین و با جن دارد کروالہ بنجک این نام است امرتاشک
کلوی و نیب و کلکی و مهجا و لسان العصافیر و زنجبیل و تنبول بیخ
و چوب طرزر یعنی رکت چندن این همکی را جوشانیده جوشانده کرده
و فلفل دراز انداخته بنوشند تپ صفرا که با بلغم باشد دفع کرده و درد سینه
و سوزش سینه و تشنگی و علت قی دفع کند امرتاشک نام است
کاری خارک هردو زنجبیل و کنیر و دیودار جمله را کوفته جوشانند
بنوشند باجین است دافع هر گونه تپ ها است و علت سوکهه و بهرم
و عرق و حرفه و تنگی نفس دفع شود این کنکاری دوبه نام است
دسمول یعنی سالپرن و پتهون و هردو خارک و خارخسک و بیل
ورنی واره نو و کمبهار و باذل بیخ همکی گرفته بجوشانند و بخوره
ایست که اگر درخت کلان باشد پوست بیخ او باید ستانند و اگر درخت
کلان باشد پوست بیخ او باید ستانند اگر درخت خورد باشد هم بیخ
او باید گرفت چون کاده طیار شود چورن پپل دراز انداخته
بنوشند تپ بادی که با بلغم باشد دفع شود و سینپات دیر دفع شود

شالپرن و شهیه پرنی
هردو خار کسه
سنبهارن یعنی کنبهیری
جوری یعنی ورن

و مرض بر سوت باد که عورتها را بعد از اسقاط احمل نیز آید
و تنگی نفس و سردی دست پای و بهرم و عرق و حرقه و درد
سینه و درد گلوی و درد پهلو و درد چشم و علت ننه را بهمگی دفع
شود این گادهه از همه گادهه های دیگر انتخاب است
ذانکه بیخ مول خورد و بیخ مول کلان مشهور است همدرین گادهه
متملی است یعنی از ابتدای ساون تا آخر خار خلش بیخ مول کلان
است و از ابتدای بهن تا انجام بیاذل بیخ مول خورد است بیخ ناسیر
این جدا گانه علاجده است که در کتابها اشتهار دارد این را
بسمول نام نهاده است ابهیاد هلیله منگک
کشنیز چوب حلار یعنی رلت جندن پیر اهمه بانسه
لسان العصافیر یعنی اندرجو جنس کلوی المتاس

باده زنجبیل کنا جمله را جوشاب کرده و خوردن بلبل دراز انداخته

بنوشند تب اختلاط و تشنگی و شورش و حرقه و پر لاب یعنی بیهوده

گفتن و سواس سبب تنگ نفس و تند را دفع شود و دیتی و داحین

است و بول و غالط و بیحس و باد گوکه در شکم قبض شده باشد

کن نیش باید و علت قی و سوختگی دهن و ناخواهش

ذایقه بعدم شنا بند صحیت یابند و نام این را ایجاد است

را استادنس چرا شاکلی موهته که نیز اندر جو

زنجبیل دیو دار کج بلبل دستمول این جمله را کوفته

کوفته جوشاب کرده بنوشند و درد پهلو و تپ و تب اختلاط

و صفره و تنگ نفس و زاید قی و علت هنگ و قفیت سینه

و تند را دفعه شود صحیت یابد این را استادنس خواهد گویند

کنت

لنت بهلاد تلخ بسمر یعنی لهائیهل و مسیجا یعنی موتهه و بهارنکا
وکنبر و کهندهن کاه و پت پاپره و بج و بهلیه و کاکراسنگی و دیودار
سوتهه همه را جوشیده کاده بکنند و بنوشند این دارو تپ دیوانس
وصفوه سرفه و بلغم و سوزش سینه برطرف کرده کیت بهلاد نام
کلوادچی کاده کلوی با جورن بلبل دراز بخورد تپ دیرینه را
زدود و صحت یابد نوع دیگر جوشانده پت پاپره بخورد تپ دیرینه
دفع شود و صحت یابد لکهو جهوردراد خارکه یعنی کتای زنجبیل
کلوی اینهمه را جوشانده کرده بلبل دراز ابتدا خفته بخورد
تنگی نفس و سرفه و اروبت یعنی تاد خنق و بنبس و خنگ دماغ
ناخواهش طعام و درد استلم بدخطی طعام و تپ دیرینه دفع
شود این را لکهو جهوردراد نام است برهت جهوردراد کتای خوبرد
وکنبر و زنجبیل و کلوی و موتهه و بدماکه ورکبت چندنی و چراته
و پتپل هبر بالنه و بهارمول و کتلی و انیورجو و بوت بنبت و بهارنکی
و بت پاپره همه را جوشانیده بنوشند انواع تپ و صنیت جور دفع شود بار بر نیاید

چنانچه تخم سوخته از زمین سر برون نخواهند زد و این را بهمت جهود دراز
کوانهه نام است **موستاد** موهته و خارکه و کلوی و زنجبیل و دانه هلی را یکجا
کرده بجوشانند جوشاب او را با شهد بلبل دراز بخورد تب دربینه
و هرگونه برود این را موستاد کوینه **بنولاد** بتول بشر و زهیله و پوست
نیت و منقوه و اکه و املتاس و بادیه جمله را برابر جه عذاب
غوطه دهد و بطریق ماسبق بجوشانند آب خالص او را همراه مصری
و شهد در کشد تب بعد از یکروز لادخل میکند از اخراین خارج شود
این را نام بنولاد است **کرد چیاد** کلوی و کشنر و موتهه و چوب
خون و حس و زنجبیل را جوشاب کرده آب صاف همراه انگبین و
مصری بنوشد و تب دو روزه و ترایه و بشنگی و افزا این نور نیس
در کمین افتد کرد چیاد نام است **دیو دار باد** دیوار هلیله و بانسه
و سالون و زنجبیل و دانه جوشاب کرده سرد کنند با شهد و مصری بکرد
و بخورد نیکا نفس و تب سه روزه و نقصان اشتها داد را بگذارند این را
دیو دار باد نام است **کرد چیاد** کلوی کشنر و حس و زنجبیل و تیز بالا
و تب بابره و بیل و اتیلش و بادیه
نوع هیتس

وباده

و باده ورکت چندن [illegible] و جرائیته و موتهه و اندرجو این جمله را جوشاب بکنند
و بر درد کرده بنوشند اما شهد زانیز [illegible] کنند و کلت بیت و استیار و بت هر گونه را دافع است
دوم را برابر هست کده حیاد نادرست **ناگراد** نرخبیل و کوده و موتها و کلوی و اتیس
هلیلی را کوفته و یکجا کرده جوشاب بکنند و بنوشند انواع استیا دفع شوند ناگراد نام است
دانه هجل کشنیز و نتر بالا و بل و موتها و زنجبیل جمله را کاره بکنند و بجزد آنم سول را
دافع است دبین و باجین سنت و استینه نیز سخت این دانه نمک نام است
رهی براز نیز بالا و اتیس و موتها و بل و زنجبیل و کشنیز یکجا کرده جوشاب کنند و درد کرد
ورد شکم و قبض شکم را دافع است و درد که آنم پلر جا فتم ست و آستیا و رکت آستیار
و تب دیرینه را دافع است این را پیراد نام است **دانه بزرگ** کشنیز و زنجبیل و بیخ
بید انجیر را جوشاب کنند دبین و باجین است و آنم سول را دافع است دانه بزرگ
نام است **بیشنی د** کوده و اتیس و مشک و منز بیل و نیز بالا این جمله را جوشاب
کنند آنم استیار که با خون اختلاط داشته باشد و از مدت مسکنت کرده باشد
در زمان جلا وطن کرده و دیم زا است این [illegible] نام است **کوده خنک** کوده و اتیس
و باده و کل و کوده و لوده و موتهه و هوبیر و انار و انه هلیله را ابطرایق ماستق جوشاب
کنند هر ایشان همراه موش بنوشند انواع آستیار و سورس و سول خونی دفع شوند
و این کوده جاذ خنک نام است **هوه بیرد** هوه بیر و کل د هاوه و لوده و باد هه و کالو
یعنی مل گشت

و کوڈہ و کشنیز و آتیس و موتهه و کلوی و مغز بیل و زنجبیل همکی را جوشانده کنند
موسا سوز ده
و بنوشند اتیسار و ناخواستن طعام که از مدت باشد در زبان برود و آن سول
و تب انواع زایل گردد و هاضم است هوه بیر نام است دهاتکیاد کل دهاوه
و مغز بیل و لودھ و نیز بالاوکی بیل همکی را مخلوط ساخته جوشانده آب زدود کرده
همراه شهد به بچه بچه کان در دهند انواع اتیسار دفع شود و اگر همین ترکیب را ادله
بکنند نیز مفید است دهاتکیاد نام است سال پرنیاد سال یون و کهرتیه و مغز بیل
معنی سالو پرنیاد
دوهنیه و زنجبیل جمله را کاڑهه بکنند و بنوشند ریری شکم و سنگرهنی دفع شود سال پرنیاد
نام است جات بهدر کلوی و آتیس و زنجبیل و موتهه جوشانده کنند و بنوشند سنگرهنی
با گرمهای شکم اختلاط داشته باشد هیچ تونه برود و دفع گردد و قابض است و
دیپن و پاچن است جاتر بهدر نام است جواد جو و کشنیز و بیل را جوشانده
کنند همراه مصری و شهد بنوشند آتیسار که مریض تپ هم داشته باشد برود اگر
مغز بیل و تخم ممرف را جوشانده کرده بنوشند همین حکم دارد جواد نام است
تربهلاد تربهلا دلیودار و موتهه و موسلی و پوست بهجنه همکی را کاڑهه کنند و قدری
چورن بیل در او انداخته بنوشند و خواه چورن بای برنگ انداخته در گیرد اگر جهای
شکم دفع گردد تربهلاد نام است نوع دیگر تربهله کلوی کتکی چیرد درخت نیب
چرائته بالنه جمله را کاڑهه کنند و با شهد بنوشند کنول باد و پاندو روگ دفع گردد دیهل تکاو

نام است بنفزاد بور نواد هلیله و پوست نیب و دار هلد و کتیلی و بتول بیتر و کلوی
و جرایته و بانسه و زنجبیل جمله را جوشاب کنند همراه بول ماده گاو بنوشند یا گدر زر
و خرفه و اد و درلکار و تنگی نفس و آماس که در تمام وجود شده باشد و بول دفع گردد و
بنور نواد نام است بانلد بانسه منقه و هلیله جوشاب کنند و آب آن با مصری و شهد
بنوشند رکت بت و تنگی نفس و سرفه و جهی و بیت بلغمی و بت انواع دفع کردند
ایلان دنام است اکر کادهه بانسه با شهد بنوشند همین حکم دارد نوعدیکر بانسه خارک
خورد کلوی کادهه بکنند همراه شهد بنوشند کث بت و سرفه دفع گردد سه جوشاب کتایه
خورد با جورن پلیل دراز بنوشند سرفه دفع گردد [illegible] خارک خورد کتایه بانسه زنجبیل
جوشاب کرده با جورن پهکرمول بنوشد بکا نفس و سرفه دفع شود نوعدیکر انکاد
پلپل دراز جوشاب کرده همراه مسحوق انگوزه بنوشند هکهک نج کوره دفع گردد نوعدیکر
پوست منز بیل و پوست کلوی جوشاب کرده با شهد بنوشند تپ نزاید تپ لرزه که
اخلاط داشته باشد دفع گردد و قی گر اند غلبه تپ باشد نیز رود و کادهه بت
باره همین علم را [illegible] انکوزه و پهکرمول با جورن این هر دو کادهه [illegible]
که در بابا ذار شه بنوشند ار [illegible] نام [illegible] دفع گردد اکر کادهه برگ سنبهالو
بقولی نرکندی [illegible] شند و همین [illegible] دارد همین حکم دارد [illegible] را اسنان

نسخه

وکلوی و دیودار و بسهه بیخ بید انجیر و زنجبیل جوشانده کرده بنوشند بادی که
با آن یکجا گردیده در تمام وجود بگردد دفع شود ور انسا و بخنک نام است روغن شبث
را نشان و خشک بیخ بید انجیر و دیودار و بنور نوا و کلوی و کرد الله جوشانده کنند
با جوهر زنجبیل بنوشند زانو و کمر که از غلبه باد بسته شده باشد بگشاید و درد بلی
و زانو و آن تا دفع گردد و روغن سنان سنبک نام است جهار سنار روغن سنان که از وزن
تراد بهای زیل متضاعف باشد و آن اینست کشنیز و سماهیه و هوالمنفن که بیخ
بیخ بید انجیر دیودار اسکندره بیخ بالنه زنجبیل هلیله حب
مسیح بنور نوا کلوی با دیان خشک اسکندره اتیش
املتاس ستاور مبل بداز بیابانه بهر خار گ بگیرد جوشانده کرده با
جوهر زنجبیل یا با جوهر بلبلدر را زیا با گوکل جو کراج یا با جوهر اجوداد یا با روغن
بید انجیر بنوشند لرزه که در تمام اعضا باشد و بجها لهات و خشکی دست و کرد به نام
دنبل و علت فیل پای و ابتبانک نام مرض که از غلبه باد میشود و بزرگی خصیه و بیگی
شلم و درد زانو و مرض ساق و اردت و روی کج میشود و باد حق که در هنگام
انزال مقل میشود و امراض قصبت و علت عجقه که در انوام نهانیه عورت شده باشند
و دیگر انواع مرض باد دفع شوند و ازین ترکیب بهتان راحل بسی ماند باید

بنور نوا
یعنی تخم گیهوه

و سماهیه

نذر بادی

شک نماید و ظهور این از بر مهاست و نام این بمهاء السناد نام است

ایرندبیلک بید انجیر و تخم نیو بجوره و خشک و هرچه خارک و با کهان بید

و بیخ بیخ نمکی بگیرد و جوشانیده بنند همراه روغن بید انجیر یا همراه جوزن

هلکواد یا با جواکهار یا با نمک سنک بنوشند و درد پستان و درد قضیب و درد

سینه و درد پشت و درد کمر دفع کرد ایرند ستیک نام است ناراد زنجبیل

و بید انجیر را جوشانده بکشد یا کاڑهه اندر جو همراه انکوزه یا همراه نمک سونچر بنوشند

یا دستول دفع کرد ناراد نام است کوندبکیر تریهله املتاس جوشانده کرده

با مصری یا شهد بنوشند رکت پت و [illegible] سول دفع کرد الفایخ

بید انجیر و دیل و رهشت کونه آب بجوشانند و هشتم حصه بستانند و با جوزن

جواکهار بنوشند درد دل و درد پهلو و درد سینه و سول و بلغم باشد دفع کرد الفاگ جوشانده

دسمول همراه جواکهار و نمک سنک بگیرد و بخورد درد شول و باد و گوله و سرفه و تنگی

نفس بزد و ور کرد هرتکیاد هلیله و جوز [illegible] و املتاس و خشک و بهاکهان بید

انکر را جوشانده بخورند یا شهد بنوشند قبض شکم و تسلسل بول و سوزش و دردی

که در هر اعضای باشد زایل کرد هرتکیاد نام است بیرتراد بیرتر

بید درخت که از درخت باشد یعنی درختی که در درخت جنس دیگر پیدا

سه باشه وسه دابه

بیدا شده باشد یا بابانه اروسه بابنه کالنس دابه هرگونه جهار بنجل بکار
پوست ارجن درخت ارنیا موره‌ی بیالکهان بید سونا عرف ارا
خشک خار بار گونه لول بکتر برابر این مجموعه را کنند خوانده‌ای
نسبه یا مسحوق کنند یا اولیه کنند یا جوشانده بهر وجهی که مطلوب باشد بکنند
درهمکی ترتیب یک تا سیر دارد سنگ مثانه وکنکر هتری وسلسل بول
و مورا کهات و دیگر مرض‌ها که از غلبه باد پیدا شده باشند نابود کند
ایلاد الاچی خورد مهوه خشک زیکا بیخ بید انجر بانسه بیل دراز
باکهلان بهید جوشاب بکنند هرزه صلاحیت بنوشد سنگ مثانه
سلسل بول وکنکر هتری دفع کرد ایلاد نام است کاده بیخ خشک با
مصری و شهد بنوشد سلسل بول دفع کرد ایلاد نام است **بهل ترهلا**
ترپهله ودیو دار وابد جوشاب کرده با شهد بنوشد و انواع پرمیو
دفع کرد کودا ترپهلا دارهلد موتهه لسان العصافر
بیخ اندرایی این بدرسه کاده که جدا کانه کنند بیلی آنها را جوشانده
کرده با مسحوق هلد بخورد همکی پرمیو دفع کرد بهل ترکاد نام است
هلد ساد دارهلد رسوت موتهه بهلاوه بنغربیل بانسه جراتیه

بیخ حنظل
یکنا کمه بهلان
اندراین دیگر است

یکی را کاد به کرده با شهد بنوشد بر درد مرض که گور تابان را می شود
و بر میوه دفع شود صحت کلی یابد دار بیاد نام است کرود و... به پوست درخت
بر و پوست درخت پالکین و پوست درخت اسپان و پوست درخت
تنوک و پوست درخت بنیت و مغز خسته کنار و تتن و ابرسا یعنی ماهیچه
و مغز جوز [illegible] و لود و پوست درخت کولر و پوست درخت یکهوار
بوپارس پهل و پوست درخت سال پوست درخت هر دو جامن
و [illegible] و پوست درخت کدم و پوست درخت آرجن [illegible] و بلاد این را
[illegible] دوادکی نام است این همگی را جوشانده کرده بنوشد اگر اینها
یک دوا و کهدا از این مجموعه بهم نرسد و در فایده هیچ نقصان نیست
بود بیل عرق ماهوره که تر قیمه باشد با آن مفید است و قابض است
و همگی اعراض انواع بهانی عورتان را منقبض است و سوزش
و بر میوه امراض مید زهر خورده را اکسیر است بلاو مغز بیل
از نیم کهها پادل [illegible] جوشاب کرده همراه شهد نوشد مید و درد که
را دفع است اگر کاد به [illegible] با شهد همگی حکم دارد اگر آن
کرم کرده [illegible] بار سرد کرده با شهد نوشد همین حکم دارد و بلادنام

سال بید وار
پوست درخت انب
پوست درخت کاو

ایضاً جاب جبنه و زنجبیل و دیوداروجوشانده کرده بگیرد با جوزبن لسوت و ابول مادگاو بنوشند از آماس حر ورتمام و چوو باشد همگی او و در روک دفع گردد بینور نواد بینور نواد و کلوی و دیودار و هلیله و زنجبیل گاو مه کرده با بول ماده گاو بخرد و کوکلی بنوشند از آماس حر در تمام وجود باشد و او ورک زایل کرددین بینور نواد نام است هر تسکیاد هلیله و کند هیل گاو جوشانده کرده همراه جورن جرا اگیا باید بلیلدار از بنوشد مرض جلرت و او در زرد بیده و در سینه و باد کولرد دفع گردد هر تیکاد نام است بنزنواد بینور نواد دار هلد و زرجوب زنجبیل و هلیله و کلوی و جبته و بهار یکی جوشانده کرده بنوشند لاآماس ورست و بابی در شکم واردی دفع گردد ایضاً جوشانده تریهه با بول ماده گاو بنوشند اماس که از غلبه باد و بلغم قوت گرفته باشد نابدید گردد و بادی که در هر اعضای میگردد بجای خود نشیند راسناد راسن و کهرهتی و کلوی وابرسناد خشک و بیخ بید انجیر همگی را جوشانده بکنند و بار دغن بید انجیر بنوشند کلان خصیه بمقام اصلی باز آید در و اسناد نام است ایضاً پوست درخت کچنال جوشانده کرده همراه میده زنجبیل زرد و بید کنند مالا نام مرض در کلوه دفع شود اگر پوست برنز گاو ده کرده باشد هند بنوشند همین حکم دارد الکونار پوست درخت الهروت جوشانده ساخته با بول ماده گاو بنوشند همین حکم دارد الکونار نام است امراض مهده و فیل پای بر رود بنزنواد بینور نواد و برنا جوشانده کرده هر ا الکونواد

نوزنه

از ضعیفه بالا
سکینی با بسکه گرد
... ساز دی

بخورشد بردوه نام بهون دفع شود ایضاً پوست درخت سنبھ جوشانده کرده همراه انگوزه

دانسنک بجز و میده و بدباده بهوره دفع شود برناد برنا بک پہپی بیل گفتتہ خار بارہ لونہ — بکھ بل

بیتہ هرداریہ و هر دو سہجنہ و هر دو خارک و هر دو سارو ا مورہری کاکراسنگی

چراتیہ کندوری کرنجوه ستاور جوشانده کرده همراه جیورن ترکوتہ بخورشد.

بررہ بلم بهوبہ ہنوز ناپختہ نسبت نیدم رود اما دران کاڈہ مذکور جیورن نیب

ہا بیارد و اعراض بلغم و علت ہای نمید و باد گولہ و درد ی میرونہ ایضاً پوست

درخت کہیر و ترپهلہ جوشانده کرده با روغن گاو میش و جیورن با رنگ بخورند

بیکند بر رود متبولاد بتول بتر و ترپهلہ و پوست درخت نیب و چراتیہ و پوست درخت — کوری ...

کہیر و اسکند درخت جوشانده کرده بخورشد همراه گوکل علت باد و بلک دفع گردد یا ءرکت دفع شود

لیکداعیباد کلوی گلو و بیخ بید انجیر و بالہ جوشانده کرده با روغن بید انجیر بخورشد بادی

رکتام جتنم میلکرد فرو نشیند متراد بتول بتر و ترپهلہ و کٹکی و گلوی و ستاور کاره کرده

بخورشد باد رکت برود منجشتاد بلقم و جوا اینل و کهو کتکی و بیخ دوار ہلد و گلوی و گوہ سبت

درخت نیب جوشانده کرده بخورشد باد رکت و شرش و کیبالکا نام مرض

درلت [illegible] دفع گردد این لکهو منجشتاد نام ست مهامنجشتاد بلقم و مسیحی و

گلو و گلو تہ و زنجیل و بهارنگی و خارک جوز دانج و پوست درخت نیب و هر دو زرچوب

و دار فلفل و تنبول و تباشیر و مور هری و گتکی و بای برنگ و جبیته و نهکره و ترابیم و بلیل و از
و لسان العصافیر و دیودار و باوبه و پوست درخت کمیر و حب ططرخون و نوت
و برنا و چرائیته و ناگچی و املتاس و پوست درخت اسن و پوست درخت
سیاه کهوتکه عرف بهود و پوست درخت ارزاد و پوست درخت کرنجوه و انیس
و نیز بالا و بیخ حنظل و دیتاکی عرف بانسه و سار و او بت یعنی الطرانی ماسق
همه را یکجا کرده جوشانده و همراه گل و بلبل در از بیوشد هر ده نوع برص که در
دارد و باد و خرک و فیل پای و بیهوشی دست و پای یعنی خاقی روی میده که از
از ناخن زدن هر دو پای پیچ و ترچه پدید نیاید و کهانکهات و میده و دوکهه و امراض
و در دان دفع نماید گردد این را بهت منخشتاد نام است نیهاد بلیله بلیله
و آمله و چرائیته و زرجوب و نیب و گلوی همه را جوشانده با قند سیاه نوشد
درد شلم و درد شلم و درد سر و درد ابرو و درد شقیقه و درد گوش و درد نیم سر
درد میکند و امراض شقیقه و چنیدن دندان و شب کوری و پرده چشم و کل چشم و درد
چشم این همه علت‌های دفع گردد نام این را بتها دست ... گویند
بالنهاد بالنه و زنجبیل و گلوی و دارهلد و چوب ططرخون و جبیته و چرائیته و ... و کتکی
و تنبول بستر و ترپهله و موتهه و جو و اندرجو و کوده همه را جوشانده نوشند همه امراض
بهر درد ...

چشم دفع کردد و آواز گلوی صاف کردد و بهیس و تنکی نفس که در وجل و در سینه که از اندرون
ترقیده باشد و از و خون جاری شده باشد و ازو قوا لنج شده است دفع کردد و
این زابان د نام است مرتاد گلوی و خرافیلی جوشاب کرده با جوزان سبل دراز
و شهد نوشند و امراض چشم برود امرتاد نام است ایضا پوست درخت از زان
و پوست درخت کولر و پوست درخت بلجهه و پوست درخت پرو و پوست سید بتیت بلیلهٔ
جوشاب کرده بهوره را بشوید در دان و سبل دفع کردد و باد زنگ دور شود تا اینجا
آنچه تفصیل جوشاب بود گفته شد **فصل دوم** در بیان پرمهها که از قبایل دو
ایق این الست که اول نرادی را که در نقش یک پل باشد مسحوق سازد
بعد از ان در زرنش که هر جزوی کفته باشد و وزنش هشت مرتبه زیاده باشد
انداخته تا که چهارم حصه باقی ماند بجوشانند و او را بنوشد سده مسیحا و لسان العصافیر
یک پل بگیرد و در هشت پل آب انداخته بجوشانند چون چهارم حصه باقی ماند بیارد
ناهار بنوشند همراه شهد نوشیدن وزن شهد موافق نسخه جوشاب بدانند ازین پرمهها
اینها دفع گردد **فصل سیوم** در بیان جوا کو تفصیل الست که ادویه بوزن
چهار پل بگیرد و در شانزده مرتبه آب انداخته بجوشانند چون نصفی آب بماند او
فرود آورده از پارچه بگذرانند و آب صاف او را بگیرد در ان آب خالص هر جای

هر چیزی را که جواکه سبب مطلوب باشد انداخته پخته کرده بخورد و مسهل پوست نیز از
پوست درخت انبان و پوست درخت جاوشیر هر سه ادویه را بوزن چهار پل
که هشت دام بوده باشد بگیرد و در شصت و چهار پل آب انداخته بجوشانند چون نصف
آب باقی ماند او را فرود آرد و از پارچه گذرانیده آب صاف او بگیرد و در آن آب
پنج [illegible] انداخته پخته کنند و بمریض [illegible] دفع گردد فصل چهارم در بیان
[illegible] که گر [illegible] ادویه را بوزن دو دام بگیرد و سوخته و پیل [illegible] تا [illegible] نیز
اندازد و در آب سی و دو دام انداخته بجوشانند چون ادویه گداز شود آب [illegible] او را
از پارچه گذرانیده بستانند و هر چیزی را که بوی که مطلوب است آن چیز را در آن آب از چهارده
مرتبه از وزن دارب زیاده باشد اندازد و پخته کرده بخورد مسهل کلتهی و جو
و مغز کنار و مونگ و بیخ ترب و زنجبیل و کشنیز و زنجبیل این همه را بطریق ما سبق جوش
بکنند و بخورد دافع بلغم است و تب سنبات و درد گلو را قاطع است و سینه را صاف
کند این را بیت موشتی نام است فصل پنجم در بیان نوشیدن شربت
هر چیزی را که در دو مطلوب است بوزن دو دام بگیرد و در آب [illegible] دام
دانسته باشد انداخته بجوشانند چون نصفی آب بماند فرود آرد و در وقت طعام خوردن آن
آب بجای آب بنوشند که نهایت مفید است مسهل حنظل و بیت پاره دادو که
[illegible] و زنجبیل و چوب [illegible] این را بطریق ما سبق بجوشانند و سرد کرده [illegible]
هر شور اول

هر وقت که تشنگی آید بنوشد است و غلبه تشنگی زود نشیند و آنکه مند اگر آن را در شب
یکقدر آب خوردن بعلی یک کوزه آب بجای می آید **فصل ششم** در بیان آب گرم

آب گرم

نوشیدن و آن چند نوع است یکی آنکه که بعد از جوشش دادن هشتم حصه باقی مانده باشد
دوم آنکه بعد از جوشش چهارم حصه مانده است سیوم آنکه نصف باشد چهارم
آنکه تا که یک جوشش بر سر آید این هم گونه آب دافع بلغم و آب با دوام و
ثقلت میدهد و مقام بول را مصفا میدارد و درین است و [illegible] و تنگ نفس
و تب را دافع است و اگر آب چاه باشد بعد از جوشش چون هشتم حصه بماند در
هنگام سردی بنوشد و اگر [illegible] باشد پنجم حصه بگیرد و در رست سر
ولبست و کریم [illegible] نصف آب که بعد از جوشش باقی مانده باشد بنوشد اما
آبی باشد که غلیظ بوده و درد نداشته باشد و صاف مصفا بود ایچنین آب نوشیده
باشد و آبی که چهارم حصه او سوخته باشد دافع باد است و آنکه نصف می ماند دافع [illegible] است
و آنکه چهارم حصه می ماند دافع بلغم است و سبک است و [illegible] است و آبی را که از دارا
سرد کرده باشد قابض است و هر که از باد سرد کرده باشد آن گران است
از آن [illegible] که جوشش داده اند آن آب دافع اخلاط است اما باید که اگر در روز
آب گرم کرده اند آن آب را شب بکار نبرد و آنکه در روز گرم کرده اند در روز
بنوشد که بد هضم است **فصل هفتم** در بیان پخته کردن شیر باید که [illegible] شیر از

در بیان پخته کردن شیر

از وزن ادویه که گفته باشند هشت مرتبه زیاده بگیرد و چهار وزن شیر آب یکجا کند و بجوشانند چون هلاک آب در جوزده و شیر باقی بماند از آن بنوشد در شکم و سول شکم و آماس دفع شود و زرده و تنگی نفس و دیده و پهلو نیز بغایت اگر برنج سول را در شیر جوشیده بدهند علت سب او نشنیند **فصل هشتم** در بیان کاربر جواکوب باید که از بت کاه درسش کوفته نکرده جواکو از برنج و پیاز ... نازرمانی پخته کرده بدهند بداند که جواکو از همین هر سه علت خوب میشود سوای که از این از هر علت که بکنند خوب نباشد و این جواکو دافع باد و قوت نخشی و قابض است **فصل نهم** در بیان بلیبی که او را شوربای خوانند در ... غیر مطلوب باشد چهار گونه آب ... بجوشانند چون پخته شود بخورد و قوت ببخشد و دل را فرحت دهد و طبیعت درست دارد و در وقت هضم کردن بهترین رس ... هضم شود و ... دفع میتواند کرد در بیان بیاپوا ... طریقش آنست که از وزن برنج باید دیگر چهار ده مرتبه آب انداخته بجوشانند چون پخته شود و از آن آب بسیار باقی ماند ... او را جوکه نامند بداند که صفت ... آنست که بسیار زود هضم است و گران مطلق نیست و قابض نیست ... و آب را ... افزاید و اگر جوکه است قوت میدهد و گلوی را صاف میکند و ... بلغم است ... خشک ... مطلوب باشد بگیر برنج چهار ... که ... در چهار ده مرتبه وزن آب انداز ... بجوشانند چون ... از برنج نیک ... و از آن آب را دور کنند تا شیر آن آنست که بهترین است ...

بنیت

جواکو از آن گویند که در آن آب ادویه پخته کرده بعد از آن بجنبه و در آن آب علت پخته میشود

[illegible]

دربیان نیت — در بیان منضج طریق آن انست که از وزن

بیخ چهارده مرتبه وزن تر زاید آب انداخته بجوشانند چون دانه یک پخته شده

باشد آب خالص او را بیز کرده بگیرد و در آن آب مذکور قدری زنجبیل و نمک سنگ

انداخته بنوشد و بمن و باجی سبب است — در بیان [illegible] کن منضج طریق انست

برگ کشنیز و زنجبیل و مویز و پیل دراز و نمک سنگ برابر گرفته در دوغ

[illegible] بیاید بخورد بوقت حاجت اول قدری الکوره و روغن تلخ بریان کرده

و اندک از کوبیدهٔ مذکور در آب شوربای خالص انداخته بکار برد و بهمین است

قوت بخشد و مقام [illegible] را مصفا میکند و خون را جمع افزاید و دافع

اخلاط است — در بیان پالونه است که اول جو را جوشیده صاف بکند

در بیان کند بعد از ان بطریق منضج بکند و بنوشد دافع بلغم و صفرا است [illegible]

[illegible] قاطع است و گلو را صاف و مصفا میکند و اگر بهمین طریق [illegible] منضج بکند

او را [illegible] خوانند دافع نزله و زکام است و قابض است و علت خون را [illegible]

فصل [illegible] — در بیان [illegible] که ادویه بوزن دو درم گرفته و کوفته

در [illegible] و آب گرم بوزن یک کدو در آمیزد قدری بگذارد [illegible] بعد از ان

[illegible] باید و آب را از پارچه بگذرانید بگیرد [illegible] گویند و وزن خوردن آن مقدار

[illegible] است [illegible] شهد و شکری و قند [illegible] چنانچه [illegible] مذکور [illegible] وزن

یکجا کرده بخورد **سنبر** کل مهوه و هیلیتی و چوب طرخون و بهاله و ناال و لود
و کبهار و ناگیسر و طرابیل و سدروا و داکه و منقه و الایچی خورد و اب تیز گرم هیلی را با دوا
در طریق مالش گوسنار بمالد و این هم بکنند چنانچه به طریق هم کردن بینته خواهد
گفت بنوشد شهد و مصری نیز یار کند علت صفره باد و تپ سوزش و تشنگی و
بیهوشی و بیقراری دهرم و رکت ست این امراض دفع کردند این را مهو بهباد
نام ست **ابنزاد** شرب جاخر برک ایها که نو رسیده باشند و برخی مایل باشند بگیرد
ریره خس هر چهار را یکجا کرده بطریق ماسبق که مذکور شد بهانت بکنند و همراه شهد بخورند
تپ و غلبه تشنگی و تزایدیه و افزونی استیار و کثرت بیهوشی دفع کرده انرا
نام ست **لکهو بهیا** کل مهوه و کبنهار و چوب طرخون و خس و کشنیز و منقه املی را
یکجا کرده صورت بهانت سازند و همراه مصری بخورد و بنوشد تشنگی و تپ و سوزش
و بیهوشی و دهرم دفع کرد این را لکهو بهیا نام ست **فصل ششم** در بیان
منته کردن هم بطریق بهانت ست اما تفاوت اینست که اب سیر دیا
وزن اب هشت دام باشد و وزن ادویه دو دام و ادویه را در او نیکا
با اب مخلوط ساخته و کوفته بگذارد چند چند ساعت بگذرند بعد از ان ادرا
از چوب تیز زنه بمالند چنانچه مسکه از شیر می کشند بعد ان اب خالص او را
پارچه گذرانیده بگیرد بوزن دو پل او را بنوشد **کهرجوراد** کهجور و دانه انار و منقه و خیره
کهور جوراد

بخار تیشنک بباله و آمده بطریق ماسبق منتهه بکنند و بنوشند علامت بلغم و علامت مدیتوشی

دفع گردد و که بوز جور اذ نام ست **ایضاً** عارس را ستو گرده منته بکنند اما در آب آبار و از

او را همراه انگبین بنوشد و قی که از اختلاط می باشند در حال بر رود **سکته** سبتو جور امنته

کرده با روغن زرد بنوشد تشنگی و سوزش و رکت بت دفع گردد و سکت منته

منته نام ست **فصل هفتم** در بیان ساختن بهم طریقش آنست که ادویه

بوزن معلوم کوفته بگیرد و در آب که بتشش مرابت در نش آید باشند یکجا کرده مخلوط

بسازد و در او ند کلی بنهد ار در حین تمام شب بگذارد علی الصباح او را از دست گیف مالیده ز پارچه بگذارند

او را هم کوبند و مقدار وزن نوشیدن هم مثال بنا حت رست **مسهل** یوبیته

درخت توزک و بوست درخت جافر و بوست درخت ارجن هیلی را جزن بکنند

دارالیب انواز و بطریق ماسبق هم بکنند همراه انگبین بنو شند رکت بت دفع گردد

ابراد بهم ناست **مرچیا** در مرچ و هیلی و کاکو و بیز کا یعنی برگ درخت کوله و گل نیلوفر

این هیکه را هم کمبند و بنوشد تشنگی و عکبه تیز کردن و بیهوده گفتن و بهدم و موج جبا

در زبان بردن مرچیا و نام ست **نیلو خیلا دیم** گلشیلو فر و داکهه منقه و کهر هتی و گل مهوه

تقلیل و خر و ید باکهه و کهنار و ریباله این جمله را بطریق عمل گذشته هم بکنند و

بنوشند بت بادی و بت صفرادی و ماخولیا و بهدم و تید و بر میوه و تشنگی ذایل گردند

این را انیلو تبلاد هم نام بت دارچینی هم کلوی نیوشته بت در بینه دفع شود بانسا
هم بالنه نوشند برنه ورکت جور دفع کردد بابچله هم کشنیز همراه مصری نوشند تور
اندرونیه وتشنگی دور کردد وراه ریکی که بسته شده باشد کشاده کردد وبا هنیک هم نام بت
کشنیز وامله وبالنه ارو سه دانه اکه منقعه و بت بابرا جله را هم بکنند نوشند
رکت بت وحب و سوزش و تشنگی دفع کردد فصل هشتم در بیان تفصیل مسحوق
که اورا در زبان هندی کلک خوانند طریقش آنست که ادویه را کوفته اندازند
بعد از ان بنیک بساید مقدار وزن خوردنش چهار تانک باشد اگر روغن زرد
با شهد یا روغن تیل همراه خوردن ممکن کفته باشد باید که وزن مضاعف از
وزن کلک بگیرد و بکار برد و اگر مصری یا قند سیاه کفته بت باید که برابر وزن
کلک بگیرد و اگر رس چیزی کفته بت باید که چهار مرتبه زیاده بگیرد
خوردن بلبیل وراز که اول روز یکعدد بلبیل دراز بخورد و بعد از ان
دو بلبیل دراز زیاده کرده میخورد تا آنکه بعد ده روز بعد از ان همان
قاعده دو دو هر روز کم کرده تا بیک رسد این قاعده در بیست روز تمام
فایده این آنست که ریحان و باد رکت و علت بلغم و سرفه و تنگی نفس
و دوری رغبت طعام و امراض شکم که اورا او در رد کی خوانند و بواسیر

مسحوق

گلی و درد زانو که از درد است باشد دفع نماید پیدا شود این را بیلی برهمان

نام است **منشا**: برگ سیب را سحق سازد و لیپ کند دنبل صاف گردد و اگر بخورد بیفزاید

را ببرد و برص و امراض بلغم و کرم شکم نیز گردد **الفا**: بیخ درخت آزاد درا کلک بکند

و لیپ بکند و بخورد و گره هینی نام بود که شرح بالا گذشت دفع گردد **الفا**: کلک لیمن

باد و دهن کنند بخورد امراض باد و تپ دیرینه ببرد **الفا**: بیخ لیمن که پخته باشد

بگیرد و پوست ببرد و از خوان اندرون او دور کنند و تمام شب در دوغ بنهند تا که

بوی او کم گردد بعد از آن صبح او را سحق کنند پنج حصه شد او بهای ذیل نیز انداخته جمله

را کلک گرده مقدار طبیعت خود و بموافق هوای بخورد و بالاش روغن سید الخیر

بخورد یا جناب آن بنوشد و مداومت نماید و ترتیب روغن بر آوردن سید الخیر

آن است که بیخ اورا در شیر مادگاو بجوشانند و حیوات بندند و مسکه

اش را بیرون آرند بایی که در تمام اعضای میگردد بمقام خود در آید و از دست نام

مرض وا ایلیانک و صرع و انماد و جو تر اکهات و گره هینی نام و دنبل است

و درد سینه و درد پهلو و درد کمر و درد پشت و کرم شکم و بدهضمی طعام دفع گردد

پرهیز از افزونی طعام و از گرما آفتاب و از رنجیدن و از غصه خوردن

و از بسیار نوشیدن آب و از خوردن شیر و قند سیاه و شراب و گوشت

و تریتی واجب و ممکن سات و ادویه ذیل اینست نمک سونجر و نانخواه و انگوزه
بریان نرگوته زیره هر یک برابر باشد الیضاً بلبل دراز و سیل مول و بلادر هلیلی را کلک
کرده با شهد بخورد وورد الو دفع گردد الیضاً بیخ هل را سحق کرده همراه مگری دروغن
زرد و شهد بخورد ابدت هفته روز برنام سول دفع گردد الیضاً زنجبیل و قند سیاه را یکجا
کرده همراه شیر بخورد برنام سول و آتش باد زایل گردد الیضاً کلک تخم باز کوته با آب شسته
بیخ بخورد دبواسیر خونی دفع شود الیضاً بیخ کنار و کنجد سحق کرده همراه شهد و شیر بخورد رکت
اتیسار برود الیضاً لاکه بوزن هشت تانک گرفته از شیره بز ونه بساید و بخورد رکت
جهی و اور کهات و قوالنج و شبه دفع گردد الیضاً بیخ ساک جولائی مسحق کرده
همراه شهد ورسوت و آب شسته بیخ بخورد رکت برود اگر خون از اندام نهانی عورت
را جاری می باشد بایستد و از رفتن مانع آید الیضاً بیخ انکول را کلک کرده با آب
شسته بیخ و شهد بخورد ابتیسار برود و زهر چنین نیکو شود الیضاً بیخ کنکی و شهد شسته
یا بیخ درخت بادل یا بیخ درخت میل سائیده همراه روغن زرد بخورد زهر هر گونه
می دفع گردد الیضاً هلیله و نمک سنگ و بلبل دراز و زنجبیل جمله را مسحوق سازد و بخورد
غلبه اخلاط فرو نشیند و هلیله و نمک سنگ و زنجبیل کلک کرده بخورد با چیزهای ترش
الیضاً سونت و بلادر سیاه بره و اجوائن خراسانی و باز برنگ و قند سیاه و
سونجر

بواسیر خونی

بکمیل

۴۴

وکبنه برابر بگیرد و از دفع بادکا و لبساید و بخورد گرم شلغم بپزند و اگر با سکنجبین

بخورد دیبو اسیر خونی دفع شود الفا سکه مادکا دو مهرهٔ یا دنا گلیر همین حکم دارد

الفا زنجبیل و ثلاث از جو که عدس سحوق کنند و بخورد و سنگرینه ادرار شود

دار کلک خارک همراه دوغ بخورد همین حکم دارد **فصل نهم** در بیان ترکیب جوارن

طریقش آنست که ادویه را خشک کرده و باریک ساخته از پارچه بگذرانند و مقدار

خوردن آن وزن چهار تا یک است اگر در جوارن مصری انداختن گفته باشند متضاعف

از وزن جوارن انداخته بکار برد و اگر قند سیاه گفته برابر وزن اندازد و بخورد و اگر

انگوزه انداختن حکم است باید که بریان کرده اندازد و اگر رس خیری یا روغن

زرد یا شهد یا امثال آن جهت سرشتن جوارن گفته باشند متضاعف از وزن

جوارن بگیرد و اگر جهت نوشیدن گفته است چهارم مرتبه از وزن جوارن زیاده

گیرد و بنوشند و نیز بدانکه هر گاه که جوارن و ادویه و کلکی کوبی باید خورد با انوپان

بخورده باشند و انوپان همان بهتر است که بر مرض مریض اختلاف نوشته باشد

و تفصیل و ذکر انوپان این است که اگر بر امراض صفرا مطلوب است از وزن جوارن

و امثال آن سه مرتبه زیاده گرفته بکار برد و اگر بر علت باد میخواهد متضاعف

گیرد و اگر بر مرضهای بلغم در کار است برابر وزن در کار است و فایده انوپان

بنابر علت چنانچه که اگر یک قطره روغن در طاس آب میگذارند در تمامی آب

منتشر

جوارن

فصل جوارشها و سلاسل

گستریدن احاطه میکرد همچنان تاثیر ادویه بهمراهی انویان در تمامی اعضای بارکی
وسبط متاثر گردیده عمل خود میکند و اگر بلیلجی را از نثیره بلیلجی بیت دادن
کف دست باید که رسن کور دورا ادویه چند ان اندازد که ان ادویه در رس
غرق شود و اگر در نسخه چون داشتال آن وزن هر یک را جداگانه مفصل نگفته است
ضابطه متوسط که وزن هر یک برابر بگیرد اطریفل املہ و زنور ہای عرف
جبتیه و هلیله و بلیله و از دمکشک بوزن برابر گرفته نیک باریک تر بسایند
~~وروغن را برهمه سست بوزن ثقل~~ برابر وزن هلی چون باشند بخورد
تب انواع دفع کردند و بهیدی ست و دبین و باحی ست نام این ایشید
چون ست ترپهلا ترکیب طرانیل است که یک دهلیله بگیرد و دو بلیله
چهار امله کوفته باریک کند و بخورد و علت بر میوه و اباسی و جور وبت در بینه
برود و غلبه صفره و بلغم را دافع است و دبین و باحی ست و مرض برص را دادا
و رسائین است و رسائین آنرا گویند که پیری و ضعیف نکند رتیه و جوانا میدا
گردد و مدام با قوت و قوی دل باشد و اگر همراه شهد و روغن زرد بخورد هلیلی درد
چشم که هر گونه باشد دفع گردد نام این ترپهله خوانند تریکه بلیل و از و موله ناگجیل
این هر سه مثلثه را ترکیه نامند و فایده این است که در دفع بلغم
نیده و برص و سپس و بر حفظ طعام و بر میوه و گوله شکم و آنکه با د و درد
زنم

به نهته دادن

ترپهلا چاری

و دهن ست یعنی آتش جشتها می افزاید پنج کول پیپل دراز و چاب و زنجبیل و پیپلمول
و چیته این خمس را پنج کول گویند و اگر مریچ یار کنند کهیدو کهی خوانند تلخ تیز ستان
آنست که رغبت بر طعام می افزاید و باجین و دهن ست و بریح شکم و بهی و
بادگوله و درد شکم و غلبه بلغم را دور کند باز دافع ست چترجات دالچینی خرد و
تج و برگ تج هر سه را تری سوگنده خوانند و اگر ناگکیسر درامیزند چترجاتک نامند تاثیر
آنکه آنست که در طبیعت یک گرم ست و خشک تر ست و چندان هم گران نیست
و دافع صفرا ست و در رنگ چهره و در دیدار گردانیدن مشاطه دار ست و رغبت بر طعام
کند و هاضم ست و تهیج ست و در دفع غلبه بلغم توانا ست و زهر خورده را نیکو تواند
ساخت جیون کن کاکولی و چهیر کاکولی جیوک و رکهبک و میدا و مهامید و جیونتی و
مهلتی و موکه پرنی و ماکهه پرنی این را جیونیه کن خوانند و فایده اش آنست
در لذت ذائقه شیرین ست و هر خورد که اسقاط حمل میشود و قرار نگیرد حمل را باز ماند
و انتقال نتواند کرد و گران ست و شیر در پستان عورتان می افزاید و قوه
جرو و شهوت را می افزاید و مرغن ست و سرد ست و تشنگی را می رباید و
ت را می زداید و خشکی زبان را تا تیزی میکشاید و ت را می
تری نشاند و سوزش را به رطوبت تبدیل میدهد و جنبش باد را تسکین
خوانند رو میدهد و هردو کاکولی و جیوک و رکهبک و رده و برده این
رکه خوانند تمام تیر و توصیف این به جیونیه کن موافقت دارد

رلهه بلبه

پنج لون نمکسنگ و نمک سوچر و نمک بر را اتر لون گویند و اگر نمک سیندر با [illegible]

جیتور لون خوانند اگر نمک رومک اندازد پنج لون نامند بدانکه از جمله این نمک

های نمک سنگ بهتر است و تاثیر نمک آنست که بعد از خوردن بیشترین رسن مبدل

میکردد و بول و غایط با هم است یعنی از مقام بر داشته بر لوی اندازد و مرض [illegible]

و سوجهم است یعنی باریک است در مقام اعصابی وجود که باریک اند در انجا دخل میکرداد

و دافع بهی است و در عمل هیچ گرم است و دیپن و پاچن است و بلغم و صفره را قوت میدهد

یعنی زیاده میکند کهار استخار و جوا کهار هر دو را کهار نامند گرمی اینها هم مثال

آتش توان بخورد باد گوله شکم و لوا پیر و شکر [illegible] را از جا بر میکند و درا وک است و بافهم

است و گرم شکم و شهوت و کند تیمیر را اینست و نابود میسازد و سدرسن تر بهله و

هر دو خارک و [illegible] و زنجبیل و [illegible] و پیل مول و [illegible]

و چکوی و بادافزا و کتیلی و بت پاپره و چیتا و ترا [illegible] و بیخ بالا و پوست [illegible]

سیب بید یعنی بیکر مول و هیلتی و کوده و لسان العصافیر و [illegible] و

تا تخم سهجنه و زاک پنج و چ و بد [illegible] و حس و حب [illegible] خون و آتیش و کبر [illegible] و بالو

و بتون و باد رنگ [illegible] و دیودار و چلب و [illegible] و بتول [illegible] و چیوک ور [illegible]

بکنیه و قرنفل و بنا بیتر و کل نیلوفر سفید و کاکوئه و [illegible] و جیودان و [illegible]

این جمله را برابر وزن بگیرد و نصف وزن از تمام وزن جوزن جراثیه با [illegible]

اندازد این نسخه را سدرسن جوزن نام است هر سه اختلاط [illegible] است

هر گونه که باشد خواه بادی و خواه بلغمی و خواه صفراوی و خواه دو [illegible]

که از [illegible] شکم یا از [illegible] آنکه در هفت دهات عمل خود [illegible]

سدرسن جورن

سدرسن ... بیمار مصر سندر ... جو

دفع اختلاط و بعضی را که از برس و از صیت تب آمده است مثل یا ازاسیت رسیده است
و تپ یومیه و تپ اکره و دوتره و تپه و چاتورتهک و اسهال آن دفع شود و تهوی و ماخولیا
و تند را و تشنگی و ریغه و تنگی نفس و یرقان و خفقان را و امراض سینه و کنول باد و درد کمر و درد
و درد زانو و درد دیگر اعضا نابود شوند باید که با آب سرد بخورند چنانچه که سدرسن چلن در باب
هلاکه دارند توانا قابل است همچنان این سدرسن نام چورن درد دفع همه امراض قوی
دست آمده است **ایضاً** ترپهله و پپل دراز همراه شهد بخورد در رفته و تنگی نفس دفع تپ رود و ناخم
است و بهدر است **لکت هلاد** کاپپل و موته و گلوی و کچور و کاکراسنکی و پهکرمول باریک
باید همراه شهد چاشنیه آدرکه بلیسد تب انواع دفع کرده و امراض ملقوی و سرفه
و تنگی نفس و دوری رغبت طعام و غلبه باد و زاید شده و درد تلکم و چپی و درد کمر دفع شود
نام این لت هلاد است **سرنلاد** کاکراسنکی و اتیس و پپل دراز باریک کرده
همراه شهد بخورد حرف همین و تبار رطوبت دفع کرده و اتیس تنها بخورد همین کم دارد
اطلاق این را سرنلاد نام است **نامکراد** زنجبیل و اتیس و انکوزه و موته دکوده و چیته
باریک کرده چورن با آب نیم گرم بنوشند اشتها که ام شده باشد دفع کرده ناکراد
چورن نام است **هرنلیاد** هلیله و اتیس و نمک سنک و نمک سونچر و انکوزه
باریک کرده چورن همچنین گرم بنوشند اشتها و اطلاق بردارد این چورن قابض است
و تب برد است هرنلکاد نام است **تلکو کنکا دهر** موتها و اپند رجو و سخ پل ولوده

و موچرس و کل دهاوه را باریک کرده همراه قند سیاه و دوغ مادگاو بخورند
اشتهار که هر کونه باشد دفع شود و برد ابنکا نام زحمت دور شود و قابض هست نام این
چورن تکهو کنگاد هر هست برهت کنگادهر موتها و ارلو و زنجبیل و کل دهاوه و بلود
و نیتر بالا مغز بیل و موچرس و باوده و لسان العصافیر و پوست درخت کوده و
تخم تنتری و آستس و نوبت لجالو همه را باریک کرده با آب شسته برنج و شهد
بخورد برای کها آتیسار که چون جوی آب جاری باشد و سنگرهنی و در زمان برود
و قبض شکم شود این را برهت کنگادهر هست رجاد موچرس و جبیه و بتو حجر
نمک با آب بهنیکس آتش کرده همراه دوغ مادگاو هر روز با هار بخورد سنگرهنی
و اتیسار و کب بهیی و منداگن و باد نوی را این دفع کرد و رجاد چورن
نام هست کیتهاشتک مغز کیته هشت حصه و مصری هشت حصه و انار دانه
و تنتنک بیل و مغز بیل و کل دهاوه و اجود و بیل در از این هر یک جدا
کانه سه حصه و موچرس و زیره سیاه و کنیز و بیل سوا و نیتر بالا و نمک بخر
و اجواین و چاتورجاتک که در سابق مذکور و جبیه و زنجبیل هر یک یک حصه
یکجا دو باریک کرده بخورد نام این کیتهاشتک هست امراض گلو
و قوالج غوف جهی و باد گوله و سنگرهنی دفع کرد دارماشتک انار
دام و شکر ریت دام و ترسوکنده شش دام و تر کوفته دای باریک
چورن ساز در و چکیست یعنی اشتهای ارد و بلیس ست
و تپ و زد ست را دفع میکند و ارماشتک نام ست برهت

ترسوکنده کرا ازو گویند

دوای چورن پنج
پنج جمع کنند

صه

ایاردانه هیل و مصری هفت حصه و فلفل دراز و بلاموك و ناگوراه و موریح و کشنیز و زیره سیاه

و زنجبیل از هر یک یک بل و تباشیر چهار ماشه و جاپهوتری جایفل هر یک بوزن یک گول

این همه را کوفته باریک بکنند و بخورد اشتها آرد و سنگ ریزه و باد گوله و حبس البول و امراض گلوی (تنس نوجی)

و مندالکن و تپنس و سرفه دفع کرد و نام این ترکیب نیلم داده است لونکاد چورن

فرنفل کافور اعلی لاچی خورد دارچینی ناگکیسر جوزبویه خس زنجبیل زیره سیاه چوب اگر سیاه

تباشیر ضربهان گل نیلوفر سلیخ دراز چوب چندل تگر تیزبال کنگول برابر

وزن گرفته باریک بیخته چورن بکنند و نصف از وزن تمامی مصری مخلوط کنند این (یعنی چهار)

چورن را لونکادادات نیک سیت در پاکه بجز اهل دهقانان بمجلس پادشاه سزد اشتها (دوستان) (الخاص)

می آرد رغبت طعام را مطلقاً زفر نیکو پیدا پید پید اید قوت شهوت زیاده شود

و غلبه اخلاط دفع شود و مرض سینه و درد گلو و سرفه و هلک و تپنس و قولنج و تنگ

و تنگی نفس و امتلاء رطوبت حبس و برمیو و باد گوله و سنگ ریزه و اوروج در چند روز

دفع شود جاتی پهلاد چورن جاپهل و قرنفل لاچی خورد و بیج و تج و ناگکیسر و کافور

و چوب چندن و مغز بل و بیس نوجی و تگر و اند و تالیس پتر و بنبل دراز و زیره سیاه و سفید

و چیته و زنجبیل باریک و مورچ همه را برابر وزن گرفته باریک کرده برابر همه وزن چورن بهنگ انداز د (یعنی اصلاًدا)

برابر جمله ادویه مصری انداز د مقدار یک کرکه همراه شهد بخورد تپ باد مفید است سنگ ریزه

دیگر و تنگی نفس و قولنج و غیره و اروج علت بالا بلغم و تپنس و سنبات دفع کرد جاتی پهلاد نام است

ص

بیاض مصحح نکات تبر الا احوالہ کبیر

باب چورن

نالهاد چورن موریح ذنالگیر وقالیس تیر و پنج نمک هر یک جداگانه یک حصه بگیرد و بیلامول
و چیتا و پنج و فلفدراز و تنشه دیکه بهل و زیره سیاه هر یک دو حصه و کتیرا و املتاس دو [illegible]
والاچی خورد و مغز کنار و اجود و موتهه هر یک سه حصه هیکا را بلکی کند و چهارم حصه از تمام [illegible]
چورن انار دانه اندازد یا از نصف وزن آن همگی موه انار دانه حصری اندازد و بخورد در غیبت
بر طعام می آرد و اشتهای بخشد و قوت دل مید هد و مرض سینه را از جای دور میکند و سرفه
را از مقام خود دفع میکند [illegible] وجع جگر در شکم باد گونه بواسیر کرم شکم قولنج عرق [illegible] گونه
است و تنگی نفس را دفع میگرداند مها لهاد چورن است نارایی چورن جهة زبهله
ترکوهنه زیره هوه بینخ نانخواه بیل مول زنجبیل [illegible] اجود اسلکندروس کشنیز
بارنگ زیره سیاه چوب چوکه بیلامول اشخار خواه چولهار و پنج نمک و کوتهه [illegible] برابر بگیرد
و دو حصه حنظل اندازد و دو حصه نسوت و سه حصه دیتون و چهار حصه زقوم خورد اندازد چورن
با زد او لا مریض را با چنی و استهی و سوپدن کرده [illegible] از ان اسهال [illegible] اسهال
دادن این چورن که کفته شد بخورانند یرقان و مرض سینه و سرفه و تنگی نفس و [illegible]
دق و برص و سنگ [illegible] و امراض حلق و علت باد بلغم برود اما باید که با انوپان موافق [illegible]
اگر درد فوری شکم میخواهد [illegible] شراب با همراه اب کانجی بخورد اگر دفع [illegible] گوید مطلوب است
همراه اب بوست درخت کنار بگیرد و در فیض شکم [illegible] جوارش [illegible] در اجابت [illegible]
بهتر است و اب تنت رنگه بهل درد فو درد معده [illegible] تراست و شیر [illegible] دو شیر [illegible]

[illegible] منه ہور است

او در روکه خوب نیست اگر امراض باد است همراه شراب بخورد و جوشانده انیسون حکم دارد

اگر بواسیر است با آب انار دانه بخورد و بر هر خورده را با روغن زرد بدهد نام این دارو جورن است

در هر حال که همه امراض مقوی است **هنگ کیاد جورن** هیره بیر تر هند ترا هلیر بلیل درار

جوب جوکه سونت زیره سیاه قرنفل کنکلی پنج نیل نمک سنگ بیل کنول همه جورن کنند همراه

اب گرم یا بول ماده گاو یا همراه اب انار دانه یا همراه رس ترپهله یا همراه رس کونت هر ایلتی

که موافق هوا موافق طبیعت داند بخورد غلظی طعام و بهیچیا و باد گوله و اماس و بواسیر و بلغم تپ

و هلک روگه و کنوتی باد و شدید روکه داو درد که دفع شود این را هنگ کیاد نام است **نوعدیگر**

بیل و نمک و چیته و هریر با اب گرم بخورد اشتها آرد و شکم صاف شود **پنج سم زنجبیل**

و هلیله و بلیل درار و سونت و سونچر نمک برابر گرفته باریک بکنند نام این پنج سم جورن است

با بول شکم بری شکم یا شکم دفع شود و امراض جهت بواسیر باد که اگر بانش دفع کرد

راجک بیل دراز چهار تانک سونت یک بیل و شکر تری یک بیل باریک کرده

جورن بکنند او را با شهد بخورد اپهاره دفع شود و سنگی غایط و روکه او در بول که

تنگ پیچ است و بلغم دفع شود این را نار راجک نام است **نوعدیگر** هر سه نمک هر دو کهار

هم در باد بان و پنج داجمود و بینی و هوه بیر و هر دو زیره و موره بیلی بول و بیلی دراز

کنجد و ایلکوده و هلک سبزی و کور و یاد هه و زنجبیل و یا لحی و چیته و جاب و یا درنگه

و تپ و انار دانه و شونت زیکه هیل و سونت و دونون و ستاد و پنج انداز این

و بهارنگی و دیودار و اجواین و کنبر و توبنیر و بهکرمول و تخم کنار و هلیله هلیله

برابر وزن گرفته از رس ادرک پت دهد و از شیر بجوره بنریپ دهد بعد

ازان همراه روغن زرد یا همراه شراب یا اب گرم بخورد یا جوارت بیوکی

امراض سینه و درد کمر دفع شود و درد مقعد و درد پهلو و درد سینه و بواسیر و قبض

شکم و نقصان اشتها و بادگوله را اندر رد کرد و مرض استسقا یعنی بهی پهلو را ست

و بلغم و بری شکم و سرفه و تنگی نفس دفع شود همین نسخه را روغن نیز بکشند بکار

می اید توبنیراد توبنیر و هر سه نمک و اجواین و بهکرمول و جوکهار و هلیله

وانگوزه و بابرنگ همگی را برابر بگیرد و سه حصه سنوت از جمیع دارو چورن

انداز و به اب گرم بخورد یا همراه اب جوشانده جو بنوشد همگی تول دفع شود

و بادگوله نیز دفع شود و توبنیراد نام است جبرکهاد جهت [illegible]

وانگوزه و پیپل دراز و پیپل مول و چابک و اجود و [illegible] هریک یک

کرکه بگیرد و ساجی و جوکهار و نمک سنگ و نوچر نمک و بر و نمک سمندر

و نمک رو بمقدار یک یک تول چورن بکنند از رس بجوره پت دهد [illegible]

از رس انار دانه پت دهد و در افتاب خشک کنند بادگوله [illegible]

و درد انگ دفع شود جبرکهاد نام است اجوداد اجود [illegible]

جهت بهکرمول پوهته پیپل دراز مویج هر پنج نمک کرکهه و بیدها [illegible]

دنوشته

پوته ده ملرکهه جورن کنند باب کرم بنوشند امدسن واو دردرد که
دانم باد و درد چشم که بشد بند درد کنند و بهوره کرد هی نام و درد کر و بیتب
و درد زانو و درد مقعد و بوبا و پر بوبا و سواجی و بلغم و باد و غیت
ان دور کرده با برابر وزن ان قند سیاه انداخته کوبا کرده نگهدارد
بهوت جاجت بخورد اجو داد نام است **این مولهه جورن** انتخار
دجوکهار و باوبه و کرنجوه و بیج نمک و الاجی خرد و بنج بهار سنکا
و بای برنک وانکوزه و بهکرمول و کچور و دار هلد و نسوت و موته
و بچه و انبد رجو دامله و زیره هرتت ریکه بلبنس درار بابچی و ابل
و انبل اجوابن ود دار چینی بل و هلیله و ابتیس و انبد راین
دهو پیر و املتاس و کل کنجد و جوکهار و سهجنه و تال کهاره و
بلاس این هر چهار کهار بگیرد بعد ازان لوه بهت گرم کرده در بول
دکاو و سرد کرده بان برابر جورن مخلوط کنند دازرس بخورند کاه
تا که روز بهاری نه کنند و سه روز از جوکه تنقیه دهد دازرس ادرکه
تنقیه هر همراه طعام بخورد اشتها ارد اگر با انوپان دهد روکه دیرینه

هر چهار بسیار زنیب
شاخ گسنه خنک
وسهجنه تال کهاره
حوب بلاس
هر چهار زرا حد زطانه رعه
وخاکستر کرده بطریق
ما مشهور کهار بگیرد

برود وتبد حنظلی و کلم و بہی و درد مقعد بواسیر او در رو که وانتر برده

و استیلا و باد ارکت دفع شود بعد از خوردن طعام یک کر لهه بخورد

و دیگران حضم شود این الکن مولکه جورن و نبد این دیار همان کهر است

وانسے شمار از بر ها شده است **بدوانل جورن** نمک سنگ

و پیپل مول و پپیل دراز و چاب و جیته و زنجبیل و هلیله هر یک را بوزن

یکحصه سرآید ببرد باریک کند و بخورد بسیار از وزدی بر طعام

بود و گرسنگی افزاید و این جورن بدوانل است در تعریف این

جورن هم نام ان گواه است مجرب است و معمول است

هنکواد جورن انکوزه و باد یه و پایه و کنبیر و انار دانه و شوربا

یعنی جیته و اسکندر یعنی کجرر و اجمود و ترکوته و کم سرو نایل میت

و اسکندو تتری که پهل و زیره سیاه و بید و ف پیپل مول

پنج و چاب و اشخار و جوکهار و پنج نمک هکا را

درچه جبنگ سبج

چتر

پیپلا نبات

زنجبیل

پرچه بیان

بیملی را باریک باید و نگهدارد در وقتی که شفی طعام خورده باشد یا در
آغاز طعام باب بخورد خواه همراه شراب خواه همراه دوغ ماسه کار و بخورد باد گوله
شکم که از باد باشد یا از بلغم بوده باشد و مرض سینه و بهیی جانب راست درد سینه
و درد مقام که بالای ناف است و بهیهلو و درد مقعد و سلسل بول و اسهال
بهیی بری شکم و یرقان و هلک و جارب بهیی و رعشه و تنگی نفس و بواسیر
و اریاح دفع شود اما باید که شفقت از شیره بخوره بدهد تا کوفته نگهدارد
و این را انگواد نام است جوانی چورن ناخواه انار دانه زنجبیل و ثبت ریک
دال ... مغز تخم کتار هر یک چهار ماشه بگیرد و عود ریح دو نیم ماشه و پلپل دراز
ده ماشه بگیرد و پنج و سونچل نمک و گشنیز و زیره سیاه و زیره سفید هر یک دو ماشه
بگیرد و ... بیده باریک کنند و شفقت و چهار ماشه مصری اول مخلوط کنند و نگهدارد
و مداومت کنند پا ندر و لت و امراض گلو و سنگ ... و تپ و قولنج ...
و لاغری و استسقار و بهیی ... شکم و قبض شکم و اریاح و درد شکم و ... کن
دیگر اسیر و امراض زبان و کام دفع شود صحیح باید تالیساد تالیس
... زنجبیل پلپل دراز بتس هر یک ... قبل خفه یک حصه مترا یه بگیرد ... خورد
... بقول دارچینی هر یک دو ماشه بگیرد جمله را باریک کنند و بوزن سه ...

مصری لعاب مخلید را کرد اند و بین در دجلک است سرفه و تنگی نفس دیگر
قی و تب را انبار و اماس و بری تلخ و بهی و سنگ هضنی با هدر دک
دفع کرد صحیح مالیده تابیسا نام است الرحمن نسخه را کو مطلوب باشد هند
جلاب مصری سیندد و یک بار برد همین حکم دارد سفت بلاد مصری نبات نیز
۱۶ الهرکه ۸
بسیل دراز لاچی خورد دارچینی یعنی بقوبالح هر یک از وزن خود ماقبل
خود همه بکرد نمک مانند همراه ابکین و روغن زرد بخورد سرفه و نواسیر
و تب را در رحم رسیده باشد و بهی و سوزش دست و پای و کمین استسقا خشکی
زبان و درد پهلو و ارو علک و تب او درد نمک را ازر نالت به اعضای بالا
باشد و در کثرت تب دفع شود سیتلا نام است نوع دیگر مغز کندر دمغز تخم املا
و ریدیکس و مصری و مصری و شهد و پلپل در ترید باب نشسته رنج پلید فی
کردن دفع کرد در رفیقا مانند و نمک بوصل و مصری و شهد و موریح بخورد
تنزاید برود اگر سیتلا خوردن با این هر دو خوردن مداومت نماید بسیار نفع
دارد سفون پهاسکر سنندر نمک بوزن هفت کرلیه و نمک بوصل تنی کرلیه
و نمک بر و نمک سنک و کشنیز و پلپل دراز و پلپل مول و زیره سیاه و تبرید
ناگکیسر و تالیس پتر دل تب هر یک دو کرلیه بگیرد و موریح و زیره سپید
زنجبیل

وزنجبیل هر یک یک کهرکه واناردانه چهار کهرکه والاچی نیم کهرکه خواه

بجای الاچی تخم انداز د جمله را باریک کرده نگاه دارد هر روز یک تانکه میخورده

باشد همراه دوغ ماده گاو و یا همراه آب جوارت یا همراه شراب یا همراه آنچه

که ذکر آن بیشتر خواهد بود بخورد مرض بلغم و باد و باد گوله و بهی واد درد که

دفع نمد و بواسیر و سنگ ریختنی و برص و هکندر هر سه گونه و آماس و تنگی

نفس و سرفه و علت لئم و مرض سینه و مانند این دفع گردد و بهی و باچن

این چورن جهت طلب خلق الله و برای صحت مردمان از زبان سوج

صادر شد **ایلادچورن** الاچی و پهول پهرنگ و موته و مغز کنار و بیل دراز

و چوب چندن ابها و کهیل و قرنفل و ناگکیسر برابر گرفته باریک کنند

همراه مصری و شهد بلیسد و بخورد علت سه گانه که از باد خواه از غلبه بلغم یا

خواه از صفرا باشد دفع گردد نام ایلادچورن است **پنج نیب**

درخت نیب را هر پنج اعضای بگیرد و باریک بسازد نگهدارد و وزن

هر پنج اعضای پانزده پل باشد بعد از آن کفچی آهن خواه سار کنند

بگیرد و بعد از آن بلیله و بنوار و چیته و مغز بلادر و بابرنگ و مصری

واملهٔ هلدو بلیل درازِ مورج وزنجبیل دبابجی واملتاس جکنوبکرد و هر یک
یک پل بگیرد و یکجا کرده باریک کنند وچورن را از شیره هنبالو تشقیه
دهد و از جوشاب درخت کهیر واز کادهه درخت است نیز تشقیه
دهد مقدار یک کرکه از آن چورن بگیرد همراه کادهه مذکور یا همراه
روغن زرد یا همراه شیر ماده گاو بنوشد و در مدت یکماه برص دفع گردد
و در بیان [illegible] این را [illegible] نام است **نوعنک** ستاور [illegible]
ولکیرن [illegible] بلاد تال مکهن [illegible] همه را کوفته باریک کنند همراه آب
یا همراه شیر ماده گاو بنوشد شهوت زیاده گردد چنانچه از جماع سیر نگردد
رسکندها رسکند و بدهاره هر یک ده پل بگیرد و چورن کرده در آن
چرب اندازد بوزن چهار ناک با شیر ماده گاو بخورد شهوت بسیار
حاصل گردد چنانچه اگر صد زن را خشنود کند و ضعف [illegible] نیاید
نام این رسکندها داست **چتراد** جیهته و تربهله و موتهه و بایرنگ
و ترکوهته برابر گرفته چورن کنند و نهم حصه از جمله تمام وزن این ادویه
اجمن کنند اندازد همراه شهد و روغن زرد بلیسد یا همراه بول ماده گاو

بخورد

بعضی بهیر هنتی

بخورد یرقان و مرض سینه و بهلندر و اماس و برص را و درروک
و بواسیر و منداکی و اروح و کرم شکم دفع شود بو لنس نام است
کرباد عاقرقرحا و زنجبیل و کنکول و نالکیسر و فلفل دراز و جوزبویه
و قرنفل و چوب چینی هر یک بوزن یک کرکه بگیرد و باریک
کند و دو دام افیون خالص یار کند مقدار یکماشه با شهد از الجمله
بخورد امساک شود و خوش شهوت پدید آید و بن ۱۵ صبح باید نام این
کرباد است.

فصل دهم در بیان ساختن کوپا در بیفش نست

چنانچه او پیه میکند همچنان جلاب کرده به بزند و اگر کوکل انداختن
ممکن کرده باشد از آتش نرم کرده انداز د و کوپا بندد و در بعضی جای
همچنین هم کوکل انداز د و از رسن و از شهد نیز شهد کوپا می بندد
اگر مصری کوفته است وزن مصری از وزن چورن چهار گونه باشد
اگر قند سیاه است بگیرد اگر کوکل یا شهد است و برابر وزن
بگیرد اگر شیره یک جزی گفته است نیز مضاعف بگیرد و کوپا مقدار
چهار ماشه به بندد و یا مقدار طبیعت خود بخورد یا هو حنظل کود کر
بیخ حنظل و موتهه و زنجبیل و نوشادر و هلیله و ... و اسکندروس
بجور
پیپل دانه

وبابرنگ وخار خسک وچیته هریک دو دو ٹکه بگیرد وزمین قند

هشت پل وبدهاره چهار پل این همه را در آب که یک درون باشد

انداخته بجوشند چون چهارم حصه باقی ماند فرود آرد واز پارچه

گذرانیده بگیرد بعد ازان هرچند که آنچه باشد دران آب مذکور سه گونه

قند سیاه کهنه انداخته چاشنی کند چون نیک پخته شود این ادویه ذیل

که باریک کرده باشند بیندازد چیته سونٹ ستون جوکه هریک یک پل

بگیرد وترکیه والایچی خورد وموریچ دیگ هریک سه پل بگیرد وباریک سازد

دران چاشنی اندازد وسه دو دام وزن شهد خالص اندازد وگولیا

به بندد این را باهو سالی نام کرده است هرگونه بواسیر که باشد وباد گوله که

هر نوع که باشد داد و در روگه وامراض باد ودرد سینه وبنبس وقولنج

وسنگرهنی وبنبس ورم وهلیمک ویرقان وبرمیو انواع دور شود

ورسایی است یعنی ضعیفی به تندرستی مبدل گردد **مرچادی گولنکه**

موریچ یک ٹکه وپیپل دراز یک ٹکه وجوالکهار نیم ٹکه وانار دانه

دو ٹکه باریک کرده طیار سازد وقند سیاه بوزن هشت ٹکه

مخلوط ساخته گولیها مقدار یک ٹکه به بندد وبوقت حاجت

دردهنی

در دهن دارد سرفه تا شبه برود مرجاد نام است نوعدیگر قند سیاه

وسونهه وهلیله و موتهه باریک کرده کولها به بندد و در دهن انداز د سرفه

و تنگی نفس دفع شود اگر تلبیه با شهد بخورد همین حکم دارد املاد کولکه

امله کل نیلوفر خواه ستغرآن و کوتهه و کهیل برنج و نو باوه شاخ درخت بر

بهمکا را چورن کرده با شربت کولها به بندد و بخورد دشنام و خشکی زبان و تو خلیان

دهن دفع شود املاد نام است جیو بنتی برگ زنجبیل و بلبل دراز

و هلیله و امله و بلیله و بچ و کلوی و نجم بلادر و زهر دهر یک اده دیه وزن

برابر باشد باریک کرده با بول ماده گاو سحق کنند و کولها مقدار یک ماسه

به بندد بارش اورا که بخورد اگر بد هضمی طعام است کولها یک بخورد

اگر سو جلا کرده است دو کولها بخورد و مار خورده را سه کولها بدهد و سنبادارا

چهار کولها بدهد این را جنونتی عام نهاده سو لهاد بندی ترکوتهه املیت

و چاب و تالیس سپزی چهبه و زیره سیاه و تتریک بهل هر یک

کهرکه بگیرد و تر بو کنند سه تا یک یلی کنند و قند سیاه سبب کهرکهه اگر

یلی کرده کولها به بندد بیس و سرفه و تنگی نفس دفع گردد و حاکم است

نا ... دعوی سرفه

امل بید

شعر ارازجی عمال بیرون

وهلو را صاف مصفا کنند بیو کهاد نام است **نخود چوبستیه** زنجبیل
و قند سیاه یکجا کرده کولها بندد و بخورد انهم دفع شود اگر اجیرن باشد
کولها پیپل سیاه دراز با قند سیاه بخورد و اگر سلسل بول است کولها
زیره سیاه با قند سیاه بخورد اگر بواسیر است کولها قند سیاه با هلیله بخورد
این نسخه کولها زبانی است یعنی نخود چوب نسخه گویند **پرده دار مودک**
بدهاره و بلادر و زنجبیل برابر بگیرد همراه قند سیاه کولها به بندد بخورد
بواسیر دفع شود پرده دار مودکه نام است **سورن بندی** سورن عرف
زمینی قند را گویند بوزن سه دو حصه و جبته شانزده حصه و زنجبیل
چهار حصه و مورچ دو حصه هر یک را یا دیگ گرفته با قند سیاه کولها سازد
علت بواسیر را قاطع و افوه است این را سورن بندی نام است
بجیاد کوتکه ستاور و کوبجه و منهی و مهلیتی و موهته و هلوی
و دودهی و نمک سنگ برابر بگیرد بوزن مضاعف این جمله
اسرار خرفه بهنک مخلوط کنند و یکجا سازد بعد از آن در شیر
ماده گاو که وزن آن ده گونه از وزن همگی نسخه باشد بجوشاند

بواسیر عرقی

کشتکیه
دفع احراق

جوالی

چون بگیرند ایشان نیم پل ازان بهمراه شهد و روغن زرد بخورد بواسیر
دا اشتیار دفع کرده و غذای حبوبات و برنج بخورد بجای گوشت نام است

معجون کتلا زمین قند سفید زرد حصه و بدهره شانزده حصه تا تلخی
... موصلی سیاه هشت حصه و جیته هشت حصه و بعد ازان هلیله بلیله آمله و
برنگ و ناگکیسر و پیپل دراز و بلادر و پیپل مول و تالیس پتر هر یک
چهار حصه بگیرد و بعد ازان تخم الاچی هر یک دو حصه بگیرد جمله را باریک
بکند و متضاعف ازان قند سیاه انداخته گولها به بندد هر روز دوست
ماشه [illegible] آتش جوع افروزد و بواسیر دفع شود و سنگ رهنی که از غلبه
باد باشد و یا از بلغم باشد و تنگی نفس و سرفه و قولنج و فیل پای و آماس
هر اعضای و هلک [illegible] برمیو و هلبند و سستی اعضا و کم قوتی تا پدید
کرده محیت باشد و عقل و حافظه افزاید و قوت درتن پیدا کرده و رسایک
است بورن بهلی نام است در باب بواسیر اعلی است **مندور کتها**
ترپهله و ترکوته و چاب و پیپل مول و جهنه و دیودار و ماز و قسط [illegible]
و تخم و دار هلد و سیجی و برنگ هر یک یک کرشه بگیرد و متضاعف
ازهمه آهن کشته اندازد و در بول گاو که ورنش هشت مرتبه زیاده باشد

دفعیه سنگ رهنی و بواسیر

منوه [illegible]

انداخته بجوشانند چون نیک پخته شود کولیه بنهد همراه وی دو بار کارد

بخورد و گنتول باد بایندرو که و پرمیو و نود یسر و برص و وادو و اسهال

و ذاتجنب و بهق و واد و در دل و مثد الکس دفع شود نام این مندرو

نام است پرقان و پرمیو نانک یرده **جندر پربهاکوبا** اسکندروس

نج مسیحا جراتیه دیودار زرچوب داهلد اسقیس بیل مول تتوربا — موهه

کشنز طراقیتی و حاب تنفیق بیبه بانوک کیچ بیل ترکوته

مار قشینه هر ذو کهار هرسه نمک هر یک یک تانکه بگیرد بعد ازان لسوت — ترکیب

و دوقوف و میخ و نج و الاجی و تباشیر هر یک وزن یک ابرکه بگیرد

و سارکنه دو کهرکه و مصری چهار کهرکه و سلاجیت هشت کهرکه

و کوکل هشت کهرکه یکجا کرده باریک بکنند و کولیها بنهد جندر پربها نام

کولیا است همه امراض وجود دفع شود خصوص هر سبب نوع پرمیو و سلسل بول

که هر کونه باشد و موترکهات و سنگ مثانه و قبض شکم و بول شکم که هر کونه باشد

و کره کوشه که قندق واقع و نفث سیدا میشود هوانند برفه و پرقان و گنتول باد

و اهنك وانتر برده و درد کمر و تنگ نفس و سرفه بچهار عرف بنوای

و برص و خارش و بهق و واد و درد دل و بهگندر و درد چشم از هر جنس نوع است

و امراض

جندر پربهاکبکه

که در اندام نهانی عورتان را بود و چون خارش باشد و هر علتی
که در آب منی مرد آن باشد و منداگنی و اریچ و امراض باد و تلخه و بلغم
همگی دفع شود و قوت شهوت و خوبی جوانی زیاده زیاده گردد کوکلا مقدار
یک کرکه به هندی ککاین هندی ناکخواه زیره سیاه کشنیز موتهه اجود
بابچی ارکی لکا هر یک چهار تانکه بگیرد و انگوزه سنبل تانکه بگیرد بعد از آن هر دو
یعنی کم کرده
لکهار و پنج نمک و سنوت هر یک سه تانکه و دیوتون و گجور و پهل مول
و بای برنگ و انار دانه و هلیله و جیهته و املبید و زنجبیل هر یک شانزده
تانکه بگیرد و همگی را کوفته باریک کند و در رس ترنج غرف بخوره
کولا به هندی همراه روغن زرد یا همراه شیر یا همراه شراب یا همراه ترشی
یا همراه اب گرم بخورد شد این نسخه را ککاین رهبر گفته است بر علت
مرض باد کوره که از غلبه تلخه باشد دفع کرد اگر همراه بول ماده گاو بخورد
کوره بلغمی برود اگر با کاتهه و سمول بخورد کوره اختلاط دفع شود اگر همراه
شیر ماده گاو بخورد امراض عورتان را خون از اندام نهانی جاری باشد
دفع شود و قلم و امراض سینه و سنگ شدن بول و کرم شکم و بواسیر نیز
دفع شود و مجرب است صحبت باید جونترانع گوکل زنجبیل پلپل دراز جاب

گنگلاین هندی

یعنی وزن دو دام

هیل مول چهته انکوزه اجمود رنف زیره هردو زنیکا بعد سهالو

سان العصافیر بادیه برنگ کنج هیل سکی امپتس بهارنک کج

مور هری پیه بلیه یک تا تنک بکرد و متضاعف از وزن همکی ترپهله

باره کنجو برابر همه دارو کوکل بکرد و همکی را یکجا امیخته و باریک کرده

در اوند چرب نکهدارد کو با یک تنک تا نکه بسته نکاهدارد دیک کو با بخورده

باشد غلبه اخلاط سینات دفع کرد دو ضعیفی به شدر رست بدل کرد

و در پرهیز هیچ چیز نافته نیست هرچه خواهد بخورد و هرچه داند بکند

امراض باد که هشتاد گونه است و برص و بواسیر و سنگ هفته و بریو

و نبات رلت و بول و بهکند رو او دا در ت و قولنج و کوبه و باد جع

دادرکه و نقصان اشتها و تنکی نفس و سرفه دفع کرد و مرضهای که

در آب پشت مردان است و علتها که در خون عورتانی است و در

دفع شود اگر عقیمه باشد از حمل بار گیرد و اگر مرد سوداوت نماید فرزند

نرینه پدید آید اگر با جوشانده بوداشناد بخورد علت باد هر نوع نابدید شود اگر با

... کولیا د... بخورد غلبه تلخه زرد دور شود اگر با بارکه بده کن بخورد غلبه بلغم دفع شود

اگر با کاد هیه دار هلد بخورد بر میود دفع شود اگر همراه بول باکه کاو بخورد با بذروکه

دفعه را

دفع کرده و کمراه ابکینی فرو برد علت مید زایل کرد اگر با کاد هه شیت کوده بخورد
برص برود اگر با کاد هه گلوی بخورد باد رکت برود اگر با جوشاب ترب
بخورد رکت برص دفع شود اگر با جوشاب چاول بخورد زهر موش نیکو بود
اگر با کاد هه ترپهله بخورد از درد چشم صحت یابد اگر با کاد هه بنور نوا بخورد
او در روکه هرگز نماند و حایم شود نام این چوکرا کوکل است **لکنور گوکل**

مید بس تهیه

ترپهله بوزن سه برت و گلوی یک پرسته کوفته دراوندا هن انداخته
بجوشانند واب یکنیم درون اندازد چون نصف اب در خورد عمود دارد
از پارچه گذرانیده اب خالص اورا بگیرد دران اب مذکور بوزن یک
برسته کوکل اندازد باز بجوشانند و کفچه میگرداند تا که سخت گردد چون
بقوام زد یکه رسد ادویه ذیل باریک کرده بیندازد و مخلوط سازد و ان انیست
ترپهله ششی پل و گلوی یک پل و ترکته ششی پلی کهرکهه و برنگ نیم پل
ددنتی یک کهرکهه و نسوت یک کهرکهه باریک کرده اندازد بعد ازان
دراوند چوب تا مدت هفت روز نگهدارد بعد ازان گولیا بوزن یک تانکه
به بندد موافق هوای ایام و موافق طبیعت خود دانسته با انوپان اب گرم.

یا همراه شیر یا همراه جوشت منجشتا یا هرکه موافق مزاج اند بخورد انواع
برص و باد رکت که از سنبات بوده باشد دفع کردند و دنبل هر گونه و باد گوله
و بر میه و خشکی تن سرخ و اوردر روکه و نقصان اشتها و سرفه و تنگی نفس
و اماس و یرقان و دمه دفع شود اگر هر روز مداومت کنند رساین است
اگر همراه گاو دهی باشد بخورد درد چشم برود اگر با گاو دهی برناولب بخورد
یعنی برنج
باد گوله دفع شود اگر همراه گاو دهی کسمید بخورد دنبل و برص هر گونه
دفع شود اما باید که از ترشی از چیزهای بتیجهی و از بسیار خوردن و از
شهوت و از محنت کردن و از گرما آفتاب و از شراب خوردن
و از غصه خوردن پرهیز کنند نام کور کوگل است **تر پهلا دکوگل**
تربهله سه پل بلیل در از یک پهل و کوگل پنج پل کوفته و یکجا کرده
گوله بندد و موافق طبعیت خود بخورد بهگندر و گوله و اماس و
بواسیر دفع شود تربهله کوگل نام است **لکشهر دکوگل** خارخسک
هژده پل در آب که وزن شش مرتبه زیاده باشد پخته کنند چون
نصف آب در خورد از باز چه کند آینده بگیرد و هفت پل کوگل در آن

گهوگهرد

گاده

کاڑهه با کنند و باز بجوشانند و براوی ذین بانزاز دوان اینست
ترلوتهه ترپهلا موتهه انکاله هفت پل باریک کرده با ترازو چون یک
حصه شود گوبا به بندد و بخورد پرمیو و موترکرچهه و پردر و موترکهات و بادرت
گهٹ گونه است و علت باد و امراض منی و سنگ مثانه دفع شود گوچرد و گوکل
نام است **ترپهلا دیودک** ترپهلا هشت پل تخم بلادر پل و باکچی پنج پل
درهک چهار پل بدران رهن کنند و نوت و گوکل و سلاجیت هریک یک
پل و پهکرمول نیم پل و چهته نیم پل و موربج دو تانک و زنجبیل و پیپل دراز و
موتهه و تج و لاچی و سنج و ناگکیسر هریک یک تانک بگیرد همه را باریک
کرده یکجا کنند و دربرابران وزن شکر تری را جلاب کرده چون بندکو بنوازد
ولوبا بوزن دو درم به بندد و بخورد انواع برص و سنبات و امراض ان
که لوناکون است و بکتند روبهی و بادگوله و امراض زبان و مرض کام
و مرض گلو و درد **سر** و درد چشم و مرض ابرو و مرض گردن و درد پشت
دفع شود بدانکه اگر امراض از ناف مابین و تحت است باید که این
ادویه پیش از طعام بخورد و اگر از ناف بالا تا سینه است در میان طعام
اانقضی طعام خورده باشند از آن بخورد و اگر از سینه بالا تا سینه است

بعد از طعام بخورد دیگری را از ہیلاد مودک نام است ما لکنجاد کوکل

صفت کوکل بوست درخت کچنال سہ بیت پل و پوست ترہلہ بسیش پل

و ترکوہتہ سہ پل و پیرنا یک پل و الاچی خورد و بچ و بینرج ہر یک

یک یک کرکہ بگیرد و در برابر این ہمہ وزن کوکل بگیرد ہمہ را

کوفتہ و یکجا سازد و گولہا بوزن یک تانک بہ بندد و در وقت صباح

میخورده باشند تمام شد یعنی گفتہ بالا کہ ہر چند قوت قوت رفتہ باشد درد

صحت یابد و ایچ مروکہ و ایچ وارنتہ و دنبل و باد گونہ و برص ہلکند بر

دفع شود و باید کہ با انوپان کادھہ منڈی بخورد و یا جوشاندہ درخت

کہیر باشد خواه کاذہہ ہلیہ باشد این را کانجاد کوکل نام است

ما کہاد مودک ارد ماش کہ ماش ناپوست باشد ارد گندم

و ارد جو کہ خالص و صاف باشند و ارد برنج ساٹھی و بچ و بینرج

و الاچی و قرنفل و باقلا و تال مکہانہ و بیدہ بزی و کوبخ و لکیرن و

خارخک و ببول بہزنگ و کنار بان و ترکوہتہ و نبل ... ہر یک

چہار کانا یک پل بگیرد ہمہ را با ہم یک کرده یکجا کنند و در روغن زرد

قدری بریان کنند و وزن روغن زرد نصف از وزن ہمہ اوکہدہا

بلند

باشند پس بر ابران همکی شکر تری بنوازد و متضاعف اب انداخته از
آتش نرم نرم جوشش دهند و نیک پخته کنند چون پخته شود فرود آرند
و با مقدار یک پل به بندند و در وقت شام بخورد و بالای آن شیر بله کاو
هفت دام بخورد باید که از چیزهای شور و ترش پرهیز کنند و شهوت
زیاده کردد چنانچه که بسیار عورت را خشنود تواند کرد مالکهاد مودک
نام است تا اینجا ترکیبات کوشتها انجام رسید **فصل یازدهم در**
بیان ترکیب ادویه جزی را که ادویه کردن مطلوب است کاده
کنند اما جوشش زیاده دهند تا نزدیک قوام رسد اترا ادویه کویند و مقدار
بیدن ان وزن یک پل است الرهرا مصری کفته باشند باید که
چهار مرتبه زیاده از چوبزن باندازد و اکر قند سیاه کفته است متضاعف
انداز داکر رس کفته است نیز چهار کونه بکیرد بدانکه چون جلاب
پخته کنند علامت نیک پخته شدن انست که از انکشت بر داشته از
انکشت دوم خود بر هم کنند چون تار کلان بکشد خوب در اب بنوازد
چون در اب غرق کردد باید دانست که جلاب نیک پخته شده است
و نیز علامت انست که بوی خوب بدماغ برسد و صورتش خوب

قوت باه

ترکیب ادویه پسیدن

در نظر آید همان زمان فرود رود و در او کهد مخلوط ساز ده بکار برد
بعد ازان همراه شیر ماکه گاو و یا شیره نیشکر یا همراه جو کهنه یا همراه گاو
سنج مول یا گاو دهه بافه بهر چیزی که او بان موافق داند بخورد که بسیار
فایده دهد **کنت کاری اوریه صفه** لتای صد پل در آب که یک درون ریز
نام ورزی
انداخته بجوشانند و گاو دهه او بگیرد یعنی چون آب از چهارم حصه باقی ماند
فرود آرد و از پارچه گذرانیده بگیرد بعد ازان در آن آب مذکور
پل مصری انداخته جلاب بکند چون جلاب به نیک پختن که علامتش
گفته شده نزدیک رسد او کهد ذیل که باریک کرده باشند بیندازد
کلوی چاب جبه موتها گاکراسنگی نرکوته دهماهه بهارنگی راسن
بخور هر یک یک پل بگیرد باریک کرده بیندازد و روغن زرد هشت پل
و روغن کنجد هشت پل نیز اندازد چون اوریه سرد شود بالای آن
شهد هشت پل و تباشیر و پیپل دراز چهار پل اندازد و مخلوط کرده
در آوند گلی نگهدارد اوریه کنت کاری نام است جلندر و تنگی نفس و برفه
ناشک برد و دفع کرد **چمن پراش اوریه** بیارد سمول بوزن ده پل
و پیپل دراز گاکراسنگی دالچینی کلوی بیدم کرهتی بهوه ادله باشه

بوزر
یعنی بلچهی
رده

عدد میوه لکر

ره جیونتی اسلکندر ولس بهوکر رکهبه میسما بید گواجونجی موکدرینی
بالهه برنی بداری کنند بوزنوا لاگو الکل مسیدا الابجی خورد جوب اگر
جهندن هریک جداگانه یک پل بگیرد و کوفته باریک کنند بعد ازان بانصد
عدد امله پخته و رسیده درگیرد و در او نرملی یکجا کرده انداز دو آب بوزن
یک درون بریزد و جوش دهد چون هشتم حصه باقی ماند بستانند
بعدها را امانت برداشته جدا کنند و تخم او دور کنند و در پارچه صاف
انداخته بمالد و آب کادهه از پارچه کنند رانیده بگیرد بعد ازان امله
مذکور که مالیده است در روغن زرد هفت پل بریان کنند با تنش نرم
نرم بعده در آب کادهه مسطور شکر اعلی بوزن صد دام بیندازد و امله
بریانی نیز یکجا کنند و پخته سازد چون نیک پخته شوند ادویه ذیل بیندازد
یعنی پیپل دراز دو پل و تباشیر چهار پل و تج و الاچی و پتریج و ناگکیسر
هریک ربع تانک باریک کرده بیندازد چون یکجا شوند خوب پخته شوند
فرود آرد و سرد کنند بعد از سرد شدن شهد بوزن چهار پل آمیخته کنند و نگهدارد
این را چمن بردارش نام است یعنی چمن رکهیر گفته است اما موافق
طبیعت خود بخورد یعنی بقدر سن است یعنی به پیری و ضعیفی بجوانی

مبدل شود خوردکان وضعیفان را نیک موافق است مرض اورا حیث
که در سینه باشد و ناتوانی از کثرت قولنج حاصل شده است دفع شود
امراض سینه ناپدید گردد و آواز گلوکی که بسته باشد کشاده گردد و سرفه
وتنگی نفس وتشنگی دهن وبلغم رکیک فرو آورده وغلبه اخلاط و
امراض آب پشت و امراض بول زایل و ناپدید شوند صحت یابند و
حافظه بیفزاید و نسیان را در طاق گذارد و شهوات فراوان گردد
روی نمایان وخوش دل شود و دماغ تازه دارد و سستی بر طرف
گردد اما بر هر علتی است که از طعام بسیار سیر نشود **کولهه یانداولیه**
بیارد فرد به عرف پیتهه کلان اول تخم او دور کند بعد ازان پارچه
پارچه کند بوزن صد پل در گیرد و در آب [illegible] وزنش چهار صد پل باشد
یا اندازد و بجوشانند چون نیمه آب در خورد او را فرود آرد بعد ازان
آن پارچه ها را بدر آورده بطریق سابق که بالا گذشت در جا پارچه
باریک بنهد و قدری در آفتاب بدارد بعد ازان از نوکه کارد
بران پارچه ها نیش دار بزنند و در دیگ هم اندازد و در روغن زرد
هشت پل اندازد و بریان کند و آب [illegible] را که از پارچه گذرانیده
است دران آب شکر تری بوزن چار پل باندازد جوش داده جلاب

پیتهه پاک

بخته

بخته کرده وانرا با غدا دهد چون آب پخته گردد که تا بتواند بردارد ادویه
ذیل بانداز ده ببیل درازی فلفل زیره سیاه هر یک دو پل و نیم پل
کشنیز و بنج و سورنج و الاچی و تخم هر یک نیم نیم پل بگیرد باریک
کرده انداخته فرود آرد چون سرد شود شهد چهار پل یار کنند مقدار
خواهش و موافق طبیعت خود بخورد رکت پت و قولنج و انواع بات
دفع گردد و آنکه لاغر است فربه شود تشنگی و بیهوشی و دوران سر
که در وقت خاستن تاریکی در نظر پیش آید عجیب باید و سرفه و تنگی نفس
دفع شود نام این کوکهه ماند ادویه است **سورن ادبه** همان طریق
که فردبه را ادویه کنند همان جنس سورن را ادویه کرده از همان مقدار ادویه
سابق موجود کنند و بخورد بواسیر و بیهوشی و علت باد که یکجا شده می‌باشد
و تنگی نفس نیکو شود و اشتهار آرد سورن ادبه نام است **الث بنکی**
هلیله اعلی صد عدد بگیرد بعد از آن جو چهار پل [illegible] رد سمول ببیت پل (۳۲ دام)
چیته و ببیل موچ و خار باز گونه و اسگندره وس و تخم کوبجه و سنگهاهولا
و بهارنگی مرهیج ببیل و کهر هتی و بکرمول هر یک جدا کانه دو پل بگیرد (بخور)
[illegible] آب بانداز در مار آب آن باشد که
که وزنش پنج ادهک آب [illegible]
اول جو را کادهه کرده چون آب اد رفته باشند بعد از آن در آن [illegible]

مذکور اندا خته بجوشانند و بعده نیز اندازد بطریق ماسبق بجه کند
و صدپل قند سیاه اندازد و در روغن گاو و روغن کنجد هشت هشت
پل بکار برد چون نیک پخته شود ادویه طلیا کند چون سرد شود باز
شهد هشت دام و پلپل دراز هشت دام بیفشرد و هر دام دو عدد
هلیله همراه ادویه میخورده باشد و قولنج و سرفه و تب و تنگی نفس و هلک
و بواسیر و ارواح و بیشی و سنگ همی دفع گردد نا توانی و ضعیفی
جوانی به تندرستی مبدل گردد و قوت شهوت بسیار حاصل
و رنگ زرد نمودار گردد نام این الکت هرتکا است **کوت جادادیه**
پوست درخت کوده بوزن صد پل بگیرد و در آب دیگ درون اندازد
اندرجو
و بجوشانند و چون چهارم حصه باقی ماند بستانند و از پارچه گذرانیده
بگیرد و در آن آب بوزن صدپل قند سیاه مخلوط کند و پخته سازد
چون نیک پخته شود ادویه ذیل باریک کرده اندازد پهلو رسوت
موچرس تر پهله تر کته لجالو جهنه باد هیه مغز بیل اندر جو
بلادر اتیس برنگ نیر مالا هر یک جدا گانه یک پل بگیرد و باریک
زرد
کرده اندازد روغن هشت دام اندازد و چون پخته گردد بعد از ان
فرود آرد و سرد کند بوزن هشت دام انگبین یار کند و بخورد برای

مقوی اطلای و اوراق

مرنوع

هر نوع که باشد دفع گردد و اشتها را بسیار کند یعنی که هر گونه باشد از دلجک و یرقان

و درد پت و قولنج باد و اصل پت و اماس و زردی و لاغری و

پرواهکا و سول و دیگر امراض ها دفع شوند همراه انگوبان شیر ماله کاه و یا

همراه روغن زرد یا همراه دوغ غنم یا همراه آب سرد میخورده باشد

اما شرط اینست که اول ادویه خورده قدری تحمل کرده بعد از آن

طعام بخورد کشت جاد ادویه نام است نوع دیگر ریفا پوست درخت

ده که سبز باشد بوزن صد پل بگیرد و در آن آب ادویه ذیل انداز د

لجالو کل دهاواه مغز پل یا دهه یا دهه موج پس موته اتیس هر یک جداگانه

یک پل بگیرد و باریک کرده انداز د و پخته کند تا زمانیکه در کفچه بزنند بعد از آن

همراه شیر غنم یا همراه آب یا همراه شوربا بخورد اسهال هر نوع که باشد دفع شود

و خون عورات را جاری میشود باز ایستد و بواسیر خونی و پرواهکا

خصوصا علت خون دفع شود کشت جاد ادویه نام است تا اینجا ترکیبات ادویه

تمام شد فصل دوازدهم در بیان ترکیب روغن پختن طریقش اینست که از

وزن مسحوق چهار گونه روغن بگیرد از وزن روغن چهار گونه آب بگیرد

باقی که ذکر خواهد شد پخته کنند چون مرتب شود مقدار یک پل

طیار شود

در اینجا جنس بخورانند

خوراک روغن دو پیسه بخورند

وزن حبه بگیرد و طریق پختن روغن هفت که اگر کار ادویه پختن با روغن
بخش مطلوب است باید که از وزن آن ادویه چهار مرتبه زیاده
آب انداخته بجوشانند چون چهارم حصه باقی ماند درشانند و از آب
گذرانیده بگیرد و اگر آن ادویه که جوشانده او مطلوب است قدری
سخت باشد باید که از وزن آن هشت گونه مرتبه زیاده آب اندازد
و اگر سخت تر باشد شانزده گونه آب انداخته بکار برد و نیز بدان
ادویه که کار ده آن در کار است از یک گره تا یک بل باشد
آن ادویه خواه نرم باشد خواه سخت در آب شانزده گونه انداخته
و جوشانیده کار ده او بگیرد از یک بل زیاده تا یک کوده باشد
هشت گونه آب اندازد و اگر از یک پرست تا یک کهاری وزن باشد
باشد چهار مرتبه زیاده آب انداخته و جوشش داده بکار برد و تفصیل وزن
کلک برین طریق است که اگر آب خالص باشد در آن میان وزن
کلک مسحوق از وزن روغن چهارم حصه باشد و اگر آب کار ده ادویه باشد
از وزن روغن ششم حصه کلک اندازد و اگر رس پلچی است وزن
کلک مسحوق از وزن روغن هشتم حصه اندازد و نیز بداینکه اگر

مخفی نماند که اگر ادویه
نرم باشند و یا ادویه
آب انداخته
شانزده حصه آب اندازند تا باند
چهارم حصه
بجوشانند چهارم حصه بماند
و اگر ادویه سخت باشند
ده باره آن بگیرد و اگر
ادویه سخت باشد
هشت حصه آب اندازد و اگر
زیاده باشد تا یک
از یک پرست یعنی سه پاو تا یک
کهاری باشد چهار حصه
وزن رسد
آب اندازد و اگر
زیاده از ادویه آب
رفتار خواهد
ادویه زیاده از آب

بشد با جوشیدن یا رسیدن انیسره تورلب با دوغ باشد از وزن کلک هشت مرتبه
ده انداز دو وزن اب خالص هر جا که باشد از وزن روغن چهار مرتبه
زیاده بکار برد و نیز هر انکه اگر زیاده از چهار رسیدها در نسخه ادویه روغن
انداختن ممکن است باید که وزن هر یک جدا کانه را بر وزن روغن
باندازد و اگر از شمار جا بچهار رسید رسیدها کم باشد باید که از وزن روغن
چهار مرتبه زیاده وزن هر یکی جدا کانه بکار برد و نیز هر انکه اگر روغن
کلک انداختن ممکن نکرده است باید که در انجا همان چیز را که روغنش
مطلوب است کلک کرده باندازد و اگر رسید چیزی نگفته است باید که
کاده همان ادویه براورده باندازد و در بعضی جا بغیر از کلک هم روغن
بجنته می کنند و اگر کلک از کلها گفته باشد باید که در انجا اب از وزن
روغن چهار مرتبه زیاده بندازد و وزن کلک از وزن روغن هشتم حصه
باشد بدین طریق بجنته کنند و علامت نیک بجنته کردیدن روغن است
درزمانی که اب همگی سوخته گردد انزمان از انگشت خود مالیده ببیند چون
ببیند و ارسیدو وبوری از ان روغن در اتش باندازد و اگر اواز نکند
و بکف سوخته گردد باید دانست که نیک بجنته کردیده است و اگر برخلاف این باشد

خام داند و علامت روغن تیل است چون کف بالا آن بر آید
باید دانست که پخته شده است بعد ازان رنگ و بوی و سواد و ترش
آن نیز ظاهر میگردد ازین نیز ملاحظه بکنند و نیز بدانکه چون روغن
بمنزل موجود شدن برسه گونه میشود یکی مرد پاکه است که نرم
باقی مانده باشد نشناخت دوم مدهم پاکه است که قدری سخت شده
باشد و علامت تیجن پاکه است که سخت شده باشد و اگر از ده نیم
پاک هم سوخته باشد ازاد کرده پاکه گویند که از خوردن آن سوزش
بهدامی آید و فواید نیک ندارد و آنکه مرد پاک است بیشتر کم بیرنج است
که مداکن میکنند و علت بلغم پدید می آرد و گران است اما درباب
عمل ناس دادن خوب است و آنکه مدهم پاکه است در همه کارها اعتدال
و مفید است و آنکه تیجن پاکه است درباب عمل مالیدن خوب است
و درباب عمل دیگر خوب نیست و نیز ضابطه مقرر است که اگر
روغن یا روغن تیل یا قند سیاه و امثال آن پخته کنند باید که ازا
در یک روز انجام نرسانند بلکه در سه روز یا چهار روز باتش نرم
نرم کرات مرات پخته کرده طیار کنند یعنی اول از آتش نرم داده

هم بر دیگدان نگاه دارد و مدتی که آتش باشد دود باقی دارد
و در صباح آن آتش داده نگهدارد همچنین در چند مرتبه آتش بار بار داده
در سه روز یا در چهار روز پخته موجود کنند در شیشه های که در روغن
انداختن ممکن است الحاقی را یکجا کرده اندازد بهتر است اگر جدا جدا
باندازد نیز بد نیست اما یکجا انداختن قواعد حکمت است مسئله جهرکت بل
بلبل دراز و بلبل مول و چاپ و جیته و زنجبیل و نمک سنگ هر یک یک پل
بگیرد مقدار یک پرست روغن ماده گاو اندازد و شیر ماده گاو و چهار مرتبه
از وزن روغن زیاده بگیرد و بطریقی که در ما سبق شد روغن پخته گردانید و
موافق طبیعت خود بخورد بهی و نقصان از سنها و بلغم پس دفع گردد
و هاضم است و روح چکب رست و نام این جهرکت بل است چباکری
هرت بلبل دراز و بلبل مول و جیته و کنج بلبل و خار خسک و ناگکیسر و گشنیز
و بادیه و مغز بل و نانخواه هر یک جداگانه یک پل بگیرد و مسحوق کند
و روغن ماده گاو شصت چهار پل باندازد بعد از آن رس سالکه چولائی
که از وزن روغن چهار گونه باشد مخلوط کنند و جیرات نیز هم وزن رس
مذکور باشد و بطریقی که مذکور شد با آتش نرم نرم پخته کنند بعد از آن بو نشت

حالات میخورده باشد نام این معجون اکسیر کبریت است اعراض بلغم و باد
دفع کنند و سنگ مثانه و بواسیر منفرد دفع شود و بری شکم و درد مقعد
و موز کچه که عرف سلس البول خوانند و بروانط که در هنگام نشستن
غایط بیرون نشیند دفع و ناپدید شود **موردادک کبریت** عدس بوزن
صد پل بگیرد و در یک درون آب انداخته بجوشانند چون چهارم حصه
نام ورن
باقی ماند فرو ستانند بعد از ان ملک [illegible] که [illegible] هشت پل
بوده باشد در روغن یک برسد بطریق مذکور پخته کرده اند و میخورده باشد
۳۲ دانگ
استیمار نشستن گونه برود و سنگ مثانه و غایط که با نواع رنگ می نشیند
زایل گردد و بروانط دفع شود موردادک کبریت نام است **کام**
دیو کبریت اسگند بوزن یک [illegible] بگیرد و خار خسک پنجاه پل بگیرد
و کرهتی و کلوی و سالون و بداری کنند و ستاور و بنور [illegible]
و پوست درخت برزان و زنجبیل و [illegible] و انار [illegible]
گنیزن
و مانند هر یک ده پل جدا جدا نه بگیرد در چهار درد آب بجوشانند
چون چهارم حصه باقی ماند بستانند بعد از ان [illegible] جیونی
کن که در بالا مذکور شده امده است بگیرد [illegible] بر ماکه جلاب [illegible]

و بنج و بهل درلذ و دارهلد و تخم تالمکهانه هریک یک پل جدا جدانه بکیرد و کل نیلوفر
و نالکیسر و هر دو سار و اولهر هتی هریک یک کهرکه بکیرد و دو پل مهوی
انداز د و روغن ماده کاو مقدار یک ادهک یعنی برابر وزن خشک با بنداز د
و بالش نرم نرم بخته کرداند چون نیک بخته شود نکهدارد و مسخوره مباشد
رکت بت واو رجهت و هلیک و یرقان و سوز جهای و پیرن که رنگ
روی دکرکون میکرددور کت پیا و موترکرچهه و درد پهلو و کتول باد و
مرض اب مثانه و سوزش سینه و لاغری وجود و نقصان او و همکی دفعه شود
کرد ند و اکر عورت عقیمه باشد حمل باید و مردان را قوت باه و شهوت زیاده
بخشد و رسایل است و هر و یه است نام این را حکام دیوکهرت خوانند

دفعه تب

و برنشهه ر... سال پرانا

کلیان کهرت ترپهله و دهرو و هلدو ر نیلی و هر دو سار واد بهل هر نکت و سانون
تخم سنهالو
دهون و دیو دار و ایلوا و تکر و سیج خطل و دنون و زنار داته و نالکیسر و
مبعر
کل نیلوفر و لاچی و جوب بقم یعنی مجهته و برنک و بید ماکهه و کوبهه و کل جنبلی
و حب طرحون یعنی رت جندن و تالیس و خارکه کلان یک یک کهرکه جدا گانه
بکیرد و مسحوق سازد و روغن یک پرست انداز د و اب از وزن روغن
جهار کونه اندازد و بطریق مذکور بخته کند و بخورد باد صرع و تب و فوائج

ودیگر نوعی است که عرف از ماه خوانند ... و لکن انتها و منبس و دل...
ریب که بعد یک روز و یا دو روز دخل میکند و سلسل بول و ریب رو...
وخارشش و با نذرو که و زهر هر دو گونه و پرمیو و تپ دیرینه لازک و نانشبه
دفعه و نا پدید گردد و صحیت باشد اگر عورت عقیه بخورد فرزند یابد اسبب یو
و پری دور شود و عقل بفزاید نام این را پانیه کلیان کبرت خوانند

روغن کلیان از شیخ علادین روغن ماه کاروسی دو دام وزن بکنه
اب بهنگر سه دام اب تر پهلا سه دام اب بانه سه دام شیر بز سه دام
فلفل دراز یک توله نهکرستی توله منقه توله کل کول توله مهتی توله
کنبیر کنکوبا توله کل ملهانه توله کتاری توله پدماکه توله حس توله ساروا توله
اگر توله تر پهلا توله   اب چاه چهار چندان مقدار ادویه یکتوله دوا نار اب
انداخته در دیگچه جوش دهد چون چهارم حصه اب بماند با پارچه ان ادویه
صاف سازد و دران اب روغن مذکور انداز دو اهسته اهسته جوش دهد
چون روغن بماند و اب صرف شود نگاه دارد و خوراکه روغن اول روز یکدام
دوم روز دو دام سوم روز سه دام بخورد بوقت فجر اگر مرد ضعیف باشد
و کلان باشد چهار دام عالمگیری بخورد از تمامی ازار چشم و سبل باد و سرخی چشم

دیکهه رحیر چشم رنبل چشم و رکت پت ... زن بینی و رکت باد دفعه شود و صحت یابد

معمول مولف است **امرتاد** کهادهه کهونتی بکنند و مسحوق از کلوی تیز بکنند

و دنرباته کاروکه وزنش از وزن روغن چهار گونه باشد باندازه دو باتش نرم

نرم بجبه کنند و بوقت حاجت بخورد باد رکت و برص دفع شود امرتاد نام است

سبب جهد

مهانهنک کهرت سپت چوده اهنس کرواله نسوت ککنی باد هه موتهه

پتپس

حس ترپهله پت پاپره بتول ... پوست درخت نیب چوب بقم یعنی مجیته

بیلی دراز بد بانکهه اسکند روس چوب طرخون دهماهه بیخ حنظل هردو بلد

کلوی هردو سار و اموره ری بانسه نیز [illegible] استاورتر ایمان اینیدر جو تهلتی

جزانیا هر یک یک کره جزاکانه بگیرد و روغن زرد از وزن کلک چهار مرتبه

زیاده اندازه وزنش اینه از وزن روغن دو گونه اندازه و آب مرتفع از

وزن روغن متضاعف بگیرد و هشت مرتبه زیاده آب اندازه و همه را یکجا

کرده باتش نرم نرم بجبه کنند و نگهدارد و بخورد باد رکت و برص و رکت پت

و بواسیر خونی [illegible] روک و باد گوله و مرض سینه و بیرب روکه و بردرروک

که عورتان را میشود و کنند مالا و جهو درروکه و انواع پت دفعه شود و صحت یابد

نام این مهانکت کهرت است **کهاشادکه کهرت** کسیس دهر دو زرجوب

وسیحا عرف موتهه و هرتال و منجیٹهه برنگ آنرا همک و کیله و کوبل و موم
و موریح و کوتهه و نیله تهوتهه و سرنف کندم کون و روسوت و سنبدور
جوب درخت جهبدنا و پوست درخت کیعر و برگه نیب و کرنجوا و سنبلو
و بیخ و جوب بقم و منهلتی و جبابانسے و پوست درخت برس و لود و بید
و بنوار و بلیله هریک بوزن یک کهرابه جداگانه بکیرد بعد یک کند در روغن
بوزن سی پل انداز د بعد را وند سے انداخته بجالد و در آفتاب تا مدت
هفت روز نکهدارد بعد از ان بکار برد برص و خارش و بیجیا و نام مرض
و امراض ها که در آب پشت پیدا شود و مرض نوکه که در تمام وجود ماننده
خوشه کندم سیاه رنگ پیدا میکردد و ببرب روکه و بس پهوت را که دیا
پهوره که در سر میشود و باد فرنگ و دنبل که بدکه و ناری سر بر آورده باشد
و اماس دهلکند رو علت هکری و دنبل هرگونه که باشد دفع میشود
و زخم پهوره را صاف کند و بر کرده می آرد و رنگ روی پهوره خوب
و خوش نما میکردد نام این کلاجیا دکه کهرت است جبا نیادل کهرت
گل چنبلی و پهول تیر و پوست درخت نیب و مرد و هلد و کتکی و چوب بقم
و منهلتی و مهوا و موم و کرنجوه و حسن و سارو آ و سنیه تهوتهه هملی را کلک
بکرند

بکنند در روغن ماده گاو و اندر غنچه نسرین مطور که مذکور شد تجبه کرده اند و مجرب کنند

دنبل عرف پهوره دفع شود و پهوره بزرگ که سر بر آورده باشد و آنکه نهانی

باشد و درد میکند و آنکه می چکد و آنکه عمیق بسیار اند و درد بسیار

میرساند و بهیچ وجه نیکو نمیشوند دفع کردند و بار دیگر روی خود نشاند

جاودانک نام کهرت است **بندکهرت** چیته سنگها هورا همیشه کنبه نسوت هردو

بدکار تخم المتاس تخم [illegible] دار هلد بوزی جنگلی بندال گرگرنالا

پیه گرگرنالا یم جهینر [illegible] عرف [illegible] از قوم زرد بیل بول برنگ کنکی

جوب چوکه بوزن یک کرکه جدا کانه گرفته همگی را سحق بکنند و در روغن

یک برت تجبه بکنند و شیر زعو نیا بمقدار ششش پل بیامیزند و چون مقدار

یک پل شیر سوخته مذکور باشد یک پل شیر اکه بیامیزد همچنین ششش پل وزن

شیر اکه بیاندازد چون نیک تجبه کرده نگهدارد و باکونه و برص و درد و سول

داماس و بری شکم و هکنند رواداورت واو درروکه که هر گونه باشد دفع کند

اگر بمقدار یک قطره ازان روغن مذکور بخورد اما همراه شیر ماده گاو و یا همراه شیر

ماده شتر یا همراه جوشاب کلهتی یا همراه آب گرم بخورد استعمال شود و اگر

دو قطره روغن مذکوره بخورد دو مرتبه استعمال شود همچنین هر چند قطره

یک قطره بمقدار بلوغ باشد

ادویه در روغن باشد و در روغن باشد هم است

پنج ذنیتی و جمال گوته

چوکه

ادویه را در آب جوشانیده

ادویه در آب بسازد و در ان جوش

کهاره روغن اندازد

بعد ازان شیر زقوم را که اندازد

نه روغن بخورد همان مقدار اسهال دهد شمار افتد و نیز اگر روغن ...

در ناف بمالد اسهال شود این را بید گهرت نام است ترپهلاد

گهرت رس ترپهله بوزن یک پربت و رس بانسه همان مقدار

و رس بهنکره و شیر بز و روغن ماده گاو نیز مقدار یک یک پربت

بگیرد و نیز ادویه ذیل را بوزن یک کرکه جدا جدا نه بگیرد ترپهله پلپل دار

منقیه چندن نمک سنگ گهرهتی کاکولی جهیر کاکولی میدا مورنج زنجبیل

مصری طل نیلوفر سفید کنول کته بیور نوا هر دو هلد مهوا همه را طلا

بکنند و بطریق ماسبق روغن پخته کنند و بوقت حاجت بخورد و نیز

کوری در روز و کوری چشم که در روز نمی بیند و خارش چشم و سوزش چشم

د مهلکه و جالا و ترو هوله و درد چشم که هر گونه باشد نیز یک دفعه شود

و صحیت باید خواه بخورد خواه بمالد خواه ناس بگیرد هر وجه که طبیعت

موافقت داند بهمان طریق در گیرد نام این ترپهلاد گهرت نام است

گورادگهرت هر دو هلد و سالون و مورهری و ب ... و چندن

و چوب ... و ده پرنی و مهلتی و ... زعفران کنول نیلوفر

حس میدا ترپهله نیب پلپل ... بر کوکر که هر پنج در ...

میده لکری ...

بوست بیخ بگیرد بورن یک کرکهه جدا که نه بگیرد و کلک بکنند در یک دیگ
۳۴ دام کهبه — ادویه باریک

روغن زرد بجبه بکنند و بکار برد بسبب روکه و بهوره و نیوبت و بکری
برای بیماری مرض بیماری بهجو و بنبل

و زهر کرم و بهوره دفع شود و نام این کورا داست **بابور کهرت** کهرهتی

مهوا را بیسن و سمول به ترپهله هر یک دو پل جدا بکار نه بگیرد و بعد از آن یک
مهوا

طاووس بیارد پای و بر وروده و زهره و نوکه و سرا او را دور کنند باقی مانده را
هنوز در موز چابون

درست در دیگ درون اب بجوشانند و کاده بکنند چون چهارم حصه بماند اب باقی
کهاره

از ان اب بستانند و مقدار روغن کاده مذکور روغن زرد بگیرد و مقدار یک یک کرکهه
پده ما

ادویه جیونا کن با مواز و بطریق مسبق روغن بجبه کنند و بکار برد درد

مقام میناکه اعضای این جو سخت شود و درد سر و درد پشت وارد

که روی کج میشود دوا و از گوش که مدام در گوش میشنده باشد و امراض گلو و

مرض زبان این همگی دفع شود این روغن در باب نوشیدن و مالش

گرفتن و در گوش انداختن و در وجود مالیدن بهمه وجه موافق دارد

شهوت براب عراق
زن و دفعه حصه زن

اما در هنگام بیست رت و هیمنت رت بکنند نام این مابور نام روغن است

بهبل کهرت ترپهله مهوه کوبهته هر دو زر چوب گلی برنگ سنبل درار موته

بیخ حنظل کابین بجهیده مها بیچا هر دو کلوکا هر دو سار دار بهول بزنگ
منور است — بمنده لکر

بادیان انگوزه رالیشن چوب چینی چوب طاخون گل چنبلی تباشیر

گل نیلوفر مصری اجمود دیتون هر یک یک انگبه جداگانه بگیرد و همه را

(دوی دانه)

مسحوق ساخته ططک بکند و در روغن ماهی کارو که یک پریت وزنش

(ادویه) (۳۴ دام)

بوده باشد با هوازده ماشه کاو که یک رنگ یا گوساله خود باشد شیر او در گرفته

روغن از او گرفته حاصل کرده باشد و شیر از وزن روغن چهار گونه مخلوط

(چهار حصه)

کند و از آتش با چیک دنشتی به نرم رنگ پخته کند بطریق ما خطا بخورد

در همه وادی هوشیار باشد بعد ازان در ساعت مسعود که بلغمه بخیر بوده باشد

بخورد و شروع این نسخه نیز در ساعت نیک بکند بعد ازان در اد مس

با هوازده اگر نباشد در ادنه کا بیتی نقطها هزار داگر بندکیر بخورد فرزند در نصب

حاصل کرده اگر زن عقیمه بخورد زود به بار حمل گیرد قوت باه و قوت شهوت

زیاده شود که عورت را خشنود و شاکر تواند ساخت و فرزند نرینه خوب

روی که عمرش کامل بعمر باشد دریابد و اگر عورت حیض بخورد نیز فرزند

دریابد که از آسیب زود مرگ نجات یابد یعنی فرزند او را عمر دراز گردد

و فرزند دانا و عاقل و هوشیار و طالع مند و عمر دراز دریابد و در باب

هیچ شک و شبه در میان نیارد نام نبی را اهل ... گویند و بهار دیده

نام رکھیر این نسخه را از زبان کیفیت هست اما منظور آنست که لچھمن نام پوتهی
درین نسخه با نوازد که بهلی بدعای موافق خواهش خود دریابد اگرچه در
شمار اوده بالای این پوتهی مندرج نه شموده است اما اصلاح جمله حکیمان
برین اتفاق افتاده است که اگر لچھمن نام پوتهی با نوازند نیز موافق گردد
والا نه نوازد خواهش چند ابیات که دارد در نیابید اگرچه متاسر خواهد شد
پنج نکنک بانه نیب کهلوی کتای بیتول بتر بهلی را در آب انداخته و
جوشیده کوهه بکنند و همین اولهنه ها را نیز کلک بکنند و در روغن بطریق
مذکور پخته کنند و بکار برد تب دیرینه دور شود و با نزرو که در حی و سرب
و کرم شکم و بواسیر دفع شود پنج نکنک نام است **بهل برت** هر دو باشند
زهیله کهلوی بیور نوا ارلو هر دو هلد زرد لیسن میده ستا در بهلی را کلک
کرده در روغن یک برت به بیز دو شرابه کا رو از وزن روغن زرد چهار مرتبه
زیاده اندازد و پخته بسازد اگر عورت را در **اندام نهانی درد** امراض هر گونه باشند
دفع گردد **روغن ده** شود گرداید و تب گردد و کسی که سوخته باشد نیکو شود
و هر عورتی که فرج او بطریق رفته رفته علی حده نما شده باشد نیز نیکو شود
و مرضی که در اندام عورت پیدا میگردد که از آن علت آن عورت حمل نمیتواند
یافت دفع شود و حامله شود و از تاثیر این روغن بهلی مرض اندام نهانی عورت

زایل کردند نام این بهل کهرت است تا ابجا زکیبات روغن زرد گفته شد

فصل سیزدهم در بیان ساختن روغن تیل بدین طریق است بدانکه

هر عبارتیکه در شرح وزن لاک و وزن روغن و آتش دادن و پخته

کردن و رسیدن انداختن و علامت نیک پخته شدن نظر داشتن دیگران که

در بالای در بیان روغن زرد مذکور شد همان قاعده را سوده وار تصور دانسته

موافق همین ضابطه عمل کرده و طیار سازند و ملا ریزد مند **لاجهادتیل**

بیارد لاک دانه بوزن چهار برست در آب که از وزن لاک چهارگونه

باشد انداخته بجوشانند چون چهارم حصه باقی ماند کادهه بستانند دران ابنه

کادهه روغن تیل که اول باشد بوزن یک برست مخلوط کرداند

آب حیرات که از شیر تاکه کاو کرده باشد بوزن یک ادهک سیر اندازد

بعد ازان بادیان واد همک سیر ~~سیر اندازد~~ در اسکنده و هلد دیودار

و کتکی و ریکاو موربهری و کوته و مهلی و چندن و موته و دراسین

هر یک بوزن یک کرکهه جداگانه بگیرد و سحق کرده و همه را دران

دران مزروب بیندازد و از آتش نرم زنگ جوش داده بپخته گرداند

و نگهدارد و ازین تیل مردن بکنند بکنانند تب دیرینه که بهرگونه

باشد بره دوسرفه و سواس و بیت در دل کمر و نیره بهلو و علیه بدو هرزه

الیدن روغن تیل دو سه نلهه باشد

دباد جرع و دمهوش و ابهر ابجسی بر آنکه دخارش و بول و بوی بد که از وجود
می آید و تر فید یا اعضا دفع شود و زن حامله ازین تیل بردن کردن قوت
بسیار بسیر میشود و نام این مهاجباد تیل است **مهان رجاد تیل** بار صد و هشتاد

هشت درم روغن تلخ از اسحیق تر زران فلفلیس و دیودار و کوته و
از جوب و دار بلد و چتر دو رکت چندن و حنظل و توبت بیخ کنیر و زرنیخ
و منبل و زهر که هر یک سنشن درم باشد ببول بقر که چهار چندان از روغن مذکور
بود و شیر اکه و شیره سرگین که هر یکی برابر روغن باشند بپزند و چون صاف نمایند
کلین بزند و بر اندام بمالند ازین درد [illegible] و خارش و ابله سفید
و دنبل و ابهر دفع شود و اندام نرم شود و اگر بر محل مرض کلک زده روغن مذکور را
طلا کند بهوره اگرچه بند ساله و دیرینه باشد میان اندکه روز دفع شود اگر عورت
در ایوان بلوغ تا یکماه بدین روغن ناس بگیرد اگرچه پیر شود پستانش فرو نیفتد
اگر شخصی را بدین روغن حقنه کند هر روزی سه دو کروه رفتن مانده نشود
و بدین روغن درد فقه هر هژده نوع سبب نافعه است و این را مهان رجاد تیل گویند
نیفتام رجاد تیل دیگر هفصد و پنجاه دو درم روغن تلخ را سحیق تر زران فلفل کرد
اشنر یک و داتی و شیر اکه و سرگین [illegible] و دار بلد و زرجوب دار بلد و جد

وکوفته ورکت چندن وحنظل واکیر ومنسل وفهرزنج وجنزه وکرهاری

وبرنگ وتخم بنوار وسرشف وکرروند وحیلوتی وزقوم وکلوی وکردانه

وکرنج وتهیر وبچه وبیل دراز ومال کنکنی که هریک دوازده درم باشند

وزهر بیش چهار درم وده بول بقر که چهار چندان از روغن مذکور بود

وشیر الکه وشیر سکین که هریکی برابر روغن مذکور باشند باوند اهن

یا باوند کلین بپزنده وبکار برند از جمیع فواید مرجاد تیل حاصل اید وبطلا کردن

این روغن باد فاسد از ان چهار باباد نیز دفع شود ودنبل نه ساله دور

وبرص دفع شود این را رقص جند تیل گویند بنن تیل موهری اسکنده

لهرهتی مغزیل بادل کتای [illegible] خار خلک بربار راشب بیونال بنورنوا

کننده برسا رنا اربا هریک ده بل جداگانه بلرده دوراب چهار درون

اندر خته بجوشانند چون چهارم حصه باقی ماند درستانند دران کاده مذکور

روغن تیل مقدار چهار ربیت یا نزده درسن ستاوری نیز برابر روغن

مخلوط کند وتنرمایه کارد واز وزن روغن چهار مرتبه زیاده اندازد جوش ده

بعد ازان کوفته لاچی حوب جاخون بچ چتامان یعنی جهر بیه نمک سنگ

وسکنده بلا کنند ... بسن باد بان دیودار ساهون سیتون مالیه بنی موده ...

تا هر یک و بیل جدا گانه گرفته همه را مسحوق ساخته کلک و دران میان
که جوشش میدهد با ندارد و از نرم نرم آتش بطریق ماسبق پخته کرده اند بعد از
طیار این تیل را بنوشند یا آنکه مردن در وجود بکنانند عمل اضافه بکند
پیسه تیل در حقنه انداختند و در مقعد بر گیرد که حکیمان قواعد نیکو میدانستند
الحاصل و بستگی دهن و چشم [illegible] که آن دو کردن نمی توانند و بستگی گلوی
و گردن که سخت شده باشد و بری شکم و لای کونش و کجی پایی که از رفتار مانده باشد
و درد کمر هر یک دفعه شود و کسی که لاغر بسیار شده باشد یا آنکه یک حس از حس
خمسه ظاهری او البته باطل شده گردد و صحت کلی یابد و آنکس که [illegible] نسبت
در نقصان افتاده باشد بیفزاید و قولنج و تب و اندر پرده کور زند باد و امراض
دماغی و درد سر و بارش بول و آنکس بول که از علت باد [illegible] شده است
نیکو و بهتر گردد و عقل می افزاید و [illegible] زایل گردد و گر دهنی نام بهوره و دیگر
انواع و [illegible] گونه باد که هیچ طریق دور نمی توانند شد دفع شود
اگر عورت عقیمه بخورد فرزند نرینه یابد و اگر مرد بخورد قوت باه و قوت اعضای
زشهوت زیاده از حد حاصل کند و هر رنجی و هر مرضی که از غلبه باد پیدا شده باشد
صحت یابد و دفع شود رنجه [illegible] را رها و دیوانگی ازاند که توجه پری باشد

بفعل رسیده مشهور گردیده بعدم ... همچنین از ظاهر این تیل کرشن تیل نام آن
بیماری امراض باد در زنان اند که دفع شوند **بلا تیل** سنبج لهرهتی اورده گاوهنه
بلبند و گاوهنه دسمول و کلهتی و جو و بیر گاوهنه اتبها بگیرد و شیر ماهی گاو
نیز بگیرد هریکی هریک هشت هشت حصه جدا گانه بگیرد و یک حصه تیل انداخته
یکجا کنند بعد از ان جنونا کن و ستاورتی و دیودار و چوب بقم و لودهه و جیریله
و تکر و چوب اگر و نمک سنگ بچ و بهوربولا دهنیا بانسے و هرد سیار وار
بهیرج و نادیان و [illegible] کنده و ملاجی این همه جزها را سحق کرده طلک بکنند
و در ان تیل با میزد و بطریق سابق که گفته است جوشش داده پخته کرده اند و نگهدارند
این تیل عورتان حامله در [illegible] کم قوت را خوب است و بر ... باد دفع توانا
شده و صحت یابند و همه علت باد زایل گردد نام این کنده بلا تیل است
کنده برساری تیل کنده برساری بوزن صد پل بگیرد و در یک درون آب
انداخته بجوشانند و چهارم حصه او را بگیرد آب ضوات و طلخی و روغن تل
کنجد برابر بگیرد و شیر ماهی گاو از وزن روغن چهار مرتبه زیاده اندازد و هر چه
روغن تیل است همان مقدار ادویه ذیل بگیرد طلک کنند و پخته سازد
همه بطریق سابق پخته کرده اند و ادویه مذکور است [illegible] مبلتی ... حصه

تلک تلک بتیل دراز کنند و بر سار بنج ... بود از زالیسن کنج بتیل بلا در
بادیان حبا مانسه این همگی را ملک کرده باندازه دو بکار برد امراض باد
و بلغم برد و کوفه شکم و لنگی و کرمی وارد و ذهول و کوژ پشتی و درد کمر
و درد پشت و کری و درد پهلو و گردن که بسته باشند همگی دفعه کرده و گنگی زبان
نیز دفع شود و کنند بر سار ریا نام تبل رست. مالکها دیبل باشد چو اسب
خاره خورد تخم کوبجه باشه نو نرت عرف ارلو بقو با آلو بر کوبند بنج برابر
هر یک هفت بل جدا گانه گرفته در چهار گونه اب اندر اخته بجوشانند چون
چهارم حصه باقی ماند کاد هه او بستانند بعد از آن مغز بنبه دانه و تخم پستی
و کلهتی و مغز کنارهه یک چهار ده بل علی حده گرفته در چهار گونه اب اندر اخته
کاد هه بکنند و بعد از آن گوشت نیز بوزن یک برت در نصف چهار بل اب
انداخته و جوشیده چهارم حصه او را نیز بستانند و همگی هر سه اب کاد هه را یکجا
کنند و دران ... امیخته بوزن یک برت تیل انداخته اتش دهد و ملک از
... باندازه دوانی اینست که وی دکوفته بادیان زالیسن بشود نوا
... بتیل ... از زنجبیل بلا کنند بر سار ریا خبا مانسه لنگی هر یک بنج بل
جدا کرده ... زده و نکری و اریسته دران تیل بنهند و بخته سازد

ودبا ریره و بستلی کردن و او د باهک روکه وارد گشت و بوله روکه که هر روز
اشیده لاغر میشود و اجهک روکه وحیض عورتها که بسته باشد اینها لکث دساله
کنب و برکنب یعنی وجود ماننده لرزه سر باشد و میانه شکر بتواجی وارد
و دیگر امراض که باد دفیعه شود مالکها تیل نام است **ستاور تیل** ستاوری
بلا رت بلا عرق بریارا سالون بهتونی پنج ارند و اسکنده خارخک
بل کاه انس ارلو هر یک پنجم بل خوارکانه بگیرد همگی را در آهنی که [illegible] چهار
مرتبه زیاده باشد جوش دهد چهارم حصه او بستانند و دران کادهه روغن تیل
مقدار یک پرست اندازند و [illegible] رس ستاور یک پرست نیز اندازند و بعد ازان
دیوار خیار بانسے تل جرت [illegible] خون بادیان کرهتی گوشته [illegible] جدید
کنول [illegible] میدا مهوا [illegible] گونا جو که هر یک یک [illegible] جدا جدا نه گرفته کلک
کول وودا میده لکری
باز و بطریق ماسبق تیل پخته کنند و ازان او پیه عرف باجک دستی اتش
بدهد چون تیل طیار شود مورد هن خزانه بکند مورد هنج از انکو [illegible] که مریض را
در سر بار چه می بندند همیانه سر خالی میان [illegible] بطریق دستار بسیج
در پیچ پیچی وار به بندد و مقداری که چهار انگشت از همه [illegible] لا باشد

بعد ازان

بعد از ان تیل را در رافته ته انداخته آنرا در بر سر مریض باندارد دیگر از سی
که تیل از احاطه ان بدر نه افتد قوت تام و کمال حاصل می آید اگر عورت
بخورد فرزند بزاید اگر چه عقیمه باشد و کمال باد بایندرو که وزهر و گردهی و پیهی
تولهه و بر پهیو و مرض دندان و لهتپانک و گرمی و حرارت و باد رکت
ریهو نشت و چنوانکی وارد و ت و خون که عورتان را جاری میباشد وابهاره
و رکت پیت برود ستاوری ترتیب تمام است که ششتر بیه الکبیر گفته است وقتی
که ستاوری را گرفتن برود از ان زمان افسون ذیل بخواند این است اوم
نارا بینشا بربا بازروی خود ابجانب نماکی کند سایه خود را بر ادویه نه اندازد
و از چوب کهیر یک میخ خوب را نسبت کرده با خود ببرد و از ان میخ ادویه
را از زمین برکند و در وقت کندیدن این افسون بخواند اوم سرب سباده
بینشا نوانا بعد از ان از زمین بیرون آرد و بجا برد و چون آغاز تیل پختن
کند در ان وقت این افسون بخواند اوم کومار چوبنا نوانا را ماباعث نیک
شروع کند نخه ستاوری تیل لیسیس لانکلی عرف کوهته زنجبیل بلیل دراز
نک سنک بلس میخ درخت کیر پای بزنک جنیته باشه
دو نیم بحجم ... توری ... جوکه هرتال هر یک یک کرهه

جداگانه گرفته کلک بکنند و یک پرست تیل اندازد و پخته کنند بعد از آن

شنبرو و سفید و شنبرالیه و صوات هر یک دو دو پل بگیرد و چهار گونه از آن

بول ماده گاو مخلوط کرده و تیل پخته سازد و بیمار را و گفته است بواسیر

هر نوع که باشد برود و درد مقعد ماند اگر چه تاثیر بیمار انیست که درد میرساند

اما در کچلک مقعد منافع درد نمکنند بواسیر دفع شود کاسیساد نام تیل

است **سنبر تیل** خوب بقم و سارود و رال و جهلتی و موم و کنیر ماده گاو و

نسبه بجه

روغن تیل بمقدار یک پرست یا نداز و پخته سازد و بمالد باور گشت رود

هند نام تیل است **[illegible]** درس براکه کلک بلد اندازد و تیل

شرنف پخته سازد و خارش و پانو دفع شود و بچها نیز دفع شود

مرجاد تیل موریح هرتال و شوت و گت چندنی و موته و منل و ضبا ماشیه

جو

و هرد و بلیله و دیودار و بیخ اندراینی و کبز و کوبه و شیرالیه رسکینی

ماده گاو و هر یک یک اکره جداگانه بکرد و زهیم تم پل در روغن تلخ

یک پرست و مضاعف از آن بول ماده گاو و همان قدر آب خالص

دو چندان ٣٢ دام

بلجا پخته کنند و نام این مرجاد تیل است همگی مرض باو را دفع کنند و یقینا

برص و شند رنگ برص و بچرچها و پانو (بهار برص) و داد [illegible]

بود تیل

و دنبل همی برود **نوع دیگر** ترپهله و نیب و چرایته و هردو هلد و اپهت چندن با

بنی را ملک بکنند و تیل پخته کنند و درون حلق تا سیر تیل بالا دارد **سخ** [نالیدن] [ادویه مسحوق]

نوع تیل تخم نیب را در رس بهنگره هفت پت دهند باز در رس

بکسار هفت پت بدهند باز از ان تخم ها مذکور تیل بیرون کنند و ناس کیرد

و بجز نیم پاره کار نو و خشکه هیچ چیز دیگر نخورد همی موی سفید سیاه گرداند

یعنی بجوانان مبدل گردید نام نیب هیچ بجل است **نوع تیل** مهلتی

مهوا هر دو ... را همه تخم نیب این جمله را ملک بکنند و تیل پخته سازند و

ناس در کیرد موی ریش و موی سر زیاده و دراز و سیاه رنگ شوند

چنین هرهیت نام است **تیل کادنیل** برکه نیل کنگی کنند بهنگره بها بانسه

کل ارجن بیج رالیسی کنجد سیاه ملکر هیچ ارند بیج کنول جورن راهن

پهول بهرنگ پوست انار کلوی ترپهله بدپاکهه هریک جدا کانه یک [کول]

کراهه بکیرد و از رس ترپهله بجوشانند و تیل طیار کنند و بکار برد

همی موی سفید سیاه شوند شبکادتیل نام است **نوع دیگر تیل**

از رس بهنگره کیت اهن و کادهه ترپهله و سارو ... را ملک

کرده تیل بجوشانند و دیگر رینه دارند و از ان روکه واکال بیت کرد ز کلام [منور]

آنچه عنت موی سفید آمده باشند وخارشش بکلی دفع کردد
بلکراج تیل نام است رز میداد پوست درخت کهیر بوزن
صد پل بگیرد و کوفته در آب که درون وزن باشند انداخته
بجوشانند و چهارم حصه او را بگیرد و تیل بوزن نیم دهک بگیرد
کلک یک اکهه بگیرد ادویه کلک اینست سفید کهیر قرنفل
کیرو چوب اکرپد ماکهه بجوب بقم لودهه مهلتی لاکهه درخت
موتهه منجیٹهه جابهل کافور کنکول کهیر بتنک کل دهاتکی الاچی خورد
تا که کسر کابهل تیل طیار کرده بکار برد درد دهن دفع شود
و دود ماش وکوشتی که مقام خود کذاشته باشند وسستی دندان
سوراخ استخوان را دفع شود و تره دندان را استوار سازد
ونیز روده نام روکه وکرم دندان و ترقیدکی اعضای وید بری
دندان وزبان کام و درد لب درد زبان را می بردار میداد
نام است دهدبکر بلادتیل انکوزه لوبنیر و زنجبیل روغن تلخ بجوشاند
و در کوشش اندازد درد کوشش برود دینکا بلادتیل خورد

دیکر

دربول باره کا رو ب باشد یکتیل بجنبه سازند و شیر ز دا ب انداخته طیار

سازد و بکار برند درگرمی گوش برود بلا دتیل نام است دفع درد گوش

سمهالکهنه و سیجی کهار

چهار تیل چرب خور در اکهار بگیرد و هر دو کهار و بیخ نمک و انگوزه

کهیار سک

سنجهنه و سوهنه و دیودار و بیخ و کوهنه و یادیان و ریوت

گوش

و بلبل موتی و ناکرموتهه هر یک یک کهر کهه جدا کانه بگیرد و در تیل

مهین موتهه

یک بریت بجنبه کنند و رس کنبیه و بجوره و ترنج باندازد و رس

مهوه که مانند بوکنهه کرده کرده باشند چهار مرتبه زیاده اندازد

و طیار سازد و در گوش اندازد ریم گوش و آواز گوش

و درد گوش و گرمی گوش و کرم گوش و دیگر امراض گوش

و امراض دهن دفع شود و مجرب باشد چهار تیل نام است

موهو سولت تیل رس جنبیری بوزن یک بریت و شهد

یکسر کو دو و بلبل کنک نیل ملی را بلیجا کرده دراوند شهد

را در ان اوند شهد نباشد

اندازد و ملتوکت یکماه در انبار تا نگاه دارد موهو سولت تیل نام است

نقیه دیر دام

بوزینه بلاده هر دو هلد و مور هری و بلبل دراز و رس برگه

مدل منت مورها

جنبیبی... بتیتب زند و چهار گونه اب انداز ده ناسی بگیرد

دفع بینهسی

بیتهسی که بهیسج گونه دفعه نمیو[illegible] دفعه شود هیت نابد **بهالکهری تیل**
خارکه خورد دتون بج سسبجنه تلسی زکوته بمک رنک این را الملک ساخته
بوجه سابق تیل پخته کرده اند نا سار دکه که در بینی بوی بد می امده باشد
دفعه شود بهالکهری تیل نام است **کوتهه تیل** کوتهه بیل بلبل دراز
سوهته دراکهه همین را الملک کند و همین را کاده بکبند و تیل پخته کرده اند
اگر روغن رزد پخته شیر راست اید و ناکس بکیرد عطسه زدکه
برود کوتهه تیل نام است **دهوباد تیل** دود خانه بلبل دراز
دیو دار وکهار ورکجه و نمک سنک و تخم باز کوته این را
تیل پخته سازد و بکار برد بواسیر بینی برود وکره دهوباد تیل نام است
بجر تیل شیر ماکه کاو و دشهد و شیر اکه و رس دهتوره و رس چیته
واب سرکین کاو و میش و تیل کنجد برابر وزن بکیرد پخته کنند چون
تیل باقی ماند و تمام رس بسوزند ان تیل قرحه دارد یا زدر بول
ماده کاو و که چهار کونه از وزن تیل باشد باید ازد و [illegible] وفعالص بل
که باقی ماند در کیرد بعد از ان کنند یک چیته منسل [illegible] تابال
یا و برک اتیس زهر تلخ ترنزی [illegible]

جهر
[illegible]

زنکوبه دار هلد مهلی تیجی جو الی زیره حو دار برابر گرفته جورن کند
مقدار یک لهر کهه در وقت مالیدن بر جبیب کند و بمالد هملی بر حبس کها انواع
باشد برود و دفوکرده بجر تیل نام است کربراد هسنج درخت کنیز و دتون ناسیس
دلوت بخرهای توری تیخ در آب کهاره کیله عرف موز تیل بخبه کرداند
دیب بلند موی بروند که هبرادی نام است دهرتوراد تیل رس دهتوره درخت
خزهره بهنکره بر سار یا درخت نیب ببنک جنبلی زقوم دیو دار ستاور
زلندی حنظل الکه سهجنه جبهه اسکنده سرس کوده جوانه سنبل کر نجوه ریٹ
عرف اوت سکها بطاین سبد انجر سوده شلکی کرتهی زرجوب املتاس بنوار
رس اینها بکیرد بوزن برابر بعده ازان دیو دار و هر دو هلد و جیا ماشی و کوته و نمک
ولیبر و چوب بقم و بترنج و نمک سانبهری و زلندی و خزهره و بلبل درار و راشی در تحلیل
وزهله نفوباریره سیاه و راستکلند ردس و ماییس بتر و هبول بهرنک دم سمالو و جایر جابک
دهوه بیر و کنکول و جاترى و طیلیں ن عرف مال کنکنی یک یل صرا دانه بکیرد
وزهر دو یل بکیرد ... راللک ساز د و تیل برنف بوزن آب ادهک با نواز د
بول بآله کار و جهار کونه با نواز د و درا وند کل بکوشند و طریق ماسکی طیار کنند ... رنش بج جیا با
وباد ... بهوت دمو شود تا احمر کند اعضای نرم شود بادی دراستخوان باد درایی ...
جابان دمو نشود داد رشته و تخه کره دهور کهر جه دکوز ... دی وا ماس دار دت تو شود

ناکمل
لے تمال ب اللال ...

بادصرع فزاید و مدهوشی وارجبه روکه و دمند انیانک و سستی اعضای برود

اینی را دهر تورا د نام نبل است **فصل چهاردهم در بیان ضوابط اسو و ارشت**

که هم در قبایل مروب شراب توان نامید بدین طریق است که رس بگیرند

که مدت چند در زمین دفن کرده باشند ازرا اسو و ارشت نامند اما تفاوت

در اسو و ارشت اینست که هرچه از او بجد نا پخته و قدری اب انداخته در تحت

زمین دفن کنند ازرا اسو خوانند و هرچه ازکادهه و جوشانیده طیار کنند

ازرا ارشت گویند و مقدار وزن خوردنش یک پل است بدانکه اگر در ضوابط

ارشت وزن را مفصل نگفته باشد باید که یک درون اب در گیرد و قند سیاه بوزن

یک تولا بگیرد و اگر شهد هم باشد نصف از وزن قند سیاه بگیرد و انچه ادویه

پراگندن گفته است دهم حصه از وزن قند سیاه اندازد مقدار یک انیوکه

باقی مانده و هرچه که غله پخته گردانیده موجود کنند ازرا اسو را گویند و اگر بطریق جوشاب

بکنند ازرا شور امند گویند و اگر قدری ازان سخت وار باشد ازرا کادنبری نامند اگر

ازان هم سخت کنند او را جهل گویند و اگر از جهل سخت کرده باشند او را مید که گویند

و اگر شیره از بلی که مطلوب است کشیده باشند باقی که ماند او را انبش خوانند و بیچ بورا

کش نامند و هرچه از درخت تار یا از درخت کهجور یا از امثال ان گرفته طیار کرده

باشند ازرا تاری گویند و هر مفرحی که در اصل شریف رس ... باشد

مقدار انکه در لهوک کهته
در اسو بندازد

وبهورا

و دوازرس کرده باشند آنرا اجوکه خوانند و اگر از آب قند سیاه و روغن بل و
یک بکجی یا سیخ یا ثمرهای ترش کرده باشند آنرا سوکت گویند که بنام مربای اچار
مشهور است و همچنین از رس نیشکر ترا می کنند و از دو الکهه هم میکنند و اگر از پوست سیتا پهلی
یا از دال ماش و از جو کهه پخته کرده باشند آنرا اسیر خوانند و اگر از مسحوق دال ماش پخته
کرده در آب گذارده باشند آنرا کانجک خوانند و اگر ترب یا ترسف را ترش کرده باشند
آنرا سناندا کی گویند که الحال باجار مشهور است **ادیراسو** مثال طریق ساختن
آسو دیگره بدین مثال است حصص نیترباله کنول کهنار کمل نیلوفر پهول هر یک یک باکهه
بود چوب بقم دهماسه بادهه چرائته کیتکی درخت بر درخت گولر کهجور
است پایره بیدریک سبتولی کجنالی جافر جمع حنیل از هر یک یک پل
بگیرد و کوفته با زریک کنند و اگر نسبت پل بگیرد و کل دهاوه شانزده پل بگیرد
همه را در آب که دو درون باشند با نوازد و نبات بوزن یک تولا و الیلین
بوزن یک تولا انداخته دراو بند کنند تا مدت یکماه نگهدارد و از جهله و
از حتا بالنی و از مونچ هونج عرف دهوپ بدهد این ادیراسو خوانند رکت پیت
را دافع است و پایندهوک و برص و پرمیوه و کرم و اماس را قاطع است
تناوراسو بیل از مونچ و جاب و هلد و جیته و موتها با دربک فوفل دلوده
و پاد ... ابله و ایوا خس و ... کوتهه و تنقل تر جیدیج الائچی برنج

سیدای آن اوندرا
از جهرتی هونج ...

بهلولی بکنند ازانکه از هر یک نیم پل بگیرد و در یک دیگ در آب که در زنند یک
باشد باندازد و قند سیاه بوزن سه تولد مخلوط کرداند و گل دهاوه بوزن دو پل
کند و بوزن شصت پل داکهه اندازد همه را یکجا کرده در اوند گل نگهدارد چون
شده باشد موافق طبیعت بخورد فوائد او دفع قولنج و واو و در روی و برص و تنگی نفس
و شدید و بادی و بواسیر دفع کرد و این را بیلا و اسم نام ست گنتی ارشت سوز
این ترتیب ترکیب بانجاه بر یک سه بهته جنیتره و هر یک چهار پل بگیرد در بهره
کند و انگبین بوزن شصت و چهار پل و قند سیاه بوزن یک تولا یکجا کند
در آب دو درون باندازد و در اوند مرغن انداخته نگهدارد تا مدت یکماه بعد
موافق طبیعت بخورد اشتهائی آرد و یرقان و اماس و باد گولا شکم و جهر
و بواسیر و برص و هبی و خارش و زرد و تنگی نفس بشکند دفع و ناپدید گردد
اگر بر طعام مایل نباشد مبتلا گردد و شکر نیشکر هر وی روک زایل گردد این دکو
نام ست زده و مثال طریق ساختن ارشت اینست که سج کوده بوزن یک تولا
بگیرد و داکهه بوزن نیم تولا و بگیرد و گل مهوه و کنیار ده ده پل بگیرد یکجا کرده در آب که چهار
درون باشد بجوشاند و جوشاند اور اگر چون چهارم حصه باقی مانده باشد
بعد ازان گل دهاوه بیست پل و قند سیاه بوزن یک تولا یکجا کرده در اوند
خوب انداخته تا مدت یکماه نگهدارند بعد ازان موافق طبیعت خود بخورد

ست دو کرده و آتش چهار روشن کرده بعد استعمال باید زبان این کیفیت از سست

بیان ترکیب نام رنگ بیل مول و سنا پوست کوده و ثمر آن با دو بهر ایلوا اکبر

از هر یک هیچ یک بگیرد و در شب درون آب انداخته بجوشانند چون یک دانگ آب باقی

ماند بستانند و قدر دوا از دو چون سرد شود بوزن سه صد یک انگبین با آن دارد و کل دوا

وزن بیست یک هر جا انگبین یعنی نخ و ترنج و الاچی باشد از هر یک دو بیست بگیرد و بهول

بهنگ کچال لو و از هر یک یک دو گیرد و ترکوبه تنک بیک جو زن کرده مخلوط کرداند

دو او نه جرب ازدو نان مدت یک ماه نگاه دارد بعد از آن بقدر خواهش بنوشد به روده نام

باید و اور دا شنبه و بر حیو دا ستهیلا و بکانه زو کند دانه و هو استبه و ضعف باید کرد

الف دار شب نام است دبو دار ارشت دیو دار بوزن نیم تولا بگیرد و با سه بیست یک و حب

بقم و لسان العصافیر و لوش و تکر و دارو قور و حوب در استی و رنگ و مو ته و نرس

و پوست درخت کبهر و پوست درخت ارجن از هر یک ده یک جدا جدا نه بگیرد بعد از آن

اجواین و پوست درخت کوده و چندن و کلوی و کتکی و حبته بوزن هشت بیل علاحده

بگیرد و همه را کوفته با دیگر کوفته کند و در میان آب هشت درون دا بر آید

انداخته جوشانند و هشتم حصه چون باقی ماند جوشاب او را بستانند و سرد کنند

بعد از آن کل داده شکر دو بیل و شهد سه تولا با آن دارد و ترکوتر دو دو بیل و ترجات بیو سه های ... الا

چهار بیل و هیل رنگ چهار بیل و ناگکیسر دو بیل همه را باریک کرده یار کنند و دراو نهند

مسته

در غن نگهدارد تا مدت یکماه بعد از ان بر آید و بمقدار طبیعت بخورد میوه

زایل بگردد در اندک زمان فرصت دهد و امراض بادی و سنگ

بواسیر و حبس بول و برص ناپدید کرده و دیودار باد ارشت نام

باد ارشت نام بگیر بوزن نیم تولا بگیرد و دیودار هم وزنش در گردد و

ده پل و دارهلد بیست پل و ترپهله بیست پل و املی را و رهنت در ول

آب انداخته بجوشانند و هشتم حصه آب بستانند چون سرد شود

دو تولا و نبات بوزن یک تولا و گل دهاوه بیست پل با بزار و بعد از ان

زنانگیسر و چابهل و قرنفل و لاچی و تج و بترج از هر یک پل جدا گانه

و بلبل دراز چهار پل بگیرد باریک کرده و در ان مشروب مذکور مخلوط

و در اوند چرب انداخته تا مدت یکماه نگهدارد بعد از ان بر آورده بقدر طبع

خورده شود برص که گسترده باشد و می رود و هر دی روک نیع امراض سینه و

یرقان واد در رک و باد گوله و کرم شکم و سرفه و بهی دفع کرده و

دکهادرد نام ارشت ست و انواع برص ازین بعدم برود **ببول بباد ارشت**

بوبت درخت مغیلان بوزن دو تولا بگیرد و چهار در ون آب جوشته

چهارم حصه آتش بستانند و سرد کنند بعد از ان قند سیاه که بوزن سه تولا

و گل دهاوه شانزده پل و گوتهه ده پل بگیرد و جوزبویه و کنکول و الاچی و تیج

و تمالکم

دناالکبر و قرنفل و مورچ از هر یک یک پل جداگانه بگیرد و باریک کرده و باریک دوران
عناب مخلوط سازد و تا مدت یکماه نگهدارد و بعد از آن بقدر در خور طبیعت بنوشند
قولنج و برص و استسقا و ریحو و سرفه و تنگی نفس برد و سیبولیا دار رشته نام است

روغن چهار رنگ داکهه بوزن نیم تولا بگیرد و در دو عدد درون آب آمیخته بجوشانند و چهارم حصه
از آب بماند چون سرد شود قند سیاه بوزن دو تولا بیندازد و بچ و الایچی و پیترج
ناالکبر هر یک و مورچ و پلپل دراز و برنجک از هر یک یک پل جداگانه
بگیرد بهلیله را باریک کرده مخلوط سازد و در او ندچوب انداخته تا مدت یکماه
نگهدارند بعد از آن بکار برد قولنج و سرفه و تنگی نفس و امراض گلو و زحمت
بلغم دفع کرد و قوت بخشیده است و کثافت را قاطع است نام این دراخها ارشت

روغن ارشت گندهن کاه بوزن یک تولا بگیرد و در چهار درون آب آمیخته بجوشانند
و جوشانده آب را که چهارم حصه بعد از سوخت باقی مانده است بستانند و سرد شود
بعد از آن قند سیاه دو تولا و گل دهاوه شانزده پل بیندازد و بنج کول و ترجات
و تر بهله از هر یک یک پل علاحده گرفته باریک کرده یار کنند و در او ند مرغن انداخته
بمدت یکماه نگهدارد بعد از آن مقدار طبیعت خود بنوشد بواسیر و سنگرهنی و یرقان و
امراض سینه و هیکی و باد گوله و برص و اماس و نقصان اشتها دفع کرد داهات
ارشت نام است

فصل یازدهم در کشت ذات در بیان کشتن و خاکستر ساختن افعات

نمودن هفت جوشن که هندوی اورا هفت دهات خوانند و آن آهن
طلا و نقره نحاس جست سرب قلعی آهن آهن و دو دهات
یکی روهی دیگر برنجی بدانکه این هر دو دهات مستعملی ست بدانکه هر
دهات را که خاکستر شش کردن مطلوب ست باید که اول اورا صاف بکند که
هیچ کدورتی درو نماند بعد ازان بطریق که گفته خواهد شد آتش داده خاکستر
طریق پاک و صاف نمودن از طریق اتمام آهنیست که اول در آتش بالینده
او سرخ آتش وار گردد در میان روغن تیل سرد کنند همچنین متوالی سه کرت
عمل نماید بعد ازان بهمین سلوک سه مرتبه در آتش انداخته در دوغ سرد بکنند
و سه مرتبه در بول ماده گاو و سه مرتبه در آب کانجی و سه مرتبه در جوشش کلتهی گرم
سرد میکرده باشند آن دهات پاک صاف اعلی تر خواهد بود اما صاف کردن قلعی
و سرب برین طریق ست که در آتش گردانیده در شیر اک سه مرتبه سرد بکنند قلعی
سرب از کدورت پاک گردد در بیان کشتن طلا در بیان کشتن طلا برین اوست
که بیارد طبق طلا هر مقداری که مطلوب باشد متضاعف ازان سیماب یکجا کند و
بتره زرنیخ سحق کنند و زرنیخ از جنس نمون و امثال آن باشد بعد ازین
وار کنند و کنند یک برابر گوله مرکور گرفته نیک باید و گوله مرکور را لخت و بالا
داده در دو رابه یکجا محکم کنند و گل حکمت کنند و از ... آتش دهد
آتش دهد چون سرد شود در گیرد همچنین چهارده مرتبه آتش دهد و وزن

بارکردن قلعی و سرب

قیمت ... سیماب ... بکند مرتبه نه انداز د

در هر مرتبه همان مقدار نخست بالا میداده باشد طلا خاکستر گردد و هر جا که ندبگار برد دیگر بیارد طلا
ورقها میواند یا که خواهد برابر اتش بگدازند و شانزدهم حصه سرب اندازد و گره بندد و بعد از ان
سنجق بلیغ بکنند و قدری اب ترشی نیز دهد کوبا بندد و بر حسب وزن کوبا مذکور باشند همان مقدار
ابدهند انوده حار سائیده و فوق و در تحت ان گرده داده گل حکمت کنند و از پست یا جلک و ننیتی
اتش بنهند چون سرد شود بیرون کند همچنین هفت کرت عمل کنند و در هر مرتبه گندهک دیگر میداده باشند زیر و بالا گرده
زر خاکستر شود بکار برد نوعی دیگر بیارد سیماب و گندهک بوزن برابر و از رس برگ گیخنال سحق کرده
کجلی سازد و بر طبق ها طلا که برابر وزن زیبق باشند لیپ سازد و از پوست گیخنال در حت
کوفته موس سازد و طبق مذکور بطابق کوله کرده دران موس بنهند و ان موس را در موس گل
بنهند و گل حکمت خوب بوجه احسن بکنند و در اتش پنج بهته بسوزد چون سرد شود
بیرون ارد همچنین سه کرت بکنند زر خاکستر خواهد شد هر جا که داند بکار بندد که بسیار معتبر است
چنانکه از رس گیخنال و از پوست ان زر را کشته اند همچنان اگر از درخت انبلی یا ار درخت
کلهاری عمل بکنند نیز همین حکم دارد نوعی دیگر اول طلا را اب سازد و دران منسل سائیده
می انداخته باشند اما منسل را در سابق هفت بت از رس برگ اک داده باشند همچنین
چند کرت بکنند زر کشته گردد نوعی دیگر بیارد طبق طلا بیارد طبق طلا هر قدر که خواهد از سرگین کبوتر
لیپ کنند اگر نباشد از زید خروس لیپ کنند بعد از ان گندهک اول بوزن طلا سائیده
ته و بالا طبقات مذکور بنهد و در قرابه شراب طلا سیب کرده و گل حکمت محکم بسته در پنج عدد

ودر بعضی نسخه ودر هر مرتبه سیماب اندازد
ودر هر مرتبه سیماب اندازد

پاچلک ونشی آتش بدهد چون سرد شود بیرون آرد همچنین نه مرتبه آتش بدهد بعد ا[ز]
ده مرتبه دهم از سی عدد به پاچلک ونشی آتش بدهد زر خاکستر گردد و بکار آید

کشتن نقره

کشتن نقره در بیان کشتن فضه عرف نقره بدین طریق است که بیارد طبق نقره
سه جزو یک جز هرتال اول هرتال را از رنی سحق کند تا مدت یکپاس بعد از ان بر ان
طبق فضه لیپ کنند و در کوزه نهاده و گل حکمت ساخته در سی عدد پاچلک ونشی آتش بدهد چون
سرد شود بیرون آرد همچنین چهار مرتبه آتش دهد و هر بار که آتش دهد لیپ هرتال میداده
باشند نقره خاکستر گردد **کشتن سونا مکهی** بیارد مارقشیشا عرف سونا مکهی از زیر
زقوم تا سحق بلیغ کنند و بر طبق نقره لیپ کنند بطریق که مذکور شد آتش دهد در چهار
مرتبه نقره خاکستر گردد **کشتن مس** در بیان کشتن نحاس بیارد مس اعلی طبق
مثل کاغذ تنک ساخته بعد از ان در آب ترشی تا مدت سه روز انداخته جوشش میداده
باشند باز بیرون آورده و صاف کرده در کهرل اندازد و چهارم حصه از ان سیماب مخلوط
کنند و از ترشی تا یکپاس سحق کنند باز طبق‌ها را بیرون آورده مضاعف از ان گندهک
بگیرد و از رسنی جدا سحق کرده بر ان طبق مذکور لیپ کنند بطریقی کو ساکرده نگاه دارد
بعد از ان مجیهی خواه اپلی خواه بزور بود از بها یکی را ملک سازد و بر ان کو بایزکره
مقرر دو انگشت سطر لیپ کنند و شرابه کلا بنهند و گل حکمت کنند و سنپ کرده
در او بندگا بنهد و بالا آتش ریگ تا دهن او را از ریگ و از گل سپر کنند و بر دیگدان نهاده

آتش

بس دهد اول آتش باینده چراغ افزورد بعد ازان بقاعده زیاده میکرده باشند همچنین
بابل کبک آتش ملایم بدهد چون سرد شود فرود آرد و بدر آورده در کهرل اندازد و از
شیره سورن تا چهار پاس سحق کند بعد ازان کوله کنند و کنند یک از وزن مس نیمه طیار
دارد پس بنه در روغن بهدی مخلوط سازد و بران کوله مذکور لیپ کنند و در سنب
بلکه نهاده در کج پت سفوف آتش دهد چون سرد شود بیرون آرد مس خاکستر و اعلا گردد
این کی خاصیت فی می آرد و درد سر نمیکند نهایت اعلا و مفید است **کشتن جست** در بیان
کشتن جست بایست بیارد و کنند یک در تیزابه سحق کنند در طبق جست لیپ کنند و کنند یک
مقدار وزن جست باشد اما اولا طبق جست را از زنگی صاف کرده باشند بعد ازان
در سنب گل حکمت کرده در کج پت آتش دهد چون جست کشته گردد اگر همین طریق
روپی را عمل کنند کشته گردد آنکس هر نجی مطلوب باشد از عمل کشتن نحاس مطلوب سازد
از معمول مذکور خاکستر گردد. **ایضا سرب** در بیان کشتن سرب بیارد مثل از شیره برگ تنبول سحق کنند
بر طبق سرب لیپ کنند و وزن مثل برابر وزن سرب باشد و در سنب کرده کج پت
آتش دهد همچنین سه کرد و کرت عمل نماید **سرب خاکستر گردد** و بکار برد **دیگر کشتن سرب**
پوست درخت برزان و پوست درخت املی بساید و باریک بساید و بیارد و سرب گداخته
آب سازد ربع ازان که سابیده است بران سرب باندازند و از کفچه آهنی میگرداند
باشند باز چهارم حصه دیگر اندازد تا کم پاس همگی خوردن پوست مذکور بران شنبه باشد

معمول [illegible]

وازکفچه میگردانیده باشند باز برابران سرب منسل گرفته از آب کانجی هر دو را سو[illegible]
وکوزه وار بسته در کج پت آتش خوب دهد چون سرد شود بیرون آرد [illegible]
مقدار منسل دیگر اندازد و بطریق سابق سحق کرده در سرایه سنب کرده نخست کرت
آتش کج پته دهد هر بار منسل دیگر میداده باشد سرب کشته گردد کشتن قلعی
دربیان کشتن قلعی بدین روش است که درازوند کلیس قلعی را گداز کند و چون [illegible]
بوست درخت اینلی و بوست درخت لرزان طیار دارد چهارم حصه ازان چون [illegible]
قلعی گداز باندازد و از کفچه آهن میگردانیده باشند چون سوخته گردد چهارم حصه دیگر
اندازد و همین طور تا دو پاس سوخته کنند باز مقدار همان خاکستر هرتال آمیخته از [illegible]
سحق کنند و در کج پته آتش دهد باز دیگر هرتال [illegible] حصه ازان میداده باشند
وبلباس درزنسه سحق کرده میکرده باشند همچنین ده بار آتش کج پته
دهد قلعی خاکستر و کشته گردد کشتن فولاد دربیان کشتن آهن بدین روش [illegible]
که اول آهن را پاکه وصاف کرده نظاهرار دو بوتنش کنند بعد ازان جهر نده
عرق فریه بوتی بیارد از شیره این بوتش [illegible] را الحرل کنند و نیک ساید
وکوزه وار کرده در سنب انداخته در کج پت آتش دهد همچنین سه مراتب
عمل کنند بعد ازان همین طریق از رس صبر سه پت دهد و باز

منسل

... از پوست درخت کچنال بدهد و آتش میداده باشد سار کشته گردد

سار را سوده کند و دوازده هم حصه ازان شنگرف دران انداز دو

...اگرده از شیره کنوار تا دو پاس سحق کند و آتش کج بت بدهد همچنین بهفت

...ش دهد و هر بار شنگرف میداده باشد آهن کشته گردد کشتن ... بیارد

...ب متقاعف ازان گندهک یکجا کرده کجلی سازد و برابر این هر دو سوش

...ن گرفته و مخلوط ساخته از شیره ... تا دو پاس سحق کند و گوله بندد و در آوند

...ی ... از برگ بید انجیر سر پوش کند چون چهار پنج ساعت بگذرد

...یک گرم شده باشد از انجا بر داشته و در دو سراچه کرده در انبار شالی فرو برد

مدت سه روز نگهدارد بعد ازان بر آرد و باریک کند و جامه سبز کرد اند ... گشته

... طریق ... آب ... زند غرق نتواند شد و اگر بجای شیره ... شیره ... بهتر

... پارس ... بکار برند نیز همین حکم دارد ... بدانکه هر دهات را که

کشتن او مطلوبست اگر این کند خاکستر گردد بباید مثل گندهک بوزن برابر

... سحق کند و بر ان طبق دهات لیپ کرده آتش کج بت دهد

همچنین در دوازده کرت خاکستر خواهد شد صاف کردن و ... در بیان صاف کردن

و خاکستر ساختن ... دهاب های اینست مارقشیشا ... سون ...

... سرمه سیاه زرنیخ و سنبل

در سنگ بصری آنکه حصه از بیتره ترنج عرق بجوره سحق کنند و امثال آن اول ...
نمودن سون هلیی اینست که بباید مار قیتنا ره حصه و نمک ...
بیتره ترنج عرق بجوره سحق کنند اگر نباشد رس جنبری بباید و برات ...
جوشش دهد اما درا وند این نهاده بجوشد و هر گفچه این میگردیده باشد تا ...
که فرو ف آهسته سرخ رنگ گردد بعد از ان فرو دآرد سون هلیی پاک و صاف ...
شده هر جا که داند بکار برد چون خواهد که او را بکشد اول از جوشانده گلی سحق ...
اگر نباشد در روغن زرد سحق کند یا در دوغ خواه در بول بز سحق ...
چون نیک سائیده باشد گوله بسته در بیت کلا انداخته خشک کنند و در ...
آتش دهد بعد از سرد شدن بیرون آرد کشته شده باشد بکار برد صاف نمودن ...
در صاف نمودن و خاکستر ساختن تارهلیی اینست که بباید تارهلیی هر قدر که ...
اما بهترین آنست که سفید باشد اول از بیتره لکوره و از بیتره کاکراسنگی ...
سحق کند بعد ان در آفتاب بگذارد چون خشک شود صاف پاک خواهد شد ...
که او را بکشد عمل سون هلیی معمول ساز د کشته خواهد شد صاف نمودن طوطیا در صاف نمودن ...
طوطیا سبز بباید هر چند که مطلوب باشد و در برابر آن ریم کبوتر باید که بر یکجا کنند ...
طوطیا سبز شود تا که نگردد و یکجا کرده نیک سائیده در آتش نرم که بیست عدد یا یک ... نهند ...
بعد از ان در جزات سحق بکنند در شهد انداخته همراه بکنند طوطیا سبز پاک صاف خواهد شد ...
طلق در صاف نمودن اینست که بباید طلق سیاه اول در آتش انداخته ... کنند ...
تر ماند گاو سرد کنند تا زمانیکه طلق از جدا گانه گردد بعد از ان ... یا در ... باشد ...

صاف نمودن سون هلیی

صاف نمودن تارهلیی

صاف نمودن طوطیا

صاف نمودن طلق

بعد و ... نهند

بد طلق صاف و پاک خواهد شد چون خواهد که او را بکشد بباید طلق صاف هر قدر
بجواهر کل دهانه بکنند طریق ساختن دهانه اینست که خریطه تابیت از بوت
مالی رکنند و دران خریطه طبق طلق ابرار زد و از هر دو دست مالش میداده باشند تا زمانی
تمام طلق باریک شده از روزن های خریطه بیرون افتد این را دهانه خوانند
بعد از آن ابهرک دهانه را در زیر اک سحق بکنند و بگیرند بستر خشک کنند و از بر تخته و بالا
نیزه از کج بت آتش دهد همچنین هفت مرتبت بکنند بعد از آن بیارد در شیشه
بجوشاب او بگیرد و دران جوشاب ابهرک را سحق بکنند و تکری یا بستر
خشک کنند و در کج بت آتش دهد همچنین سه مرتبه عمل کند ابهرک کشته و اعلی خواهد بشد
هر جا که داند بکار برد ابهرک اعلی میشود طلق کند ضابطه انس که آب حیات [illegible] یعنی آب حیات
داروع سیتے و ضعیف القیش الهنت که بیارد ابهرک کشته مقدار المن
روغن زرد یکجا در او ندا آهن انداز زد و بر آتش پخته کنند تا زمانی که روغن تمام
سوخته گردد و ابهرک باقی ماند این ابهرک نهایت اعلا میشود اگرچه رنگ او سفید میدارد
نمایت او همه زایل میکرد و ضعیف و ناتوانی به تندرستی و جوانی مبدل میکرداند و بر هر مرض
بزبان او بجز و صحت کلی باید نوع دیگر طلق بیارد ابهرک صاف و پاک کرد نیم
باد و شش تیم حصه از روغن ابهرک مثلک بگیرد و برابر مثلک تخیل یار کرده
هر سه را انداز در کهه هندی که کاتجی خواهند مدت چهار پاس سحق کنند بعد از ان

چهار پاس در شیره چتره سحق کنند و لتری یا لبته و خشک کرده در کج بیت آتش دهد ...
بیرون آرد همچنین مثال سه کرت آتش دهد بعد از آن ابهرک را در شیرهٔ تهر ...
کرده سه بار آتش دهد و بعد آن در رس کهرتیه کهل کرده سه کرت آتش دهد بعد ...
بول ماده گاو و در رس برگ نیلی و در رس موصلی سیاه و در شیره سوران سه ...
سحق کرده آتش دهد کج بیت مید ... باشد ابهرک کشته خواهد شد صاف کردن ...
کردن طوطیا ... سرچه بیار و هر چند که مطلوب باشد و در رس ... سحق کنند تا ...
چهار پاس بعد از آن در آفتاب نگه دارد تا که خشک گردد سرمه و پاک ...
و صاف کردن دیگر ادویه و هات مثل هل سرخ و کسیس و سوهاگه و خرمهره سنگ ...
و کن کرشت و امثال آن نیز همین طریق است صاف کردن منسل در صاف کرد ...
بیار و منسل اول در کمیز خر مدت سه روز بطریق دولا جنتر پخته کند بعد از آن ...
تلخه گوسفند هفت شیقه بدهد و خشک کند پاک و صاف خواهد شد زرنیخ در صاف ...
کردن زرنیخ اول طبق جداگانه کرده در آب سرکه هندی یا بهوارند و یلیانی ...
دولا جنتر آتش دهد باز بمدت یکپاس در رس ... بطریق ماسبق پخته ...
کنند بعد آن در روغن کنجد بمدت یکپاس بطریق مذکور بجوشانند و در ...
ترپهله نیز جوش دهد زرنیخ پاک و صاف خواهد شد سنگیا در صاف کردن سنگیا ...
بیار و سنگیا هر چند که میخواهد در بول ادمی مدت هفت روز ... بعد لگا ...

سنگیا

سهر هتی

سیه میوی

بچ شاه

...ستانند و در بول باده گاو مدت هفت روز نیز بجوشانند صاف چنانکه خواهد شد
...اجازه دانند بکار برد حبه کشیدن در بیان حبه کشیدن از هر چیزی که مطلوب
...باشد طریق آنست که از جمله ادویه های ذیل یک ادویه یا دو ادویه هر چه که
حبه کشی ...بهم رسد گرفته با هر ادویه دیگر که حبه کشیدن مطلوب است یک جای ساخته
...سحق بلیغ نموده در موس انداز و در گل باید محکم کرده آتش تیز ترتیب بدهد و چون سرد شود
...بیرون کند حبه او خواهد برآمد و آن ادویه ها این است لاهنه تنجه جوت
...است که سفید سوهاگه شاخ آهو گور تخته زرنیخ پوست خربوزه سنجه
...لهو نکهی پشم میش یا ساخته قند سیاه ممسک جوکتا روغن زرد شهد
در بیان صاف کردن جواهر الماس و شکستن آن بدین ترتیب است
...بار و گلتی و گو و سرمه یکجایی کرده بجوشانند آب او بگیرد و در آن جوشاب مدت یک پاس
الماس را بطریق دولکا خیر پخته کنند اما الماس را در چوب بسیج تنهائی سوراخ کرده
نهاده باشند الماس پاره صاف خواهد شد و چون خواهد که او را بشکنند اول الماس را
در آتش انداخته سرخ کنند ~~نهاده بشکنند~~ الماس باز و در بول حمار سرد کرده اند تا بشکند
صاف کردن زرنیخ ...بلکه ات همچنین بشکند بعد از آن بازو زرنیخ در کمیز فیل سابع یک سحق کنند و پشت باز
...و خشک کرده در آن پشت الماس را بنهند و گل ملک خوب بکنند چون خشک شود در آتش

انداز دو بعد و زرد چون خوب سوخته سرخ گردد گوله مذکور را در بوتهٔ آهن پر کرده بهم

مثال بمقدار کرت آتش داده سرد کنند الماس کشته خواهد شد هرجا که دانند بکار برد

بیارد گلهای چو شاب او بکرد و در آن چوب ... کو مقداری از آن یک ساعت بیند

و بگذارد بعد از آن الماس را در آتش سرخ کرده در آن چوب ... سرد کنند بهمچنین

یک کرت عمل نماید الماس مثال چ... خواهد شد دیگر عوله آبی فربه زنده بیارد

بالای ابزار ریسمان بسته در آوند روئین که مخصوص و مصفا باشد بند عوله کور ال

همین ... خواهد کرد بهمچنین جنه صفیح را آورده دل او چکاند یکرد و ... آن الما

در آتش سرخ کرده در آن دل مذکور ریخته چون ریخته گشت این عمل کند الماس کشته

در بیان صاف کردن و کشتن بلور اینست و دو گوشه ... یک ... سیاه دو

اگر در صاف نمودن این عمل الماس بکار برد صاف گردد و بوجهی دیگر اینست که در آ

سرخ گردد چهار ده مرتبه در ... سرد کنند صاف و تابناک خواهد شد و چون کشتن مطلو

باشد بیارد ... و ... اعضای او در ... باریک کرده گوله بکند و ... دار

... کنند و الماس را در آن ... نهند در ... آتش دهند ... سرد شو

بیرون آرد همچنین ... عمل نماید الماس ... کشته خواهد شد

در بیان صاف کردن جواهر یاقوت و زمرد و ... و مروارید اقبال ال

جنبر زر س

بپزند هفت بار و حبشی رس او بکشد در ان شیره که درین تکلیف بطریق
دوا کا چیز تجلیه سازد پاک صاف خواهد شد و چنین جواهر کشته گردانند
مار و شبه و لالائی و نیزه و مروارید و غیره صورت جداگانه نگهدارد و بعد از ان جواهر
را در آتش گلخن کرده هفت هفت کرت درین هر یک سرد نگیند کشته
خواهند شد و کشتن مروارید بطریق گفته مار قلعی هفت عمل نماید و کشتن لعل نیز
همین عمل هم دارد و دیگر جواهر را اگر عمل کشتن الماس مکلا معمول سازد و
نیز جواهر کشته گردد صاف سلاجیت در صاف کردن سلاجیت الست که بیارد
سلاجیت تازه که در هوای گرمستان پیدا میشود و آن سنگی الست که از
تابش آفتاب عرق می ریزد و اگر اسلاجیت خوانند هر چند که تازه
بدست آید بهتر باشد و بعد از آن ترپهلا و جوشاند زبیله و رس بنگره بیارد
سلاجیت را مدت چهار چهار پاس درین مضروب سحق گردانند و بعد از
از آفتاب خشک میکرده باشد سلاجیت صاف و پاک خواهد شد جبلنیدن سلاجیت
در بیان چند کشیدن سلاجیت صاف ریزه ریزه کرده در آب که بسیار گرم شده
باشد اندازد و یکپاس نگهدارد و باز همه اندست بمالد آن آب [illegible] از
پارچه بکوبد اندو [illegible] مصفا نگهدارد و در آفتاب گرم بنهد بالای آن آنچه

کف خواهد بر آید آنرا از دست سبک دسته برگیرد و دور اندازد یعنی نوارد باقی
از دست تالیده باز در آفتاب برارد و اگر کف بر آید بهمان قاعده
همچنین تا دو ماه کف او میگرفته باشد تمامی جسد او خواهد بر آید و جهت امتحان
قدری بر آتش اندازد چون دود از آن بر نیاید و بلندی گیرد آن جسد نبات
اعلی و بهتر است و هر چیز و دوی که بعد از بر آمدن کف تا به یابنده نیست نیز و
آب گرم اندوخته و نیک مالش داده در آفتاب بنهد کف دیگر هم خواهد بر آ

ساختن مندور در بیان ساختن مندور ظرف کیست که او را اکسیر خواهند ساخته — ساختن منور
بیارد که سفت آهن که در خانه آهنگران میباشد آنرا در آتش انگشت
چوب ببلیله اندوخته بسیار بدهد چون خوب سرخ شود در بول ماده گاو سرد کنند
هفت کرت این عمل نماید بعد از آن باریک کند و نگاه دارد و منضاعف ازان
جوشانده تر پهله طیار سازد و در آن آب مخلوط کرده از دست مالش د
و بر آتش نهد و بجوشاند چون تمامی آب را بخورد و فرود آرد دیگر طیار بود هر جا
کر دانند کهار ریز در نهایت است (سے منور)

برآوردن کهار در بیان بر آوردن کهار از هر جی
چنانچه که از چوب اکهار می بر آرند ترتیب آنست از هر درختی که کهار مطلوب است
خواه تر باشد خواه خشک بیارد و بسوزد و خاکسترش جمع سازد و در اوندا اندازد

داب چهار کوزه از گوزن خاکستر اندازد و از دست نیک بمالد و در شب بگذارد علی الصباح
آن آب صاف او را از بالای به سنگ دستی بگیرد و بر آتش نهد و جوش دهد چندان تمامی آب در خورد
کهاربا [illegible] نشتن خواهد ماند آن کهاربا را بگیرد و در هر جا که مطلوب باشد بکار برد

کشتن سیماب در بیان کشتن سیماب که همه مرض را قاطع است و قوت می بخشد و بر
همه امراض مردم اکثر و کامل است اما حکیم دانا باید که بوجه احسن بعمل آرد و نام
سیماب را به هفت [illegible] چنانچه آفتاب را نحاس خوانند و ماهتاب
را نقره و مریخ را حدید و عطارد را سرب و مشتری را زر و زهره را قلعی و زحل را آهن
و ذائب [illegible] گویند اما صاف نمودن سیماب بدین طریق است که بیارد جهود حل
و پیاز و سفید هر دو را سحیق کرده [illegible] بسازد و در آن [illegible] سیماب را
باندازد و گل حکمت خوب با احتیاط کند بعد از آن خشک کرده بر اتیق دو لعاب [illegible]
تا یک شبانروز در آب کانجی پخته سازد بعد از آن بدر آورده تا یک شبانروز در شیره
[illegible] کند بعد از آن در جوشاب [illegible] مدت هشت پاس سحق کند و باز
در رس کانج ماجی نیز تا هشت پاس آتش دهد باز [illegible] مدت هشت
پاس سحق کند بعد از آن ریق را از آب سرکه هندی بشوید و مصفا کند
بعد از آن در کهرل انداخته نیم از وزن سیماب نمک [illegible] یار کند و رس لیمون انداز

تا هشت باش دیگر سحق کند باید که در سحق کردن یک ساعت دست از او باز

بعده بیارد خردل و لهسن و نوشادر و تهکری برابر وزن سیماب باشد از آن

شتابی که از قاعده جوشانیده بر آورده باشند همه را یکجا کرده مع سیماب سحق بلیغ بکنند

و تهکری بربندد و خشک کنند و بالای آن انگوزه سائیده بیست کنند و بار دادو اوند گل

دران اوند تهکری مذکور بنهد و بالای آن نمک سائیده از زرد تا گلوی اوند پر کند

بعد از آن اوندی دیگر وارون بر دهن آن نهاده مهر کنند و خشک کرده بالای آتش نهند

اول آتش نرم نرم بدهد بعد از آن بقاعده تیز کند و بوجه آب بر پشت اوند

فوقانی مسیداده باشد و پشت آن تر دمیده باشند همچنین تا مدت بر

آتش دهد بعد از آن سیماب زود ازد همه سیماب بر پشت اوند بالائی چسبیده خواهد

ماند از انجا بگیرد زود آرد این سیماب صاف و پاک است و صفا ترست هرجا که داند بکار

صاف نمودن گندهک در بیان صاف نمودن گندهک اول سار اینست بیارد گندهک سائیده

بعد از آن در کفچه آهن روغن زرد بسیار گرم بکنند چون نیک گرم شده باشد آن

گندهک دران روغن با فشاند چون ببیند که گندهک هم آب میشود بعد

زمان کفچه مذکور را در شیر ماده گاو که طیار باشد وارژگون انداز دو گندهک پاک

خواهد شد صاف نمودن شنگرف در صاف نمودن شنگرف اینست که بیارد شنگرف

راستی آید وبعد سیصد سال
و بعد از ان ...

مطلوب باشد اورا در شیر بز کهرل کند بعد ازان هفت ستقیه در تره تیزی دهد شنگرف
پاک و صاف خواهد شد **بدر کردن** دربیان بدر اوردن سیماب از شنگرف بیارد شنگرف
اورا از رس لیمون تا یکپاس کهرل کند بعد آن از رس برگ سپید نیز یکپاس
کهرل کند بعده سیماب را برانده بگیرد همگی سیماب بیرون اید وطریق براندن سیماب
قاعده صاف نمودن ذکر کرده بهتر بیرون آمده **رسنه کردن سیماب** دربیان رسنه کردن سیماب باید که
هر بنج این ادویه را که در ذیل ست مدت یک یک روز سحق بکند سیماب گرسنه خواهد
شد چنانچه دهن او پیدا خواهد شد یعنی هر دهات که در سیماب ششتی باندازد سیماب آن را بخورد
وجود قایم باشد ونام ادویه اینست یعنی زهره گرگ کال کوت هتبس نایه
برنکک بر دبیس ... هلاهل برهم بیتر هرور مشک لوک شوره اشتر
اک زقوم دهاتوره کنیر بلا سح ریفون نوع دیگر در گرسنه کردن زیبق
بیارد ترکوته و نشخار و جوا کهار و خردل و سح نمک و لس و نوصادر و سهاگه همه را یکجا
کرده بکوبد بعد ازان سیماب را مخلوط کرده در رس جهبری یا در آب لیمون یا در رس
... انداخته کهرل بکنند لا درتحت کهرل آتش هوا نمیشده باشد تا یکشبانروز
... بعد ازان بیرون آورد سیماب گرسنه خواهد شد نوع دیگر بیارد
... که خالدار باشند با سیماب یکجا کرده تا مدت سه روز سحق کند بعد ازان

صاف نمودن سیماب
سیماب را یکپاس
در خشت کهرل کنند
بعد ازان تاب بشوید
سیماب صاف گردد

تا مدت سه روز در برنج نمک همراه نیزه ترش کهرل کنند سیماب گرسنه خواهد شد

خوانیدن

در بیان خورانیدن کنند یک سیماب را بدین طریق است که دیگ گلی نو از آن

پر کنند و در آن میان او بندیکا دیگر اندازد که تمام آب را احاطه تواند کرد و بعد از آن

در میان آن دو بند مقدار یک کف دست زیبق از جوزه پست کنند مقداری که

سیماب در آن جای با بالش نگنجد و گرد دیگر دهنه از گل لیپ بندد و سیماب در آن

احاطه برآرد و بالای سیماب نهند یک برابر وزنش بیابد بیفشانند و بالای آن

نهند و لب سرا برابر از هم مدور راهم کنند و بالای سر آب کلی چهار پنج ارزن او بده نهند

و آتش دهد چون سرد شوند سیماب ورق کردن باید بهمین قاعده عمل کنند همچنین

شش کرت بکنند سیماب عجیب خواهد شد هر جا که در آنجا برد حکیم دانا باید

چون چنین عمل یعنی گرسنه کردن و صاف نمودن و کنند یک خورانیدن ز سیماب

بجا آرد و بعد از آن در کشتن آن سعی بر بندد که آخر نتیجه نیکو بخشد و اگر کسی اعمال در کشتن

سیماب شتاب نزدیک نماید آن سیماب نیکو نشود بلکه فاید بدروغ که آن برص از وی بر

می آید و دیگر امراض نیز بر وی زنند چون موافق این قواعد که مشایخ گفته‌اند

معمول سازد اثر سنه و سیماب پاک و اعلا خواهد شد تمت در بیان کشتن سیماب اینست که ... سازد

خانه و سیماب پاک گل ... که از اکر دانا منه دکند یک انگوره بسازد و بنوشاد در یک ...

بگیرد دست یکپاس از آب ترشی سحق کنند بعد از آن در شیشه پر کار باید ... و بالای آن

کرده اگر کار جلد خواهند گرد خشک کرده در آوند گلی نهند که در تحت او نهند گلی یک سوراخ
از بر کرده باشند بر آن سوراخ قاروره را نهند و بالای قاروره غرق شیشه ریگ
اندازد تا که بدهن شیشه برسد و در تحت او نهند مذکور آتش دهد اول آتش نرم نرم
بعد زور دهد تا زیاده مکرده باشند مدت گی از ده پاس آتش دهد چون سرد شود بیرون آرد
آنچه در گلوی شیشه خواهد بود کند هک است و آنچه در ته نشین است سیماب است آنرا بگیرد در جا که
داند بکار برد سیماب اعلی و بهترست الصفا نوع دیگر بیار دو حم حار باز کوزه سایند به
نهد در آن سیماب صاف اندازد و بالای آن شیر درخت ملیه که در زبان هندی تهوهر
کهنوهر خوانند بریزد بعد از آن گل ساک کوزه و پای سرلنک و کته سرخ برابر مسک کرده
بالای سیماب اندازد و سیت را مهر خوب کنند و آنرا در موسی گلی نهند و از گل مستعلی گشت خوب کنند و در باب بیست و مهر زدن کاملی را کرد و در راه نهند خشک کرده کج بت آتش
دهد چون سرد شود بیرون آرد سیماب کشته خواهد شد الصفا نوع دیگر بیارد رس درخت
کاستهود بر کاله شود انجر و شنی گویند سیماب را در آن رس تا مدت یکروز سحق کند
بعد از آن بیارد شیر درخت مذکور در آن شیر مذکور انگوزه را کهل کنند و از آن انگوزه یک
موسی راس کنند و در آن موسی سیماب را بیندازد و لب او را از انگوزه لیب کنند و آن
موسی را در موسی گلی نهند و گل حکمت کرده خشک کنند چون نیک خشک شده باشند
در گوی که گلدان باشد آتش دهد بعد از سرد شدن بیرون آرد سیماب خاکستر

ساکون

خواهد بود نوع دیگر سیماب در شیره برگ تنبول سحق کند مدت یک روز بعد از آن بیخ
انگوره آورده سبنت سازد و سیماب را در آن سبنت اندازد و آن موس را در موسی گل
نهاده به گل حکمت گرفته در چلک کند و در آتش گج پت باید از دو سرد کرده بیرون آرد
کشته خاکستر خواهد شد **جوهر انگرس** در زبان داروی واقع شده که او را در هندوی
نوجور انگلس خوانند به گونه تپ که در وجود آدم پیر را آورده باشد از خوردن
بعدم شنایه امنیت سیماب و شاخ آهو از شیره گلهاری که او را بعضی جوالا مکهی نامند
و بعضی اگیا کنند مدت چهار پاس سحق کند و از آن لنتحیق تکیه سبنت بسازد و در او نهد
گل نهد خشک کرده بر دیگدان سوار کند و در تحت او آتش برفروزد بعد مدت دو
پاس بیرون آرد ببیند که وزن داروی چه مقدار است هر چند که باشد برابر هشت
وزن او زرکوته در آن ادویه مخلوط سازد و هر صبح برابر یک مهر ده شیره برگ تنبول
بخورد تپ بادی و انواع تپ دیگر دفع گردد علامت بادی در گردانی [illegible]
نایستد **جوهر رس** سیماب و سیماب پاک صاف که در ما سبق ذکر شد و هر دو
سبز که عرف شده هرهته نامند در زیر بیخ و گلهاه یک مهر تنکار و هر یک هم وزن
گرفته از شیره گریله مدت چهار پاس سحق کند بعده بیارد یک جام مس آن
لنتحیق مذکور را در اندرون جوف جام مس لیپه کند مقداری یک
انگشت لستی کرد آن جام را در زندیکا و ازنوان نهند و بالای

و بالای آتش رنگ اندازد و بالای آن رنگ پوریت شالی یا درست شالی اندازد بر دیگدان سوار کنند
در تحت آن آتش در زیر ده تا نه نیکه شالی مذکور از گرمی آتش او از نکند آتش از تحت او
دور نکنند بعد از آن سر و گرد بیرون آرد و هونه جیسے گشته خواهد شد آن را
پس خاکستر مقداری یک ماشه با برگ پان بخورانند تپ دو روزه و سه روزه
و چهار روزه و پوچیه بر طرف گردد مجرب حوالا یعنی دافع تپ که با لرزه باشد یا در روز ربع
ربع و نیم تهو تهه و نحاس و زیبق و گنده هک و مثل ابرینه تک که بگیرد دوا از
[illegible] بهیله مدت چهار پاس سحق کنند و گوله بند دوا از در سینت گلی بنهند و
خوب خشک کنند در کنج [illegible] آتش دهد و هر چه از خود سرد شود بیرون کشند بعد
از آن در شیر آن تشقیه دهد و هفت کرت [illegible] در شیر [illegible] کاو قوم و هفت کرت در
جوشاندن و این و هفت [illegible] در جوشاندن [illegible] تشقیه دهد بعد از آن بوزن
[illegible] از الحله یا نخاله نخود و یک تانک قند سیاه بهند و دو برگ [illegible] روز تا سه روز
با صفار تمام بخورد تپ لرزه بی شک و شبهه دفع گردد و غذای شیر و برنج بخورد و
سه روزه و چهار روزه و تپ [illegible] که بعد از این دو روز می آید و لعل هفت روز که
[illegible] دفع گردد و رنگ روی زرد [illegible] به رنگ اصلی باز آید مجرب جوگی [illegible]
پارد و هماب پاک یک حصه و ایلوه و بلیلب [illegible] از و هلیله و عقرقره و گنده هک
[illegible]

بوره و غند
گهر و تیز شیر نفت صاف کرده باشند یک حصه و حنظل چهار حصه همگی را یکجایی کرده
اسن حنظل سحق نیک کنند و گولی یکماشه بیدمشک گولی خوردن دهد و بالای آن شیر گاو
بنوشند تب لازمه هر روز از اول بعضا مده باشد دفع گردد اگر چه چهار حکمان است نوبام
یعنی به قول این قرار همگی اند که هر گاه که تب نو امن باشند تا مدت سقت روز اول
ادویه نه دهند اول تا نه روز بیار و سیماب کشته شنبه یا پاک کرده یک دو حصه و گندهک
آولاسار دو حصه یکجا کرده کجلی سازد و چهار حصه خرمهره کلان و یک حصه
سوهاگه و هشت حصه بارچه سنکهیه یکجایی کرده شیر ماده گاو سحق بلیغ کنند بعده
پارچه دو کرابه گلی جوف او را از چوبه لیپ کنند و ادویه سحق را در آن کرابه
زده و کلکمکت کرده خشک کنند در مغاک که در طول و عرض عمق یکدست و کلکلمت
باشد نهند و زیر و بالا با چک بنهند و داده آتش در ده چون سرد شود
۲۹
بیرون آرد و باید مقدار شش برنج از آن جمله با ترشی و سه و عد دو
روغن زرد ماده گاو بخورد تب باد اگرچه با اتیسار باشد دفع گردد
اگر با مسکه ماده گاو بخورد تب تلخه برود اگر با شهد بخورد تب بلغمی نابود شود
و نیز درد جهی و انواع تب دیگر و اتیسار و بدهضمی و سنگرهنی و لاغری و کاهش
و سواس و کوره شکم دفع گردد و غذای برنج پخته و شیر ماده گاو بخورد

ن نوالقمه برنج و بیته همراه روغن زرد بسیار چرب نشود کرده چرب چرب بخورد
بعد از آن ساعتی بعد بر زمین نهند و پای خود دراز نکند بعد از آن دل
خود را آرام داده طعام بخورد و انار ترش بخورد اگر بسیار مایل باشد کم بخورد و حبوبات اگر
بخورد شیر برنج بخورد و شکر تری و گوشت جانوران وحشی نیز مانع نیست و اگر در
طعام شام گرسنگی باز غلبه کند باید که شیر و برنج پخته با روغن زرد بخورد
باید که روغن زرد با هر طعامی میخورده باشد که درین نسخه از روغن زرد بسیار
منفعت است و غذای دیگر که از غله مونگ خواه ساده خواه شیرین کرده باشند
غذای لذیذ بخورد و از کنجد و امله که یکجا کرده سحق کرده باشند در سر انداخته
غسل بکنند خواه روغن زرد در سر انداخته از آب گرم غسل بکنند و مردن
نیز از روغن زرد بکنانند و روغن تیل هرگز نخورد و مردن نیز بکنانند
ریه و بادنجان و ماهی خورد و املی هرگز نخورد و راه بسیار نرود و مجامعت
نیل باشد و ترا ب هرگز ننوشد و اچار و مربای انگوره و سوخته و ماش
ندکی و ... و خوردن و سرکه هندی تناول نکند و خواب بسیار نکند و در
هنگ خود طعام بخورد و سبزی انکه بر سر نام او اول کاف تازی آید مثل لکوره
ننوشد و کندوری و ککری و امثال آن نخورد باید که اولا در ساعت مسعود که

که بخیتر سعد باشد و تهته پور نا که درمیان غره ماه یازدهم باشد در …
دو هفته بگیرد و بعد از ان پرستش سری لوک ناته کرده بقدر توانایی خو…
محتاج خیرات بکند بعد از ان دقیقه که دو ساعت آفتاب از آغاز طلوع …
انزمان ادویه بخورد و اگر احیاناً دارویی حرارت پیدا آرد باید که بت …
یا همراه مصری یا همراه بنس لوچن قدری بخورد و یا گنجور یا دانه انار ترش …
دا که کلان یا مغز پسته شکر شیرین مقداری بخورد و که طبیعت اعتدال …
پیدا کند اگر بد خطی در شکم بست بریخ درد و غم ازد بریان کرده …
شکر دادویه مذکور بخورد بد خطی هر نوع که باشد دفع گردد و اگر با گلوی …
بخورد انواع بت برود و اگر با جوشاب حسن که او را اسو خوانند …
مصری و شهد یکجا کرده بخورد رکت حیت و بلغم و سواس و کاب
و دورهنک که آواز از گلوی با دهجه پیدا میشود وهمی دفع گردد و اگر …
بخورد و شهد نیز یار کند خراب لیه و استیار پدستی … و منداگن …
گردد اگر نمک سوبخر و بلیله از با آب گرم همراه او که مذکور بخورد درد …
و بد خطی … دفع گردد و اگر با بیلدر ازو شهد بخورد بت برود و اگر …
غنچه انار بخورد همی وا او در روک و باد … قیء کردن و …

دوب بخورد همین حکم دارد اگر همراه مغز کنار و بهل دراز و خاکستر بطار وس بخورد

تزایدقی و هلهلک برود این همه انوبان که گفته شد اگر با ادویه نسخه پوتلی

رس که بیان خواهد نمود بخورد همین فایده دهد و بسیار مفید باشد و بالکارنک رس

همین فایده دارد نام این را لوکناته رس خوانند **مرگانک پوتلی رس**

بیارد طبق طلا که در اصل صاف و پاک باشد برابر وزن ان سیماب بگیرد و یکجا

کرده از شیره لچنال سحق کند بعده از رس ترنش برله ترنش که معروف

است کهرل کند تا زمانیکه نیک سائیده گردد چهارم حصه از وزن طلا سوهاگه

بار کند و مضاعف از وزن طلا مرداریه خورد سائیده اندازد و دیگر

ادویه همگی کهند یک انوته سار باریک کرده مخلوط کند و سحق سازد مانند

گوله بندد و از اد رپارچه بپیچد در سه چهار ته بپیچد و بالایش گل حکمت

کرده خشک کنند در دو شرده یه کلا بنشیند و از مهر بسته نکو کنند تا دهن

شرابه از گل مسمار خوب باشد اورا در اوند بنهند و بالای ان نمک سنگ

پر کنند تا دهن اوند بعد از ان دهن اورا از سر پوشش بسته مهر کنند و

خشک کرده در کنج هشته کلان اتش بدهد چون سرد شود بیرون ارد باز کند یک

برابر وزن سیماب دران میان بیخته و از رس لچنال کهرل کرده بطریق

سابق که در بالا ذکر شد کوزه کرده آتش دهد و بیرون آرد نگاه دارد

بوقت حاجت مقدار دو سرخ ازان وهشت مویج خواه سه پیل

بکجا کرده بخورد باید که غلبه که دوکهه را دیده شنیده بعمل آرد و هیچ از غلبه

در که کمتر باشد یک سرخ همراه شهد و روغن زرد بدهد و بعد ازان

غذای خوردن و دیگر طریق پرهیز و ناپرهیز بجا آوردن چنانچه که در

بیان کوشتن ناتهه رس گفته شده دست همان بعمل آرد انوپان نیز همان

طریق بجا آورد بلغم و سنگ رعشی و زکام و کاس و سواس و حبی

و بدحظی و لاغری وجود و ناتوانی و سستی دفع شود هم کرنه بوتی

رس بیارد سیماب ربع ازان طبق طلا یاد کند و متضاعف ازین

هر دو کند یک بگیرد یکجا کند از رس لچنال سحق بلیغ کند بعد از

کوزه کند و اورا گل حکمت کرده که در سینت کلی بشهد و مهرا استوار

ترکند و در بهودر جبزاده تا سه روز آتش دهد چون سرد شود برآرد

آرد هرچه که در تنش باشد برابران کند [illegible] کند یک ساییده ازو

وازرس ادرکه سحق کند باز از رس جبیره سحق کند چون خشک

ساییده کرده بعد ازان بیارد خرمهره ها طلا ان که زنگ زرد متلون

ادر

در شکم خرمهره ان بسحیق مذکور را پر کند بعد بیارد سوهاگه که بوزن
هشتم حصه از وزن ادویه مذکور و زهر نصفی از وزن سوهاگه که هر دو را
از شیر زقوم سحق کند و شکم خرمهره را از پیپ مسدود کرده مهر استوار کند بعد از ان
اوندکلی بیارد چون او را از چونه سخت کند و خرمهرهای دران اوند بنهد
و سر پوش بسته و کوزه در کرده و از مغاکه کج پیت به بد چون سرد شود بیرون
ازد شود بیرون ارد مانند وزن لوک ناهته رس د بطریق و سلوکه ان
خوردن دهد و غذای مانند مرکانک است باید اول مدت سه روز نمک نخورد
اگر از خوردن این رس قی بکند بالای ان رس حلوی با شهد امیخته نخورد
با شهد امیخته بخورد اگر غلبه بلغم پدید اید قند سیاه با ادرک بخورد اگر اسهال
شود اسرار یعنی بهنگ بریان کرده همراه جبرات دهد سرقه و دمه وجهی و شکر صفی
دعلت باد و بلغم شود **هم پوتلی رس** بیارد سیماب چهار حصه و طلا اعلی
چهار حصه هر دو را مسحوق سازد و گندهک دوازده حصه مخلوط کرده کجلی سازد
بعد از ان مروارید ناسفته چهار حصه و سنکه بیت چهار حصه و سوهاگه یک حصه
و کجلی را یکجا کرده از شیره لیمون رسیده کهرل بکنند و در گوله کرده سپ گل
حکمت خوب کنند که در انجام کار خطا نخورد مهد مقدار یک دست مغاکه

کنند یده اتش دهد چون سرد شود بیرون ارد سائیده نگهدارد بوزن
چهار سرخ همراه روغن ماهی طلا رو و بیست عدد مویز بخورد اما در اوان
طلا یا نقره یا کلا نهاده بپسد طریقه غذای وسلوکه پرهیز مانند لوکه نام
رس برانند سرفه ودمه وبلغم و باد جهی وسنگر هقی و اختیار دفع شود
مهاجرانطس رس سیماب پاکه وزهر ولنند هلک هر یک یک تانک بگیرد
وتخم دهاتوره سه تانک ومقص عف از همه جو که بگیرد اگر نباشد تر لوتیه بگیرد
با ریک بکند از شیره جبهری مقدار دو سرخ همراه رس ادرکه بخورد
تپ وسنبات و تپ یکروزه و دوزه و سه روزه و تپ دیرینه وانواع
تپ دیگر دفع شوند صحبت پابند رانند بهیروان رس شگرف
وزهر و فلفل کرد و سوهاگه ملبل دراز بوزن برابر بگیرد و بساید
مقدار یک سرخ یا دو سرخ خوردن دهد و بالای ان پوست درخت
کوده و شهد به نیدن دهد بوزن یک کرکیه و غذای برنج
وحبوات بخورد و روغن ودوغ ماهی شیر بخورد اگر تشنگی غالب
اید اب سرد بنوشد و چون تپ شود اسرار بخورد سوچها بران
رس زهر بوزن یک پل وسیماب تانک هر دو را اب باید

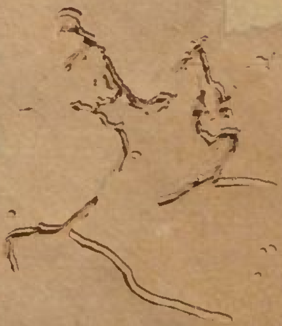

هبارد

ماردنرا به گلهین دو جوف او را از گل لیت کنند و آن مسحوق را
در هر دو سرایه نهاده گل حکمت و مهر استوار کنند خشک کرده بر دیگدان
بنهند تا دو پاس آتش نرم نرم میداده باشند باز فرود آرد و باهشکلی
بکنایند آنچه در سرایه بالای چسپیده است باحتیاط تمام و به سیکدستی
کال در گرد و نگهدارد و آنچه از نوک سوزن تواند بر آمد آنمقدار خوردن
دهد بیهوشی و سنبات دفعه شود اهل بیهوشی را اول چند خط از استره
بزنند و بالای آن ادویه مذکور از آنجا بمالد از بیهوشی بر آید اول خبردار
گردیده نیکو خواهد شد زهر مار نیز فرو می نشیند اگر شورش ادو غالب
آمده دران زمان قدری شیرینی خوردن دهد رس کچل سیماب
و سرب و ... و گندهک از هر یک یکدرم آمیخته بعد از آن بستانند
سندهی و فلفل دراز فلفل گرد و سهاگه و سنکه سوخته و یا خاکستر خرمهره
هر یک دو درم همه را بکوبند و فلفل دراز درست بدارد پس همه را مخلوط
کرده بسایند و یکیک فلفل دراز انداخته می سائیده باشند تا آنکه تمام
شوده شود پس بدارند در زنده به بوزن سه برنج صبح و همین قدر بوقت
شام با یک برگ تنبول مریض را بخورانند که رو که که از سردی باشد
و مرض نشنه و کف و سرفه و دمه که از تری بود و هرنه تب و مرض بادی

دفعه شود اگر در دهن طلا کنند بچنکی را دفعه کرداند و اگر بر دندان بما[لند]
درد دندان دفعه شود و مریض سنبات را که دندان بسته و خارها
برآورده و بند را رد که سنبات باشد بخوراند یا بر دندان بمالند
مرض مذکور را دفعه کند معمول مولف است بجمیع امراض مرض مذکور
و اگر با یک قرنفل بخورد و یا با فلفل دراز بخورد نفع برود دس اخص ر
اینست که پاره را در کوزه نهاده بر آرد و سرب را با گوگرد انداخته کداخته
کرده بر پاره اندازد که خواهد شد بعد ازان ارس نماید بکار بردایں زر
رس کجل گویند **اشتهه بهیرون رس** سوهته یک و نیم سرشاهه بچنه
بیلامول یک و نیم دام قنبه و اورنک یک و نیم دام بچبه مهته وزن یکدری
فلفل گرد سه دری فلفل دراز سه دری موصلی سیاه ستنش دری
اقرو [illegible] ستنش دری با شهد کوتاه مقدار کنار [illegible] به بندد یکا بخورد
باد و جهوله دفعه شود صحیت باید **سنک بتی رس** انکوزه دو ماشه
زرکوبته چهار ماشه پیح نمک و یک و نیم سرساهه بچنه دو و نیم ماشه سنک سوخته
هنت ماشه مهته نیم ماشه لنگ نمک یکماشه پاره یکماشه [illegible] زنیب [illegible]
سازد سنک را سوخته در رس لیمون اندازد و یا همان رس کوتا مقدار [illegible]
دشنه به بندد یکا بخورد هشتاد چهار باد دفعه شود و سول در دشکم هر قسمی

دفعه

دفع شود مجرب است **ایسرداس رس** پاره نیم دام مهته نیم دام
انوله سار گندهک نیم دام فلفل گرد دو دام فلفل دراز دو دام تخم دهتوره سفید
نیم دام زنجبیل دو دام پارس ادرکه گوبا مقدار یک پهر به بندد اگر رس
ادرکه نباشد پارس دهتوره گوبا به بندد یکا بخورد بهار رس ادرکه سنک باد
رنب بادی و بلغمی و سرفه و سنبات دفع شود مجرب است **انند بهیرون رس**
بشناف فلفل دراز فلفل گرد کهکن کهار وزن برابر پارس ادرک گوبا
مقدار یک پهر به بندد یکا بخورد سنک باد و سرفه و بار و جهونه دفع شود این را
بهیرون رس گویند **لنک سندری رس** فلفل گرد فلفل دراز زنجبیل مهته
پاره وزن برابر بگیرد در رس دهتوره سه روز کهرل نماید برابر یک رتی
گوباس زدیکا بخورد سنبات و سنک و کف و ت دفع شود و مندالکی و ماخولیا
دفع شود **چنتامن رس** گندهک سیماب هر یک دو درم با هم یک سحق کند
ومهته و موره هر یک دو درم با هم بسایند و هر چهار را مخلوط کرده نیز سحق کند
بعده زنگنه شش درم زیره سفید و زیره سیاه هر پنج نمک سونا کهه نیده جوکهار
ادرکه هر یک دو دو درم کوفته و بیخته هر همه را مخلوط کرده نمک سحق نموده

دوازده پاس در شیره ادرک و نوزده پاس در شیره برگ تنبول

سائیده مقدار دانه مونگ غلولها به بندند یکی صبح و یکی شام روزینه بعد

طعام خوردن دهند دافع جمیع انواع باد و کف و لهروکه و تپ بلغمی و بادی

و سنبات و سنک دفع شود این را جنبا منی رس گویند جل بودا رس

خاکستر سیماب و گندهک برابر و منسل از وزن گندهک ربع بگیرد

و سونهکی و پیپل دراز و مونگ هر یک برابر وزن منسل باشد همگی

را یکجا کرده باریک کنند از پته ماهی را از پته طاوس هفت هفت

کرت بهاونا دهد بعد از آن خشک کرده مقدار دو سرخ همراه رس پالکه یا

خواه همراه جوشاب پنج کول بنوشانند و جل جو که بکشانند جل جوله

او را گویند که در حوض اب نشینند خواه از آفتاب بر سر اب ریزان

کنند سنبات دفع شود پنج بکتر رس سیماب پاک و زهر و گندهک صاف

و مونگ و سوهاگه و پیپل دراز همگی را از شیره دهاتوره مدت چهار پاس

سحق کنند خشک کرده نگاهدارد بوزن دو سرخ خوردن دهند سنبات

دفع شود و انوپان جوشاب پنج کول یا ترکوته است و غیر آن پنج

همراه
پنج کول و ترکوته را
جوشانیده

و جبورات

وجوارش خوردن دهد و جل جوکه نیز بکنانند سنبات برود اگر همراه شهد
بخورد بلغم برود اگر همراه رس ادرک و شهد بخورد آتش جوع فروزان
گردد و لوبیت و روغن ... نیز بخورد آتش گرسنگا خیلی می افزاید مجربت
ادن بت سیماب و گندهک برابر وزن گرفته از شیره انار دو پهر طوره
سحق کند بعد ازان برابر وزن همگی ترکوته بیامیزد و باریک کند اگر
قدری ازین رس در بینی چکانند سنبات برود **انجن** مغز تخم اجمال
بک تانک و موره و بلبل دراز و سیماب نیز هر یکی یک یک بگیرد
و باریک کند از شیره جنهری هفت مرتبه تنقیه دهد و سرمه وار در چشم
کند سنبات برود و از بیهوشی بهوش آید **ناراج رس** سیماب ناگه
دو ناگه برابر بگیرد و گندهک و بلبل دراز و زنجبیل دو دو حصه بگیرد و در برابر
وزن همگی ادویه تخم دتون (دانه) بستانند و نمک باید بوزن دو سرخ از انجمله
خوردن دهد پری خشکم و قبض شکم و ادرارات دفع گردد **اچهابندی رس**
شنگرف دو ناگه و زنجبیل و بلبل دراز هر یکی یک یک کرکهه بگیرد و جوکه
بوزن یک یک بل بگیرد و تخم دتون نیز یک بل انداخته باریک کنند
جمال گوته

نیز اجب ... کاریب
سیماب ... بعد ازان
بیوه دیرکتو دهر حلوه بهر
او در بلوک ...
تخم جمال گوته

و له بول ماده گاو سحق کرده نگهدارد مقدار سه سرخ در باب
استسهال بدهد اجتناب غذایها و بری شکم و قبض شکم رود
راج مرگانک خاکستر سیماب کشته سه حصه طلا کشته دو حصه ابرک
کشته یک حصه و منشل و هرتال و گندهک هریک دو دو حصه بگیرد اما
این ها پاک و صاف باشند همه را یکجا کرده باریک بکنند و در جوف
خرمهره های پر کنند باز بو الهه را از شیر مرچ سائیده شکم خرمهره را مهر کنند
و خشک کرده در اوند گلی نهند و دهن اوند از گل گل حکمت کنند و خشک
کرده در گج پت آتش دهد چون سرد شود بیرون آرد باید و نگاه دارد
بوزن چهار سرخ از آن جمله همراه شهد و ده عدد پلپل دراز و بیست و نه عدد
مرچ خوردن دهد حیی بر طرف شود الکن رس سیماب صاف
بگیرد دو دو چندان از آن گندهک پاک کند و کجلی سازد و برابر
وزن هر دو سار خام اتوار دو در شیره صبر سحق کنند تا مدت
دو پاس باز گوله بسته در اوند مس نهند و از برگه بید انجیر بپوشند
تا ده ساعت نگاه دارد باز در انبار شد بالا تا مدت یک دور فرود

برد

برد و بیرون ارد و از پارچه گذرانیده بگیرد و ساز کنند خواهد شد
چنانچه که بر اب شناوری تواند کرد بعد ازان ترپهله و ترکوته و اراجی
و جاپهل و قرنفل هملی نه فهر بگیرد و یک ادر از جمله ادویه مذکور اندازد
و باریک کرده نگاه دارد و بوزن دو نخلک همراه شهد خوردن دهد
برفه و جهی دفع کرد د **سورج اورت رس** بیارد سیماب و نیمه ازان
گندهک مخلوط کند تا یکپاس از شیره صبر سحق کند و بعد برابر ازان
ان هر دو طبق مس بگیرد و ان مسحوق را بر طبق مس لیپ کنند
تا مدت یک دور اسپهانا جندرا اتش دهد بطریق اسپهانا جندرا اب
که ادویه در اوند کلی می بندد و یک پیاله و از گول بر سر مس می دهند
و لب پیاله را از گل مسمار می کنند و در تحت اوند اتش می افروزند
همچنین چون سرد شود بیرون ارد و ساییده نگهدارد و مقدار دو رکخ
ازان بجلیه خوردنی دهد دمه عرق سواس که هر نوع باشد دفع شود
صحت یابد **جند بهیرو رس** سیماب صاف و ساز کنند و تارتیز نمشا و گندهک
و زرنیخ و بهیله و ارنی و ترکندی و ترکوته و سوهاگه و زهر هلی هر یک از
وزن بستانند و از شیره ترکندی تا مدت یک دور سحق کنند باز

از شیره موندی کهرل کند بعد ازان بوزن دو سرخ کونالبته نگهدارد
وخوردن دهد همگی امراض ببود دفع شود دانوپان او اینست که زر اشناد
وگلوی وسونهته و رس را جوشاب کرده همراه گوکل بنوشند
هنس بوتلی رس بیارد خرمهره کلان که بزردی متلون باشند
در آتش سوخته بگیرد و ترکوته و سوهاگه و زهر و گندهک و سیماب
صاف برابر وزن بگیرد و از رس چیتری تبک سحق کند مقدار
یک ماشه از آنچه بخورد و مورچ و روغن زرد بلیسد که انوپان او
سنگرهنی دفع شود و غذای برنج پخته و دوغ باد گاو بخورد
تریکرم رس مس کنه در شیر بز برابر وزن پخته کند چون شیر سوخته
خشک شود برابر وزن مس مذکور سیماب صاف و گندهک بار کند
و در شیره ز کنیدی تا مدت چهار پاس سحق خوب کند و گوله ببندد
وخشک کرده در بالوجنتر تا یکپاس آتش دهد مقدار دو سرخ از آن
خوردن دهد بعد ازان رس بیخ بجوره بالای آن بنوشند که
اینها ان رست تا مدت یکماه مداومت نماید ریگ مثانه دفع شود
ریزه ریزه شده از راه مثانه بول بیرون افتد مجرب است

تالیسر رس

تالبر رس رز نیج و بارقنینا و منل و سیماب صاف و نمک سنک
ورها که برابر بگیرد و باریک بساید و منصف عف از وزن سیماب
کند یک بار کند و برابر کند یک مس کشته مخلوط سازد و در رس
جنهری کهرل بسیار کند بعد ازان در شیره جنهریها به پزد و بطریق
دولکا جنتر باز بدرا آورده در رس مذکور سحق کند و در بهودهر جنتر
اتش داده پخته کند باز بدرا آورده در رس مذکور کهرل کند همچنین
شش کرت عمل نماید باز ازین ادویه مقدار شش پل بر داده دو دیگ
مس کشته بار کند و چهار پل آهن کشته نیز بیامیزد و همه را در شیره
جنهری سحق کرده و گوله بسته در گنج بنهد نرم اتش بدهد بعد ازان
سوم حصه زهر سوده بیامیزد و سائیده باریک کند مقدار پنج ماشه از انجمله
همراه روغن گاو و مبتس خوردن دهد بعد ازان جوزن بانگی با شهد
در روغن زرد بالا اتش بخورانند که انوپان است همه برجس که هر نوع
بوده باشد دفع شود مها ایشر رس نام است **لوها مرتانکر رس**
سیماب صاف و گندهک و سار کشته و ابرک کشته و مس کشته
دیکوکل و بهلاده هر یکی یک یک پل بگیرد و املهٔ شش لهرکه بهیده

وبیبه دو و دلبه لبه بگیرد وازورن اهن هفت کونه روغن زرد
دیکر وچون اب جلنفل بوزن یک پاو بر ت دراوند اهن اندازد
وتمام ادویه انداخته پخته کند چون طیار شود اول نام خدا بر زبان
گرفته و اوستاد مرشد خود را یاد کرده بخورد همراه شهد در روغن زرد
بوزن یک سرخ بخورد هر روز اینده یک سرخ زیاده کرده میخورده باشند
دانوبان این شرکارو باب ناریل است هژده نوع برص و باد ملکت
داءالسس و بانوروکه و بادروکه و مهابواسی و درد شکم و سول و مذاکم
وکرم شکم دفع شود و قوت هم زاید و رنگ چهره نمودار گردد و عقل
وعمر و حافظه ترقی یابد و دل خورم ماکه بود و قوت باه بسیار کند
مردم لاغر را خیلی موافقت کند باید که از ساکه های وار ترش و هر سبزی
که بر نام او اول کاف ایه ازان پرهیز کند اما سلاجیت و روغن و شهد
همراه شیر میخورده باشند کشته کنبار رس سیماب کشته وگندهک برابر
بگیرد و سه بار کشته و مس کشته و گوکل و تربیله و بلایین و چیتره و شلاجیت
هر یک شانزده شانزده تانک بگیرد و هفت و چهار تانک بخ آلکنج

بیامیزد

جهت آن نافه بهم به زند ...

بیابد زد و همان مقدار ابهل کشنه نیز اندازد و بنهد و روغن مقدار ... ابلاخته
از کف دست چندان مالش دهد که کف براید بعد ازان در راه قدح ریب نگاه دارد
دو ماشه ازان جمله خوردن دهد برص مقعد که زرد و قطره‌ها می‌چکد
برود صحیح یابد و با صل چهار استغفار گیرد **دوا دیگر برص** سیماب صاف
مضاعف ازان کند یک انداخته در شیره صبر نامرث چهار پاس
سحق کند و گوله بندد و در او بند کنا بنهد و بالاش سربوش مس
بجای سرابه و از گون دهد و وزن سربوش مس از وزن سیماب
سه گونه باشد و لب او را از نواحی مهر کند و از خاکستر پر کند بالای سربوش
انگور چوبه سرگین جلاب کرده مرخینه باشد و دود بخت الشن دهد و هم
چنین تا موت دو پاس آتشش سخت تر دهد بعد ازان سرد کرده فرود
آرد و باید نگاه دارد بعد ازان انجیر دشتی و حبیره و تر بیده و امل تا پاس
و بای برنگ و تخم بابچی همه را جوشاب کند و ازان جوشاب تا ملکرور
شیقه دهد مقدار دو سرخ ازان جمله خوردن دهد بر چکها و داد برص سفید
و انواع برص دیگر دفع شود صحت یابد و الوبان این جورن اسم بابجی است

اما وران چورن مذکور جوشاب کهیر برابر وزن انداخته وبجز کرده
مقدار سه تانک ازان جمله گرفته همراه شیر ماده گاو بنوشند با همراه
جوشاب ترهپله بنوشند در سه روز برص بهوت نام برص دفع کر
وکلاس برص درهفت روز برود **نوع دیگر** برگه نیل وحب سرخ وکسیس
ودهاطوره وهنس ری وهل هل هلی را برابر وزن گرفته ب
وبرص لیپ کنند درهفت روز برود اگرچه برص سفید ساده باد
بوده باشد **نوع دیگر** حب سرخ وحنبره سائیده بر برص بمالد برود **نوع دیگر**
منل وخاکستر خار باز کوته سائیده لیپ کنند برص زایل شود **سرشنبور رس**
سیماب صاف وزهر وگندهک هر یکی یک یک پل تا کلپاس
سائیده خوب کجلی کنند ومس کشته واهرکه کشته وسار کشته وشنگرف
کشته یک یک پل بگیرد وطلا کشته ونقره کشته ده ده تانک بستاند
وبکمانه الماس کشته انداز د وچند زرتیخ بورهن دو پل یار کنند واز
رس های ذیل تا مدت چهار چهار پاس سحق بکنند شیره چیتی
... ماطوره شیره زقوم شیر اکه شیره کجله شیره گنیر عرف خرزهره درهفت
روز

روزانهل به تمام خواهد رسید بار در کوزه داده گل حکمت استوار کرده
در بالو چندین از آتش نرم نرم پخته سازد و سرد کرده باید بوزن دو سرخ
از آن جمله با شهد خوردن دهد برص سفید و منهل دفع شود صحیب باید
دانو بان او اینست که هلکی و دیودار یک یک لهر کهه در روغن بید انجیر بلید
رن جهری رسّی چو که بوزن هیچ پل در کوزه گلی که پر از دوغ باشد
انداخته پخته سازد و هم چنین کرت دوم در روغن زرد پخوت اندباز
برادر ده یک شبیه و خشک کند و باید بعد ازان موموری بوزن
دو پل و یک پل سیماب کشته بیکجا کرده باید مقدار یک نخک
از آن جمله بخورد برص سفید و سیاه بکلی برود صحیب باید میکه بده رس
چهار دسماب صاف و سار کشته و آهن که باسم کهیری مسماست کشته بگیرد
رسلاجیت و بارقیتینا و منیل و زرکوبته و زرهیته و مغز تخم کنار و مغز کنیته
زرنیخ چوب همکی را یکجا کرده از شیره هیناره بیست کرت نسیقه دهد
و خشک کرده همراه شهد خالص بوزن یک نخک کولها بهدید و بخورد
بالای آن شنیف تخم درخت آزاد دیک پل اب شسته برنج دو دو یک
روغن گاو بکار و یکجا کرده بنوشند بطاس بر میوه دیرینه هم برود و بار غالب نخواهد شد

پل دو رشاه پخته باشد
سکو شید

همین نسخه سیماب چهار حصه ولکندهک هشت حصه وزرچوب دو حصه وزنجبیل
دو حصه ومنثل دو حصه وهلوت وجیبال وجنزه هر یک سه حصه
وترکوهه ودتون وزیره هر یکی هشت هشت حصه همه یکجا کرده باریک
بکنند وهفت هفت گرت از شیره های ادویات ذیل شقیقه بدهد اول
شیر زقوم شیره بهنگره شیره چیتره روغن بیدانجیر بعد ازان بعد ازان
شقیقه بکماشه از جمله ازان بگیرد وباب گرم بخوراند اسهال خواهد
وجولاب شود غذای برنج هاضم ودوغ ماله کاسو ونمک شنگ مطعام شام
که موافق ازد اما باب سرد بنوشند نگذارد امراض شکم او در روکه ومعده
بول وزحمت باد دفع شود بید باد هر نسخه گندهک وهرتال وتوتیا
ونحاس کشته ومنثل وسیماب صاف بوزن برابر گرفته سحق کند وا
چون پیلبل دراز شقیقه دهد بعد ازان از شیر زقوم تا هفت یکجا
چهار پاس شقیقه دهد چون فارغ شود بوزن نیم نخک
خوراندن دهد باد گوره بهی دفع شود انوبان دوغ ماله کاو وچون
از است ضابطه شقیقه اینست که ادویه در او نه اینداز و شیره بالا
سفوری که تا دو انگشت بالا بالای چون خشک شود دیگر انداز دهم

ضابطه شقیقه ورش

آ ت خ
۱۹
۱۰

تا هر چند که تصفیه کنند بعمل آرد **ترتیب نیز رس** سوهالیده و شاخ آهو و طلا کشته و
بس کشته و سیماب کشته تا مدت چهار پاس در شیره ادرک سحق بکنند و باز
گوله وار بسته در گنج پخته و داده آتش دهد چون سرد شود بیرون آرد یکجا کرده
از آن جمله همراه شهد و روغن بخورد و بالای آن نمک سنگ و زیره و انگوزه و شهد
و روغن یکجا کرده مقدار یک لقمه بخورد درد پهلو و انواع درد دیگر که در
هر اعضای پیدا آمده باشد دفع شود باید تا مدت یکماه مداومت نماید **رس نیلا**
سیماب و زهر کشته و چیتره و ترپهله و زنجبیل کوفته و شلک برابر وزن گرفته
زیاده مرتبه تیز آید از آن قند سیاه انداز دو گولها بوزن یک سرخ ببندد و بخورد
الجمله امراض باد و بلغم سر کشیده زیاده باشند دفع شود و درد پهلو و درد اعضای دیگر
و گرانی طعام که از جنس غلات گران خورده باشد دفع شود صحت یابد
نول گنج کیسری بیارد سیماب صاف مضاعف از آن کنند یک یار کنند
تا مدت یکپاس سحق نا ناغه کنند و در برابر وزن این هر دو نحاس
آبخوره یک سینب راست کنند و ادویه مذکور در آن سینب نهند تحت و بالا
نمک سنگ انداز دو او را در لگند گلی نهاده و گوله بسته در پیه پخته آتش
دهد چون سرد شود بیرون آرد سینب کشته خواهد شد از آن باید مقدار دو سرخ
از آن جمله همراه برگ تنبول بخورد انواع درد شکم دفع شود و بالای آن انگوزه

و زنجبیل و زیره و بچ و مویزج جورن کرده مقدار یک گهره با آب گرم
بنوشند که الزهاب اوست بگول شکم و هیچ گونه دفع نمیشود فی الفور
درد شکم
از اثر این نسخه دفع شود و صحت یابد **اگن پونداوی رس** سیماب
صاف و زهر ولنده هلک و اجود و تربد و استخار و جوکهار و جنره و
نمک شنک و زیره و نمک سونچر و بای برنگ و نمک دریا و ترکوته و لوجا
خوده بجای گجله بطاین بگیرد همگی را برابر وزن گرفته از شیره چینبری
سحق بلیغ نماید و بقدر مویزج گولها بسته بخورد نقصان اشتهارا
دفع کند و آتش جوع را بیفروزد **اجیرن کنتکور رس** سیماب صاف
و زهر ولنده هلک برابر وزن گرفته باهم یک کنند و درو وزن برابر
همگی جورن مویزج یار کرده از رس انار کناتی خورده سحق نماید
و بیست و یک شقیقه از شیره مذکور بدهد و هر بار سحق میکرده باشد
و گولها بوزن سه سرخ بندد و بخورد انواع اجیرن یعنی گرانی شکم
و سوجها دفع شود و صحت یابد **منهان بهیرو رس** سیماب کشته و سحق کرده
و اکلیزه و پیلا مول و نمک شنک و گنده هک و دهر تا بل و گلگی برابر
وزن گرفته باریک کنند بعد از آن بیاورد بنور ثور [illegible] تلخ و کنید
و چولای .

وجولای و توری تابلغ از شیره انبها تا مدت چهار پاس سحق کنند و
مقدار یکماشه از آن بخورند همراه شهد بلیسید و بالایش جوشاب در حب بسته
بنوشند امراض بلغم دفع شود **بابت ناسک رس** سیماب کشته و طلا کشته
والماس کشته و نحاس کشته و آهن کشته و مارقشیشا و زرنیخ و طوطیا سبز
زنار نیلی همگی را برابر وزن بگیرد اما کشته باشند و از بیخ نمک یک حصه
بگیرد و مخلوط سازد و از شیره زقوم تا مدت چهار پاس سحق کند و در
هر جنس تجبه سازد تجبه سازد مقدار یکماشه از آن بخورد از رس ادرک
بلیسد و بالایش جوشاب بلاموک قدری بلیل دراز انداخته
بنوشند همگی امراض باد که مثل لنجها کهات و غیر آن باشد دفع شود صحت
یابد **لنک سندر رس** طلا هشت ماشه و زیبق دوازده تانک و گندهک
دوازده تانک و نحاس دو تانک و ابرک چهار تانک و مارقشیشا
دو تانک و قلعی دو تانک و سرمه سه تانک سار کشته هشت تانک
زرنیخ سه تانک … سه تانک همگی را یکجا کرده از شیره …
سحق کند و در کپه … نرم آتش دهد بار فرو داورده … بار …
کنند مقدار یکماشه بخورند علیه سنبات فرو نشیند اما همراه شیر ادرک

یا همراه شیره بیمون لیسن بخورد انواع برص مثل کلاس و بیجه‌پت و هکندر

و امراض زهر را جیرن دفع شود مجرب باید سیماهر ورس سیماب

و گندهک سه سه کرکهه گرفته کجلی سازد بعد ازان نقره و ابرک و مس

و قلعی و سرب و سار کشته هر یکی برابر گرفته و زرس ادویه ذیل تا یک

یک پاس سحق بلیغ نماید سهجنه جالالکی موهته بیل جولای

باز گوله کرده از پارچه بیند و در اوند شیشی که پر از نمک باشد بنهد و

زور را گل حکمت کرده در بالو جنتر آتش دهد تا مدت دو پاس باز

بیرون آورده باریک کنند و بیند سرخ عرف موهکه بوزن یک کرکهه

نبک ساییده سازد و یک تا لکه زهر شیر یار کنند و از زهر افعی سیاه دو کرت

نسقیه دهد بعد ازان از شیره های ذیل یک یک حصه جداگانه نسقیه دهد

و انی است تکر موصا حتا مانسی جوکه بید درخت ازان نیل نبک بقوت

جبتر کهنور که بادبان سیندال دهانوره الگنت میندی میوه جبنیا حنظل

بعد از نسقیه خاک کرده مقدار دو سرخ ازان حصه گرفته همراه رس بخورد بدهد تا زود

موی بجا بورد نسخی سنبات لسبتی انجام رسیده باشد جیبت باید سنکرهنی

کشتات نقره و مروارید و طلاء و سار یکی حصه بستانند و کنند یک

بیت

بیت حصه و سیماب سه حصه بگیرد و بلجا کرده سحق کند و از پس کنبه تشقیه
داده در شاخ آهو پر کند و در نیم کبج بت آتش دهد بعد از آن از انجا بر آورده
هفت کرت از رس لهرتهی و سه کرت از رس خار باز گونه تشقیه دهد
بعد ان سه کرت از ادویات ذیل تشقیه داده طیار کند لود اهیس
نمک کل دها و اسپدرجو کلوی مقدار یک ماشه از ان جمله گرفته با مویز و
الکنی بخورد همگی سنگ جفنی و اعتبار را اطلاق دفع شود صحت یابد و اتش
جوع تیز گردد **سنگ جفنی بجز کات** سیماب کشته ابرک کشته و گندهک و خواکهار
و ... و ارنی و پنج برابر وزن بگیرد و از شیره ارنی و از شیره
جهری و از شیره هنکره تا مدت سه روز سحق بلیغ کند و گوله بسته در اوند
بنهد بالاتش سرابه کلی نهاده مهر استوار کند و در تحت او اتش تا نیم پاس
بفروزد باز بدر اورده برابر وزن سیماب اهیس و موچرس نبا ... بگیرد و از
شیره اسرار هفت هفت کرت تشقیه بدهد و یک یک مرتبه از شیره کل دها و
... ففل ... دود و پیپل دراز و کلوی تشقیه بدهد و خشک کرده
یک ماشه از ان جمله گرفته همراه شهد و جتره و زنجبیل و بای کرنک و پیپل دراز
و نمک سنک با اب گرم بنوشد سنگ جفنی که هر گونه باشد زود برود صحت یابد

قوت باه
سدن کابر دیو خاکستر نقره و الماس و طلا و نحاس و سیماب و کشته
و فولاد بوزن هر یک یک حصه از وزن ما قبل جو زیاده چنین باشند بگیرد و از
شیره جبر سحق بلیغ نماید و در شیشه انداخته و مهر استوار کرده در اوند
گلی که طلا بآن نهند و تخته بالا و را تنگ سنگ بر کنند و بر دو پلدان سوار
گردانیده تا مدت چهار پاس آتش نرم نرم بدهد چون از خود سرد شود
بیرون آرد و سه مرتبه از ادویه ذیل تشقیه دهد شیر اکه اسکنده کالو با
کونج موصلی تالمکهانه ستاور بعد از ان از شیره مرنال و از شیره کسیر و یک
یک گرت تشقیه داده فلفل هر دو دو فلنک کافور و کنکول و زرکوبته و الاچی خورد
و قرنفل که از وزن ادویه بالا هشتم حصه باشند بیامیزد و در برابر همگی
جورن مصری سائیده یار کنند و یا با تانک از انجمله گرفته همراه شیر گاو
که دو پل وزن در آنشه باشد در حلق فرو برد و غذای شیرین و روغن بخورد
رنگ روی متلون بسرخی گرداند قوت باه فراوان پدید آرد و
آب منی بیفزاید چنانچه کر بسیاری عورت را خشنود تواند ساخت در
فایده قوت باه نقصان نشود کشته سندرسی سیماب کشته و لمار کشته
و شنرف کشته و خاکستر مروارید و نقره و طلا و مثل آن هر که بوزن یک یک
هر که

کهرلهه بشانند و از رس چوب کهیر سحق خوب کنند بعد ازان موتکه دو کهرکهه
دلکنده هک دو کهرکهه یا ریک سائیده بیامیزد و از شیره اسکند سحق کنند و خشک
کرده در شاخ اهو اندازد و مهر کنند و در کیچ پت نرم اتش در دهد و ازانجا
بر آورده از شیره دکوه بهاو نه عرق شقیقه دهد و از شیره های ادویه ذیل
یک یک مرتبه نیز شقیقه داده خشک کنند کاکولا مهلتی چهر بلا ات بلا ناک بلا
مرنال هنکوت داکه بلبل دراز بادنجان ستاور چهار بریه بهانه کیرد
مهوه کوبجه بعد ازان بار دالاچی تج و بیرتج و جتا مانسی و قرنفل و اکر و زعفران
دبنلک و شک و بلبلی دراز و بیر مالا و کافور اعلی این جورن علاحده سائیده
و بارچه بیز کرده نکهدارد و در شب یک تانکه از نسخه اول و یک تانکه از نسخه
دوم برداشته بخورد و بالای ان جورن ذیل بوزن نیم دام بخورد و ان
اینست مصری انده مداری کنند و یک کهرکهه روغن زرد و دو بل شیر ماکاو
بنوشد قوت باه چندان افزاید که از جماع عورت سیر نتوانند و دیگر فوایدها
بسیار پیدا نماید که بیان ان بزبان امتحان نتوانند کرد دیوه رساین سیماب
صاف یکحصه و لنهه هک دو حصه هر دو را کچلی بکنند و در برابر هر دو سار کنته
انداز و ملکیاسی سحق کرده از شیره صبر تا سه روز سحق کنند و در آفتاب آب بر آرند

چون به بیند که اندمیان او دود برامد از مان او در زیبه کوله بندد و
در او بند مس شهد و او را در انبار رت لا تا مدت سه روز نگاه دارد بعد ازان
بدر اورده در افتاب بنهد و از شیره ملک لیمان سه کرت نشیقه دهد و
خشک کرده باز در افتاب نگاه دارند سه کرت از جوشاب ترکوهه نشیقه
دهد بعد ازان سه کرت از شیره ادویه ذیل نشیقه دهد بادنه کلوی حیتره
زرکندی پوست انار مرنال هنکره پیاپانه درخت پلاس مویز جوشاب
بخوره بنیا نوبری انمار مغیلان کهرهتی ستاور خار خسک جهرهته که او را
فرید بوهتی کویند بعد ازان دو ماشه همراه شهد و روغن زرد بلیسد و بالای
آن جوشاب کهرهتی بوزن یک پیل بنوشند چون یکماه مداومت کنند
موی سفید سیاه شوند اگر همراه الکبن و بیل در از بخورد نقصان اشتهاء
و سرفه و هفهقه و باندروک و امراض بلغم و باد نابدید شود و اگر همراه آب
و شهد بخورد باه رکت و موتهر دولهه و امراض بول و سنگ همینی و امراض که از
آب شده باشد دفع شود صحیت یابد قوت باه بیفزاید و رنگ چهره نمودار شود عمر دراز
شود چون مداومت کنند همه مرض دفع شود و یا مراد دپه که این نسخه را
بخورد و وزن آتش یک کهرلهه باشد و از بن خلب تیز سازد مژد به
روی لگند

روغن کنجد ماش خردل تراب ترشی دوم بید رس کالارسنلی
وهلاهل وزهر مار وسیماب صاف وگندهک برابر وزن یکجا کرده درجای
سیل آب دفن کنند تا مدت بیست روز بگذارد بعد ازان بدر آورده مقدار
یک سرخ همراه روغن زرد بخورد تپ هرگونه که باشد یک یک تپ هم دفع شود
اگر بیش ومار وکژدم بمالد زهران کارگر نشود ودیگر انواع زهر دفع شوند
این نسخه را دهنتر طبیب جهت معاینه تماشای بدانشمندان گفته است همین رست
اندرس جواکهار واشخار وسوهاگه وهر پنج نمک وزرکوهته وزهیده ونوش
اهن وکافور وقرنفل وجبتره وزرکوهته خواه بجای زرکهته جاب بگیرد وزرنیل
درنیکا دو دو حصه جدا جدا گرفته نیک باریک کنند واز شیره جبهری وبیمون
تا مدت سه روز تنقیه دهد باز تا مدت سه روز از شیره گلوی تنقیه دهد
بعد ازان همراه شیره امل بید سحق کنند وتنقیه نیز دهد واز ملی نخود
نیز سحق کنند وبخورد ناخواهش طعام ونا ارزش طعام وباد گوله دفع شود اگر همراه
جواکهر بخورد درد شکم برود وتمام امراض شکم دفع گردند وسرفه وخفقه
وبلغم برود وقوت افزاید اگر همراه زرکوهته بخورد امراض تلخه ونا خواهش طعام
دفع شود [illegible] سماب بوزن نیم سرخ بخورد دل بر رغبت طعام

بسیار راغب باشد و امراض دهان دفع شود امراض دهان دفع شود

الکن کمار بخش نام خوانند این نسخه از زبان نوازک معروف است نسخه هندی

دفع بول پوست درخت املی بوزن یک پل و بیخ نمک در برابر وزن

مذکور گرفته و یکجا کرده از شیره لیمون سحق باز بیارد باز چه سنهک شکسته

و سنهک را سوخته بوزن یک پل در آتش گرم کرده در آب لیمون سرد کنند

بعد از آن زنکت نیم پل و الکوره یا بو پل و زهر دوازدهم حصه پل و سهاکه

و لمنسهک در برابر وزن زهر یکجا کرده در آب مذکور انداخته و نیک

سائیده کولا مقدار کنار دنسی به بندد و بخورد انواع درد شکم و بدهضمی

و امراض شکم باد کوله و درد و نقصان اشتها که از سبب تخم نیم بوده باشد دفع شود

و هنساه چهار نوع باد دفع شود سبب درد شکم سازمود بایدابن مصبر و کنک

مین پهل بیخ حنظل یا آب سائیده بر شکم لیپ سازد درد شکم دفع شود

باب سیوم در بیان روغن خورانیدن

فصل اول روغن خورانیدن بدانکه روغن چهار گونه است یکی روغن

زرد دوم روغن تیل سیوم پیه که گوراجزیا خواهند چهارم مغز استخوان

در وقتی که طلوع افتاب شده باشد آن زمان روغن بنوشند که فایده

بخشد

بخش است و پیدایش روغن از دو شئ است نباتی در ضمن ۴ گیند
و زلف و امثال آن دوم از جانوران مثل ماهی کاو و غیره و چون در
نوشیدن روغن شروع نماید باید که سه روز یا چهار روز تا پنج روز یا بیست روز
یا هفت روز بخورد اگر زیاده ازین مدت کنند آن روغن بجای اطعمه خواهد بود
نه بجای ادویه حکیم را باید که اول نظر بر قوت و ... و هوای و هوا و مزاج مریض
انداخته بعد از آن روغن بخوراند و وزن ... روغن سه نوع است اول
یکی وزن کلان دوم میانه سیوم کوچک باید ... موافق طبیعت
مریض بدهد اگر اختلاف کرده باشد آن روغن باعث ... زحمت خواهد شد
و اماس و خارش و بواسیر و غنودن و ... خواب ... نسیان پیدا
خواهد شد بدانکه هر کس که اشتها و جوع بیشتر است ... وزن کلان ...
یک پل باشد بدهد و میانه را سه کرکه و کوچک را دو کرکه خوردن دهد و قول
حکمای دیگر وزن روغن کلان و میانه کوچک بسیار ... یکی اگر در نیم
پهر تواند هضم کردید دیگر در چهار پاس تواند هضم ... سیوم اگر در نصف
روز تواند هضم کردید لیکن فایده هر قواعدی جداگانه است بعضی فایده
وزن کوچک ... پاس هضم نتوانست که اشتها بیشتر کند قوت

بخند و دو لبه اند که غالب آمده را فروشانند و فایده وزن میانه
که در چهار پاس تواند هضم گردید آنست که آچوذ را مرغن سازد و قوت
به بخشد و ماخولیا دور شود اگر دنش سر پیچان گردد و فایده وزن کلان
که در تمام شب و روز تواند هضم گردید آنست که انواع مرض از جهت زهر و
مدهوشی و سبب دیو و پری و باد جرع را دافع است و کسی را که تخمه زیاده
از اخالص روغن مفید بود و مریض باد را روغن همراه نمکنک باید داد که
موافق آید و اگر امراض بلغم باشد روغن همراه جیره یا زکته یا کچار مثل
سنجار وغیره بدهد بر آنکه روغن زرد و امراض باد و زخم کژدم و نیش مار
و ریتیلش زهر داده و در امراض زهره و اجدی را که نسیان و دوران
و حافظه کم باشد بسیار مفید است و فایده بخش است و کسی را که در شکم
او کرم بسیار و بلغم ناشمار باشد و آتش جوع اش در زیادت و امراض باد
دفعه بود روغن تیل با طبیعت شان اعتدال آرد باید از این جنس مرد
که ایجبن دوم را روغن تیل خوردن دهد که موافق خواهد آمد و اینها
که از زاید محنت و یا از قلت آب منی و یا از غلبه امراض خون
ناتوان یا مطلق کم قوت اند و آتش جوع و باد زیادتر کسانی که بیتر...

قوت

قوت ناکه بلغم اینچنین مردم مریض را باید که ب درد دهد و مرد مانکه
شکم شان سخت باشد علامتش اینست که در استعمال کمتر رجوع ارند
و امراض باد در خود زیاده داشته باشند و درد شکم مداومت دارند و اشتها
جوع بیشتر اینها را باید که می دهد که اعتدال خواهد اورد این هر چهار روغن
جداگانه در هر مراتب خفه جا هر کسی که موافقت ندانند بدهد اما روغن زرد در
قول اهلی حکیمان همه کس را موافق است بدانکه در روغن خورانیدن در وقت
معین است در روز یا در شب اگر هوای سرما یا در دفعه امراض بلغم است
مطلوب است ، باید که در روز بدهد اگر هوا تابستان یا سهولی یا امراض
باد و تلخه است باید که در شب بدهد حکیمان دوراندیش و حاذقان باریک بین را
لازم است که در فاعده روغن خورانیدن و ادویه در بینی چکانیدن
و روغن تیل در جسم مالیدن و مضمضه کنانیدن و بر تارک سر او کهند نهادن
که او را در زبان هندی موردها هرن گویند و شیره چندی در گوش یا در
چشم بر کردن احتیاط تمام بجا اورده و کمی زیادتی اختلاط و دکهه جداگانه
یاد در نظر داشته موافق هوا و طبیعت و قوت ادویه در عمل کار فرماید

که در انجام این کار نتیجه نیک روی نماید بشنو بشنو اگر روغن زرد داد
باشند که بالای ان قدری اب شیر گرم کرده بنوشانند و چون روغن
بتل داده است یا از انش هیچ که بدهد اگر با یا مخلوط بجا خورانیده است
بعد ان شوربا بدهد و نیز باید فهمید اگر در طبیعت مریض به روغن موافقت
نمی ارد یا طفل بچه یا ضعیف یا نازکه بدن یا لاغر تن یا لنگ زرد
یا هوای بسیار حی گرما است و اینچنین مردم را بغیر از روغن دادن
علاجی دیگر نباشد باید که همه طعام بخوراند که تواند خورد و یا همراه چوب
کوبیده که تفصیلش انکه در جوار گو گنجد بسیار و برنج کم باشند شیر گرم کرده
خوردن دهد که در زبان جربیت در وجود پیدا خواهد امد یا در اوندن
قدری روغن و مصری امیخته شیر بدو بشند و شتاب در کنند همین
حکم دارد بدانکه که کسی را که بها جار است یعنی در قاعده خوردن د
نشستن و راه رفتن و امثال ان هر روز یک ان نباشد هر وقت معین
خوراک تغیر میداده باشند و احدی که روغن هضم نمیتوانند شد با انکه
بری شکم کرده تواند هضم گردید اینچنین مردم را باید که اب گرم داده
فی بکنانند و اگر در سر هضم شدن و نا هضم شدن روغن متشکی باشند

نیز از

بشراب گرم کرده بدهد چون دانه که اروغ کند و از سینه بیرون می اید
در رغبت بطعام می شود این **علامت مفرداتست** که روغن هضم شده باشد
و کسی را که بجز از خورانیدن روغن اشتها جوع فراوان باشد اثر مانع
تشنگی غالب می اید باید که او را اب سرد خوردن دهد و یا انکه که قی بکنانند
و نه زاید تشنگی بمقام خود ایستد و دانا که لایق روغن خوردن نشنیدانی
اندکی که گرایا شکم دانسته باشد یا او درد بلغار در خود دارد و یا اغاز تب باشد
و ناتوان بود مثل بر طعام هرگز جاری نگردد و مدام درد شکم دانسته باشد
و از بیهوشی و مدهوشی مغلوب باشد یا حقنه کرده باشند یا اسهال داده
باشند و یا از غلبه بلغم و یا از زاید تشنگی بوسته عاجز باشد و حامله که
تا دنت خود بچه اورده باشد و در روزی که ابر سایه گستر باشد اینجنس مردم
و زین بلام که ذکر کرده شد روغن ندهند و ان کی نیکه در خورانیدن
روغن لایق و معتدل اند اینست کسی را که سوید کردن واجبست
و اجی را که استهال دادن لازم است یا بر جامعه عورات یا در نوشیدن
شراب و یا در محنت ورزیدن و ورزش کسی که راغب بسیار باشد
و شخص که مداومه و فکر دارند باشد یا ضعیف و ناتوان یا خورد که

و طفلک یا لاغر و ضعیف با مزاج خشک صرف باشد و یا علت آمدن
باشد یا آن است که بینا را که در کمین باشد و یا غلبه باد زیاده دارند
و باد در چشم داشته باشد اینچنین مردم مریضی را باید که روغن بد
که موافق خواهد آمد و نفع خواهد داد بدانکه اگر روغن در وجود نیک
متأثر شده باشد علامتش اینست که بادگاه های وجود بی لغزش جاری
باشد و آتش گرسنگی فروزان بود و غایط فرغن و بسته شده بیرون
افتد و همه اعضای وجود مدغن و چرب و نرم و خوش نما بود
و دق از باطن خارج گردد و چشم مصفا و نیک گردد و بکلی
صفا و روشن و پاکه شوند و اگر روغن نیک ظاهر نشده باشد
بر عکس این ذکر صورت دهد اگر مریض بسیار خشک است تمام
چون آب در ریگ در وجودش غایب گردد و اگر روغن بسیار در
باشند و آن غالب آمده باشد علامتش اینست که نار عنبتی طعا
بیدارد و آب از دهن جاری باشد و در مقعد سوزش پدید آید
و بر داغها د شدن او پاندروک روی نماید بدانکه خلاصه این
فصل آنست که کسی خشک مزاج است او را مرغن از قواعد

باید

بایدبا گفت ولیکن آنکه بسیار روغن داده اند داو مجرب است اورا
دیگر کرم باید کرد وان طریقست وان انست که غذه شاخ نخود
ودوغ ولنجار ودرد جو بریانی وامثال انها خوردن دهد ولی نیک
دار روغن موافق مزاج خود مداومت مینماید انش جوع انها می اورد
ابوت بیتش مصفا باشند وقوت تن وقوت باه پیوسته در تزاید میانش
دیگا حواس تو انا باشند وقت دور باشد ورنگ چهره روشن وسرخ و
تودار وخوشش اینده باشد باید که در قواعد روغن خورانیدن از بی چیزها
پرهیز بکنانند یعنی محنت وورزش کشتی وامثال ان کردن ندهد وعلی
علی که سردی بدید ارد کردن ندهد وباد از هر رای که سرکند بانغ او
بباشد وبیدری شب نگاه دارد ودر روز خواب سیر نکند واز خوردن
غذهای ترش وچرب وخشک وچیزهای قابض پرهیزد **فصل دوم در بیان**
نامده سوید وان چهار گونه است یکی تاب دوم اوکها کهما سیوم
اونباه چهارم درو اما ازانجمله تاب سوید واوکهما سوید دافعه بلغم است
وانباه سوید دافعه باد ودرد سوید دافعه تلخه است بدانکه باید فهمید
علیه دو کهه زیاده باشد سوید هم زیاده دهد واگر کم باشد به کم پردازد

اگر فیانه باشد از میانکی بدر زرد و چون بلغم غالب باشد بوبید خشک
واز چیزهای خشک ارنده بد بد واگر بلغم یا باد غلبت گرفته باشند
در انجا بو بدهم مرغن وهم خشک بد بد واگر بلغم و میده زیاده باشد
باید که از ابرار از تاب افتاب عالمتاب بیا بید بدانکه هر کسی را که ماش
دادن یا حقنه کردن یا استعمال کنانیدن یا قی بدر راندن واجب افتد
باید او را پیش ازان که این عمل بکنند اول از قاعده بو بد بتابید
ازان بعمل مطلوب بپردازند و انانکه لایق و تاب کردن هستند
اینست اهل بهی و صاحب نوا سیر و بلندری و کسی که بنک مثانه
دانسته باشد در طعام ستبر گرم نیز همین حکم دارد اما کسی را که بیغام تیر
در اندرون اعضای باقی مانده باشد و عورتی که بچه در شکم او مرده باشد
وحامله که تا وقت زاییده باشد اینچنین مردم را باید که بد بگلاب کلاب
تاب بدهد اگر در اغاز تاب دهد خطا رود تاب درجای باید داد
که در انجا نه دخل باد میتو اند شد و مریض وقتی طعام تناول
کرده باشد از مان تاب دهد فایده تاب کردن اینست
که دو لبه ها که در تمام دهات ها گستریده و پراکنده خشکیده اند

وازین

واز ترتیب اسهال وقی کنانیدن وامثال ان بیرون نمی تواند آمد
باید که اول ان دوکهه ها را از قواعد اسپزبانان مرعن کرداند و بعد
ان ارسوید عوف تاب کنانند مثل اب بازد که انها از خود از جای
دیگر یکی پوشنده در مقام بول و غایط مسکنت خواهد گرفت دران وقت
باید که ریحن درد دهند که با سایانا تصدیع و نا تکلف همان دوکهه ها بیرون
افکند و در هنگامی که در تاب دادن شروع کنند باید که بر سینه بر چشم مریض
پارچه از اب تر کرده به بندد یا چیز دیگر که رطوبت ارنده باشد باشد اگر درانجا
محکم کند که از تابش تاب نقصان به سینه و به چشم نرسد واما انکه لایق تاب
دادن نیستند اینست اول انکه جیرنا که طعام او نیکو هضم نشده باشد دوم
کم قوت ~~ـو~~ توان سیوم کسی که میدز یاده حلی باشد چهارم شخصی که از ادرار زخم
ضعیف دارد پنجم تشنگی کسی را که غالب بود ششم اهل اتیار هفتم صاحب رکت
پت هشتم یا زند روکه تنم او در روده دهم ذرستر انیا که میلف باشد یازدهم زن حامله
این مردم را که در شمار اند زنهار تاب نهد و اگر احیانا ضرور افتد که سے علاج
تاب دادن علاجی دیگر نباشد باید که او را تاب بسیار نرم دهد که اضطرابی
در وجود شش بعد انبایده و تغیر مزاج نکرد اگر در مقام روی تاب دادن لازم بعد

خیلی گرم گرداند علامت شخصی را که تاب زیاده از قاعده شده باشد
اینست درد در منفذ اعضا ری استخوان پدید اید و سستی افزاید
و سوزشش نه کاهد و دل مایل قی باشد و سر به دورانی رجوع آرد
حرکت پیش از عدم در وجود اید و دانه سرخ در تمام وجود پدید آیند
در اینجا باید که علاج سرد کنند **طریق تاب سوید اینست** که ریگ یا
یا خذف یا فندق یا دست و مثل آن هرچه یکی ازین جمله بر آتش
ازدور گرم کرده در اعضای مریض تاب دهد به روشی که نه سوزد
و چون سرد باز تاب داده عمل نماید همچنین تا آنکه قرارش پدید آید
طریق ادلها سوید اینست وآن چند وجه دارد اول آنکه اوند آهن
یا کوزه آهن یا سنگ یا خشت پخته یا کوزه گلی یکی ازین جمله بستانند و در
آتش انداخته نیک گرم سازند بعد ازان بدر آورده در سرکه یا آب ترشی
سرد کنند بطریقی که تاب او در وی ساکن باشد بعده انرا در پارچه پیچیده
بر اعضای مریض بنهند درد او باز دارند و نیکو شود و مطلوب
حاصل گردد دوم آنکه **دوم آنکه** که هرچه ادویه دافع باد باشد اورا بگیرد و
جوشانیده او بستانند و خواه شیره او کشیده بگیرد و گرم کرده در کوزه گلی اندازد
و دهن اورا مهر کنند و در شکم کوزه سوراخ کنند و در دهن سوراخ نیز

طریقه تاب بعضی

بخیسانند

بچسپانند و صورت مثل خرطوم یعنی کاردوم باشد و تا مذکور را سه بار جبه
جدا جدا نه باشد و هر یک از مقدار سنن الکشت کم نباشد

بعد ازان مریض را بوجه احسن بنشانند یعنی

پنج هیچ نه نشیند اول بزر روغن ماش داده و زبار جبه او را ببوش بعد ازان
از راه تا مذکور در همه جا تاب دهد سیوم انکه در زمین تقریبا کور وار مقدار
یک ادم بکاود و صاف کند و از چوب کهیر بر کرده اتش در دهد چون همه
چوب سوخته گردد در اتش را بیرون ارد بعد ازان از شیرمایه کاره و یا از
سرکه هندی دیب پاشی بکنند که سوزش اتش برود و تف قایم ماند بعد
ازان برگهای دافوه را دران جا بگسترانند و فرش کنند مریض را بالا فرش مذکور
بنشانند تا یک بیهوش نگردد یا انکه در حفیره زمین مذکور ماش جوشیده
با انواز و چون گرم شود همان عمل نماید طریق اند نباه تاب اینست مریض را
مرغن از قاعده روغن کرده باشند و شیربا گوشت انوب رس که مرغن
و ملوجه و نیز گرم باشد خورانیده باشند از بان تاب دهد جهو مالکن حیوات
هرکه هندی شیرمایه کاره و ببر تدکن کلهی ماش گندم السی گنجد سرشف با دیان
بادیان نیلوفر سیاه و زیره کلان هیچ سبد انجیر تخم سبد انجیر راسنا ترب سهجنه
شاه دانه

عرق کلونجی بلبل دراز سوده نمک ترشی کنیده پر برنا رسیکنند
کهر هتی و ستمول کلوی تخم کونجه هر صنف از بن چیه که گفته شد هم رسد ازا
بلکجا کرده و کوفته بجوشانند و پارچه بندد و بر تلی دار کرده تاب درد دهد
همگی امراض باد دفع توانند شد این معاون تام است طریق درد تاب
اینست که از راه وبه دافع باد جوشانیده بسیار کنند و حوض پر کنند و مریض
دران کوبهی بنشینند بعد ازان خالی کنند و افتابهای از جوش پر کنند
و تره بر دوش مریض اندازد تا بحدی که تنش الکنت از ناف بالا برگ
بعد ازان بگذارد همچنین اگر روغن زرد یا از روغن تیل یا از شیر تاب دهند
همین حکم دارد اما باید که این تاب بعد از یک روز یا دو روز میکرده باشد
چنانچه که از دادن اب درخت می افزاید و تر تازه میگردد همچنان
از تاب دادن مریض را راحت باه زیاده میگردد و همه زحمت
میگردد در دفع امراض باد سوای تاب دادن اثری و علاج دیگر بدان
اینست و صفت تاب دادن تا ان زمان است که ان سرد نشود و درد اعضا
دفع گردد و اثار وجود بینایی وجود بدل گردد و سختی اعضا به نرمی
مبدل میگرداند و اتش جوع تیز تر گردد و تمام جسم نرم چون چناره
محجوب شود بعد از فراغ تاب دادن باید که از اب گرم باشتکی

غل

غسل دهد و از چیزهای سردتر سازد مثل جوارشات وغیره پرهیز دهد محنت
کشتی و ورزش نکنند تا استیلا تفصیل تا بت نیابد بخورده‌اند فصل سیوم در بیان
قواعد قی کنانیدن چون خواهد که کسی را قی بکناند باید که اول نظر خود را تمام
هوا گرم دارد اگر هوا سرد تر است یا بهار است یا تابستان است در پیش باشد
مستعد گردد اگر نه مستعمل نگردد که حکم آن را که نبیند وقت را از دست نهد اگر استعمال
دادن مطلوب باشد هم درین ایامهای که ذکر شد بدهد و شخصی را که قی باید
داد و او را انکس قوی از قوت مغلوب از بلغم باشد و دل او و اعصاب سرد باشد
قی دادن او را موافقت می آرد و دلش ترسیده نباشد این جنس مردم را
باید که قی بکنانند و در بعض آنکه لایق قی کنانیدن هستند اینست اول
کسی که لاغر خورده باشد دوم دوم زحمت از آن پیدا آورده باشد سیوم سیوم الشش
جوع کم داشته باشد چهارم چهارم کسی را که فیل پای باشد یا اربد نام رو که
داشته باشد پنجم پنجم هر درد ورکا ششم ششم غرض هفتم هفتم بیرب روکه حال باشد
هشتم هشتم مهاجر یا نهم نهم اهل جیون بعد بدام خود را کوی برحرخ کردند
دیوار می بندد دهم دهم بوای که پای حال باشد یازدهم یازدهم صاحب ... دوازدهم
آنکه سرفه سرفه دارد سیزدهم اهل دمه چهاردهم که حبس دارد پانزدهم

که اندر پرده خلل باشند پانزدهم شانزدهم مجروح هفدهم صاحب تپ هژدهم آن
دارد نوزدهم که رکت ریتیا یا جنون دارد بیستم که بجلکی کام و زبان یا لب
یا بینی خلل باشند سبب یکم کسی را که از آب از کوششی جاری باشند سبب دوم
لب و زبان کسی را اندر بینه باشد سبب سوم که انهماک بیمار باشند سبب چهارم که
مرض تلخه یا امراض بلغم حل باشند سبب پنجم دل کسی را که رغبت بر طعام نباشد
این مردمان را اگر شمار انده اند قی کنانیدن لازم است که موافقت خو
آورده وان کسانیکه لایق قی کنانیستند اینست مری را درد و درد کا و در
حامله و ضعیف و لاغر و فربه جسمی و زخمی و نزار نادوی و باندرون کاو کرم
رودها و کسی که گرسنه باشند یا بچه بود یا حلک نی خلل باشند و اد زاو رانه آورده
و یا باد در ضخو بسیار دارد و کسی را که زوه عرف حقنه کرده باشند زیرا لب
و یا از بسیار محنت و ارکسی تمام میتوانند که قی بیرون کند و یا از آواز کردن
بسیار گلوی ناصاف شده باشند این مردم را قی نکنانند اگر حاجت
ضرور افتد یعنی اگر از ین جمله شخصی زهر خورده باشد یا چون مبتلا باشند
و یا مرض غالب آمده باشند باید که اینها را جوشانیده میوه خورانیده قی
بکنانند اما لاغر بدمانا و نازک بیناها و خوردکان و ضعیفان را و گرسنه و
را

را هرگز قی نکنانند که خوب نیست و **قواعد قی کنانیدن اینست** که اول

جوالکو چندان بنوشانند که تا گلوی مریض امتلا شود اگر جوالکو نباشد

شیر یا دوغ یا حبوبات یا دال نخود مونگ یا چیز دیگر که بلغم را زنده باشد

بخوراند که دوکهه را از مقام دوکهه را بر پا سازد بخورانند و قی بکنانند نیز حلق

را بسی از پس او را روغن خورانیده و تاب داده باشند و چیزی که قی

آرنده باشد خورانند و قی بکنانند و هر چیزی را که جوشانیده مطلوب است

بوزن یک گدوه گرفته در یک آدهک آب انداخته بجوشانند چون نصف

او باقی ماند در ستانند و وزن نوشیدن آن کاده سه نوع است **یکی وزن**

کلان دوم میانه سیوم خورد اگر وزن کلان باید داد که نه پات جوب

بدهد اگر میانه باید داد شش پات و اگر وزن خورد باید داد سه پات

بدهد اگر چوب یا ادویه یا مسحوق باید داد نیز وزنش سه گونه است

یعنی وزن کلان او سه پل و میانه دو پل و خورد یک تا نیم پل باشد در

قاعده قی **در اسهال** و خون کم کنانیدن مقدار وزن یک پات سیر دوا

و نیم پل سر کارند بدانکه هشت مرات قی بکنانند و یا شش مرات و

یا چهار مرات زیاده ازین نکنند اگر قی بسیار واقع شده باشد علاجش

اینست که تلخه بیرون اید و نیز باید فهمید که اگر مرض بلغم است اورا از
چیزهای تلخ و بیخ و بیخ کرم قی بکنانند اگر از تلخه است از شیرین
قی عمل کنند و اگر مرض باد و بلغم است اورا از شیرینی و از نمک و از
ترشی قی نماید یعنی اگر از بلغم است بلبل دار یا ریتهره و نمک سنگ
باب گرم بنوشانند ادویه است اگر از تلخه است بیتول و بان
و نیب بهم بدهد اما همراه اب سرد دهد و اگر بلغم با باد امیز است اورا
شیر و ریتهره دهد اگر اجرت حل باشد نمک سنگ با اب گرم بخوراند
چون بخوراند مریض را در زانو بنشانند و در گلوی با اهستگی مسواک
چندان برانند که تا زراع گلوی او برسد قی بتوجه احسن خواهد بود و
خواهد کرد اگر موافق ضابطه قی شده باشد علامت او اینست که لعاب
از دهن بیرون اید و سینه بسته شده ماند و خارش در پهلو پیدا اید و
داغ گوشه که اورا دودره خوانند در تمام وجود پیدا اید اگر از حد
زیاده شده باشد علامتش انکه تشنگی افزاید و هلاک شود و از دق هم
درکند و بیهوشی در سر و در مغز پیدا اید و زبان از دهان بیرون افتد
و هر جانب بگرداند رنج فرو هسته پهلو نسته ماند و خون از سینه بیرون
اید.

درد سینه قی

باید ونف با خون زنند و در حلقوم درد بسیار شود علاجش آنکه که استعمال
نرم تر بدهد و زبانا که بیرون افتاده باشد او را از روغن و از نمک و از زنجبیل
و از شیر و از برس و لکوشت ملوحه با از رسن پیک مالیده درون دهند و مضمضه
نمایند و یا مردمان دیگر در جنس نظر او انار ترشش مثل لیمون و غیره بر ب
زنند و زبان او را از عصاره دالهه و کنجد مالیده نرم کرده درون دهند
و جبانکه میگدازد علاج او اینست که از روغن سرد با هستگی بمالد و علاج
زنجی که بسته شده باشد اینست که او تاب دهد و ناس که داغ بلغم و باد باشند
بدهد و از خون بیرون آورده باشد علاج او آنچه در رگست پ در عروق باشد
بکند و از تشنگی زیاده حل باشد علاج او اینست که آمله و رسوت و خشن و کهل خوردن
ب ... گرفته و مشته کرده همراه روغن و معده مصری بخوراند تشنگی دفع گردد
از مواد فی ضابطه چنانچه که گفته است قی شده باشد علامت اینست که سینه و
گلوی صاف کرده و دماغ و مغز مصفا کرده و از تشنگی پیدا شود و وجود سبک تر
شود و امراض بلغم و تلخه دفع شود چون هم چنین علامت او پیدا شده باشد
باید که او را در وقت شام مونگه و برنج ساتهی از رسن گوشت جنگلی حلوا کرده
بدهند را و زیاده نا خواب و بدبوی دهن و خارش وجود و تنگی رفتنی

با اهل دفعه شود باید که از غذاء خام و آب سرد تا یکروز دیگر پرهیز کنند و محنت

و ورزش و جماع و عورت و غضب و مانند این تا یکروز نکنند تا اینجا نقابت

منابطق که گفته شد **فصل در بیان اسهال دادن بدانکه** چون اسینه از

تاب تنزیق داده باشند بعد از آن او را اسهال در دهند اگر بی زرقی کنند

اسهال داده باشند در ضابطه حکمت خوب نیست که بلغم کرهستی نام داری

که متعفن در تخت کنواند است میشود و هرگاه او پوشیده میشود منداز

پیدا میشود که اند در وجود شدید می آید و بر دو انطانام زحمت ظاهر گردد و اگر

افتد که بی زرقی کنانیدن اسهال باید داد در اینجا حکیم را باید که اول از

با چنین بلغمی که خام است او را پخته گرداند و بعد از آن اسینه و سوید داده

جه اسهال بردارد و نظام دادن اسهال اینست یکی **سرد ریزه دوم**

وسیوم برکها روا گر سواری هر چه در رست و دیگر اسهال دادن لازم

اید مانع نیست برا اینکه در دفع امراض زهره و امراضی که زردام سید آینده

و ادو در دکه و بری شکم اسهال دادن بهاب او نیز است که شکم را مصفا

میکرداند ضابطه فاقه دادن و باجلین کنانیدن دوکهای که مغلوب شده از

شاید که وقتی آن دوکهار غالب می آید اما این دوکهای که از قواعد رکیبی و بوده

صاف

۱۳۱۰

صاف و پاک شده اند ممکن نیست که غالب شوند و تا آنکه لایق استعمال
دادن نیستند این است یکی خرد که طفل دوم ضعیف سیوم مرغی چهارم
الموت پنجم ترسنده دل ششم شهوتی هفتم که راه بسیار رفته باشد هشتم مانده
نهم نازکه بدن دهم گرسنه یازدهم تشنه دوازدهم کسی را که عرق بسیار جاری
باشد سیزدهم فربه چهاردهم زن حامله پانزدهم شخصی را که تب نو آمده باشد
شانزدهم زن نوزاییده هفدهم زن بچه دار که طفل دارد هژدهم مندالکی
نوزدهم نزار یا نوردهم زخمی بیستم کسی را که خشک طبیعت است این مردم را
که از آن استعمال ندهد مانع است استعمال اینچنین مردم را و آنانکه لایق دادن استعمال اند
نبت اجیره و اهل صفراوی عرف بیتی و غم خورده و باد رکتی و بهگندر
و باواسیری و پاندره روگا و اودر روگا و کشته روگا و هرد روگا و جون روگا
و کسی را که رغبت بر طعام نباشد و بر میوه و بدزده روگا و کشتی که مدام قی کند
و برن هبوت روگا و برمن و اهل سوچها و کسی را که مرض و کونس باد هضمی
بارنده باشد و صاحب بیبی و اماسی و پیز روگا و کرم روگا و باد روگا و زنها
و روز کهاند و کسی که کهار بسیار خورده باشد اینچنین مردم استعمال موافق
است و کسی که تلخه زیاده جلی باشد از آن هر دکوشی خوانند و کسی که بلغم زیاده دارد

اورا مواد کوشتی خوانند و کرسنه نادی است اورا اگر در گوشت کنند و وزن

ادویه مرد کوشتی را مقدار اندکه ده و مدهم را میانه و کرور را زیاده

که اورا از محنت کمال میتوانند اسهال شد و ادویه نیز انکه مرد کوشتی

است او مثل دالچینی منقه یا شیر گرم با روغن بید انجیر و امثال ان بد

و انکه **بدهم کوشتی است** اورا انسوت و کتکی و املتاس و امثال ان

در دهر و کرور کوشتی را شیر زقوم و جو که و د توتی و اجپائی و مثل ان

بدانکه اگر کسی دست اسهال شود اورا مراتب اعلا گویند در انجام

ببرشی می اید اگر بیست دست شود میانه خوانند اگر ده دست شود اورا خورد

مراتب نامند و وزن جونسا در مراتب اعلا مقدار دو بل است

و میانه را یک بل و خورد مراتب را نیم بل انست اگر مسهل جور

پا کو یا ادویه و امثال این باشد در مراتب اعلا یک بل و در میانه دو

کرکهه و در مراتب خورد یک کرکهه بخورد باید که تمام سن سال هوا

ایام و قوت امراض و کمیت زیاده دو کهه ها را در نظر باریک بینی

داشته دست بعمل اندازد که خطا نتواند خورد بدانکه کسی را که تلخ

زیاده است اورا از خوردن انسوت همراه کهانده دالچینی منقه و امثال

اسهال

۱۲۱

استعمال بدهد و شخصی را که بلغم زیاده باشد او را گوهنه همراه جوشاند لطف فیل همراه بول ماده گاو و استعمال بدهد و احدی را که باد زیاده باشد او را نوت با نمک سنگ و سوهته همراه ترشی یا همراه رس گوشت جانور جنگلی دهد

روغن سداکجر و جوشانده ترپهله اما وزن جوشانده از روغن مذکور مضاعف بود همراه شیر بنوشند استعمال شود اگر هوای برکها رت است درین هوای این نسخه ذیل موافق خواهد بود نوت و تخم موره و ببول دراز و زنجبیل و رس دالچینی منقه همراه اینها دهد ستاند استعمال شود **اگر هوای** سرد رت باشد اینها نوت و جوانسه و نمک و مصری و نیز مالا و چندن و بشره دالچینی منقه و بهیتی اینها را یکجا کرده بنوشند استعمال برابر گرفته **اگر هوای بسنت رت** باشد این خوبست ببول دراز و زنجبیل و نمک سنگ و نوت همراه شهد بنوشند استعمال شود **و در سرد رت** همین نسخه موافقت دارد **اگر هوای گریکهم رت** است این هیز است نوت و مصری برابر وزن گرفته بجوزد استعمال شود **و غیره اینها دکه مودکه** بلیله و مورج و زنجبیل و بابی برنگ دانه و پیپل دراز و ببول مول و چتر و پیپرج و نمک برابر وزن گرفته باریک کنند و از وزن جمله چند نوت و هشت چند
وزن دانه

خوراک جوال کے مقدار ده ماشه است

جوارش

نسوت وسنش چند مصری اندازد و از ایلکی کوناه ببرد بوزن یک
هرکه هر روز بوقت صبح بخورد بالایش اب سرد بنوشد تا زمان نیک
و اب سرد بنوشد تا اخر مان اسهال میشده باشد و در خوردن
و در نوشیدن و در راه رفتن و امثال ان هیچ پرهیز درین
لازم و واجب نیست و فایده اینست که تب دیرینه و نقصان اشته
و سرفه و دمه و هبکند و بواسیر و برص و جهی و کنده لاد و هدم
جنونیست و او در روکه و مداه و طعامی ناهضم شده بانی و بهی و پرمیو
و امراض چشم و بواسیر و درد چشم و اورا در هندوی نجم ارسن خوانند و
بادی و بزرگی شکم و سنگ مثانه و موی تر که چینه و درد پشت و درد پهلو و
زانو و درد ساق و درد تحت ناف و درد شکم و انواع درد ... و
اگر مداومت نماید همگی موی سفید سیاه شوند نام این نسخه ابهاد مودکه است
و بسیار رسایی است بعد از خوردن ادویه استعمال باید که چشم
از اب سرد باکه زند و بوی خوشبوی به بوید و برگ تنبول بخورند
و چندن و اگر ست و مشک کافور و امثال ازین بیب در چشم بکشا
و در مقامی که باد نمی رسد و در انجا نشینند از تن باد کمی نشود بدانکه اگر

ازوزن داروی اول
نسوت دو حصه
تخم دودن سه حصه
چند مصری
و سنش حصه
نسوت
باشد کوفته سازند

استهال

اسهال خوب آمده باشد باید که در نگاه داشت او کوشش نماید و چند بگذرد یعنی

رود بگذارد و خواب و آب سرد ننوشد و آب گرم نیم جوشیده باشد و در قاعده

می کنانیدن اول بلغم بیرون می افتد و بعد از آن ادویه تب

می رود و بعد از آن بلغم بیرون می افتد در اینجا اول تخم بیرون می آید

و بعد از آن ادویه و بعد از آن بلغم بیرون می آید بدانکه هر چند زکلیات

در بعض اسهال بسیار اند اما بجز برنج و حیوات دیگر قابل نیست جو که

نمک نیز خوب است بدانکه اگر اسهال از مقدار ضابطه کم شده باشد علامت

اینست که در ناف سختی مانند سنگ نماید و درد پهلو خرد و غایلا

و باد با هم بسته شده باشد و باد هم بسته شده باشد و بیرون افتاده نتواند

و اگر [illegible] پیدا آید داغ گوشتی که او را مندل نامند پیدا یک بدید

آید و کمر یا درد وجود و سوزش و پری شکم و بیهوشی و بهرم و نار عینی

طعام پیدا شود در اینجا علاج اینست که ادویه هاضم داده شود و مرض کرده

ناف کرده باز استعمال کنانند امراض که از کمی استعمال برکشیده

باشند بعدم روند صحت یابند و اشتهای جوع افزود وجود سبک کرده

والر از موافق ضابطه استعمال زیاده باشد علامت اینست که بعوض دررا
ومقعد بیرون اید وافتد ودر دشکم پیدا شود وبلغم بیفتد وباکوشت
اب دار سنده بیرون افتد یا صید بریزد ویا خالص اب بیرون
راند یا خون استعمال کند درانجا علاج اینست که مریض را از اب
سرد اب پاشی کند ودر اب بسته یخ ستنهد انداز دوا دویه ها
دیگر که مارشی رطوبت او باشد نیز پیاپی مزد وبخوراند ویا زم با کنانند
وخواه پوست درخت نزلک را سحق کرده بر ناف سخت کیند و
درد وغیره دفع شود غذای شیر بز بارسی کوشت بز یا بهلر جانوران
پارسی کوشت اهو یا ریخ سابهی وعدسی خوردن دهد وهر چیزی
که قابض ورطوبت بخش بود نیز بدهد والر استعمال موافق افتاده
شده باشد علامت اینست که وجود سبک شود وخوشی دل بر اید و
باد درراه غوث لغز شی جاری باشد چون هم چنین باشد اوراند در
ادویه حار هم بدهد وفایده استعمال اینست که قوت حواس قوی
تر شود وعقل وحافظه بیفزاید والش جوع فراوان شود و

دمات

رودهات استسقای بدبود و جوانانا بدبر باید باید که ازین چیزهای
پرهیز کنند یعنی نشستن در مقام باد زکرد دیدن در باد سردی و
نوشیدن آب سرد و گناییدن مردن و زیاده خوردن و دررش
کردن و محنت نمودن و جماع کردن با عورت و غذای برنج ساهنی
و مونگ جوالکو ازین ساخته با پر مصالح خوردن دهد و گوشت جانور
که دراز زانو باشند و بپکد در برنج و با ما ازین چیزهای غذا نماید و پرهیز کند

فصل پنجم در بیان حقنه که اورا در زبان هندوست کرم گویند و آن
دو گونه است یکی انباس دوم نروده درمابین فرق آنست که اگر
در حقنه روغن انداخته بر آمد اورا انباس گویند و اگر جوشانیده
اشیا و امثال آن انداخته در دهند اورا نروده نامند و بست در هندوی
اندام را قفیب را گویند چون از جرم قفیب کلان و یا بیزه حصه میکنند ازین
مراد راست کرم در هند میخوانند و برین قاعده خلاصه آنست که اول انباس
میکنند و بعد آن نروده و پس از آن او زبست می کنند شرح انباس
آنست که وزن ادویه او مقدار دو پل است و اگر یک پل برهیز
بر روا است و هر احد ... حقنه باید کردن کسی باید که خشک

طبع بچه را دانستن چون او نیز بچه را امراضی باد یا غلبهٔ خاص

با دانسته بچه ایچنین مردم در خورانیدن است و کسی که بر حمی بار میبود

تغیر با او در روده یا اخریه یا اهل بیهوشی است باید که او را دوا ننهند

و نزود نیز نهند و کسی که بخسته یا بیهوشی ازنده و یا ترسنده دل یا بوکه

زده یا رغبت بر طعام ندانسته باشد و کسی که جمی در عضو دارد ایشان را باید

که حقنه ننهند و بدانکه شیافه که در جرم حقنه می بوند دان شیافه باید که از

طلا یا از اجساد دیگر باشد اگر از چوب یا از نی نیز یا از نی و یا از عاج و لیکن

بلکه نیز سرد است بیان طول شیافه او بدین تفصیل است اگر بچه یکساله

تا شش ساله را حقنه باید کرد شیافه او مقدار شش انگشت مطول باشد

و تا دوازده ساله مقدار هشت انگشت گیرد و اگر از دوازده سالی زیاده

تا هر چند که باشد شیافه دوازده انگشت ستانند و زیاده ازین نباید و سوراخ

شیافه که آن سر در مقعد می اندازد مقدار قد مونگ یا نخود یا تخم کنار خورد

باشد یعنی تا آنکه شش انگشتی است سوراخ او مقدار مونگ باشد و شیافه که

هشت انگشتی است سوراخ او مقدار نخود بود و شیافه که دوازده انگشتی است

سوراخ او مقدار تخم کنار خورد بود و شیافه برگرد مرغ و کلاه دوم

خرتو

خرگوش باشد و مقدار سبلای آن در یک جانب بمقدار انگشت نرم ریقی
بود و در جانب دوم مقدار قد انگشت چوز در ریقی باشد و سوراخ
نلچه باید که به مرغن و مصفا باشد و سر نلچه که جانب او سبطر او بست دود
لنگوره مثال حلقه به پیوندند و مقام حلقه مذکور از جانب سر سبطر که چهارم
حصه از جمله نلچه بوده باشد به بندد و بعد از آن چرم حقنه را که از راهو یا از
خوکه یا از کله و میش گرفته باشند و اگر احیاناً چرم قضیب این جانوران
که جهت حقنه گفته شد یافته نشود در آنجا باید که از چرم دیگر که بسیار نرم
و مصفا باشد بطابق صورت کدو بیارایند و آن چرم را در هر دو حلقه عرف
لنگوره مذکور بخت و استوار بندند و بعد آنکه در قواعد او ترتیب سوراخ
نلچه بسیار نرم مرغن گیرند و طولانی او را زیاده از هشت انگشت نگیرند و
[illegible] بقدر مونک باشد و نلچه او از استخوان بازو لیده پرنده میکنند
فایده این انست که چشم فربه گردد و رنگ روی نمودار گردد و قوت
پدیا و قوت باه زیاده تر میشود و بسیار امراض وجود بر طرف و مندفع گردند
دع مقول می یابد و باید فهمید که در هوای در هوای البنت رت یا
سردرت یا در روز حقنه باید کرد آن حقنه از روغن باشد و اگر هوای

گر بلغم زیادت یا پر حرارت یا سودا باشد و انباس بکنند اما باید پرهیز از
قواعد حقنه مریض را روغن بسیار نکرده باشند که بهوش می آرد
و در بین عمل اگر وزن ادویه کم بگیرد عمل بوافقی نمی‌شود و اگر
زیاده می‌گیرد اختیار و بیقراری پیدا آید در ضابطه انباس وزن اعلی
شش پل و میانه سه پل و وزن کوچک یکم پل بکار برد زنجبیل
و نمک سنگ سائیده و باریک کرده در روغن که در حقنه دهند چهار پرد
و وزن چوزن اگر اعلی است شش ماشه و میانه چهار ماشه و کوچک
دو ماشه مگر آنکه بعد از استعمال دادن چون هفت شب گذشته باشند
و مریض را قوت پیدا شده باشد طعام خورانیدن و بر چهارپای فراخ
به پهلوی چپ خسپانند اما پیش از پیش او را تیل مالش کرده و از آب
گرم تاب داده و طعام خورانیده و قدری راه چلانیده و حدث را الکه
کردانیده باشند بعد از آن او را حقنه دهند طریقش آنست که چون ز
او را به پهلوی چپ خسپانیده باشند و پای چپ او را دراز کند و پای راست
او کرد آرد و مقعد او را خوب نرم و صفا کرده نلچه حقنه در دهن مقعد پیش
داخل کند و دهن چرم بسته را از لیکواه تنچه بسته ریسمانش کرده

علیم باشد و در خریطه حقنه روغن باشد حلم را باید که دل خود استحکام
در رشته باشد و ترسی ناخورده خریطه حقنه را از دست نمالد و تحت کند
بطریق که تمام روغن حقنه در درون شکم مریض تواند رسید و مریض را
باید که در هنگام حقنه دادن تا مدتی که سه انگشتک زنند از سرفه
و از خمیازه و از جنبش پرهیز نماید چون از این مدت فارغ شود او را
نیکو جنبانیده مطول سازد و هر دو کف پای او را بر داشته جانب
آسمان کند بطریق بطریقی که سرین او از جای خود برخاسته جانب
بالا متل ... باشد تا مدتی که صد حرف از زبان رانند تا آن مدت
... هزار دو سه دستک در هر دو کف پای او و در زانو او باهستگی
زنند بعد از آن بگذارند و پاشنه او را بر داشته همچنان کنند
... و بوجه احسن جنبانند چون غایط و باد با روغن بر طرف
افتد و هیچ علت دیگر پیدا نشود باید دانست که خوب است
چون روغن بروی افتد دیوقت شام اگر او را گرسنه باشد غذا سبک
خوردن دهد و اگر تشنه باشد آب نیم گرم بدهد و چون آب گشنیز

چون تحلیل نپذیرد بدهد که این دافعه اسینه است روغن را بیرون میآورد
رانده و این قاعده احقنه که گفته شد تا شش مرتبه یا هفت مرتبه
و یا هشت مرتبه یا نه کرت بدهد زیاده ازین نکنند و چون فارغ شود
زروه کنند تا آنکه اگر در دادن آناسن هر مرتبه که روغن خالص بیرون
آید اورا آناسن اندکه اندکه می داده باشد اگر روغن خالص از شکم
بیرون نیفتاده باشد ولکوشت ناصفاییده علامت اینست که اعضای
سست شوند و بری شکم پدید آید و مقام بکوانسه که آن تر شود
در آنجا علاج اینست که زروه او را بدهند و ادویه نیز سخت دارند
زروه نکنند یا آنکه که هفته از ادویه لینه در مقعد نشی رانند چنانچه
که باد جاری باشد یا غایط مخلوط بیرون افتد یا استعمال سحب دهد
و یا آناسن در بینی دهد که آن روغن در شکم قایم نماند و اگر داند
علت دیگر پیدا شده است و طبع مریض حکم کرده است و روغن
بیرون نیامده است در بیرون آوردن روغن کوشش نکنند که آن

روغن

روغن از طبع خنک او هیچ نقصان نشود اندک کرد اگر دیر تا بدست
یک شانزده روغن بیرون نیفتاده باشد او را باید که اشتهالی
بدهند و شود هیچ بکند که روده ست گلوی و بد انجر و کر نخود
بهارنگی و بانسه و کاه کند هیل و ستاور تنی و بیا بانسه و کواجونجی
کرول کلانخ گویند هر یکی یک پل بگیرد و جو د ماش و
اسی و کنار و کلهتی هر یکی یک سیر بست هم وزن این جمله ادویه جوشانده
کرده بگیرد یعنی وزن روغن یک ادهک هر چهار گونه باشد و
جوشانده را بجای کلک یک یک پل مسحوق ساخته اندازد
و جوش بدهد چون روغن تیل تیل باقی ماند بستاند و از ان
اینا سحی دهد همگی امراض باد دفع شوند الحقیقه بوجه احسن
در عمل نیاورده باشد از خطای او شست و هفت مرض که تفصیل
جمله آن در کتاب سسرت بیان نموده است بیدا گویند قواعد
پرهیز در این عمل چنانچه که در ضابطه روغن نوشیدن گفته است

وزرا انجا باد نوذه بکند که یک جلم دارد **فصل ششم در بیان**
قواعد نزوه که از جمله حقنه است واورا در زبان هندی نزوه
استهابن نیز می گویند یعنی انکه که دوکه و دیهات را از هرجا
کشیده بمقام خود می ارد و وزن ادویه نزوه سه درجه است
یکی کلان دوم میانه سیوم کوچک انکه کلان است یک سیر است
پاو و بالا وانکه میانه است یک سیر و کوچک را سه کوده
بدانکه هر شخصی که بسیار ضعیف باشد یا بلغم بسیار جمع باشد یا سینه اش
ترقیده باشد یا لاغر است یا بزرگ شکم یا قی یا بلهک یا بواسیر یا جوع
دارد یا سرفه و دمه دارد یا مرض مقعد و امانس یا انیب زیاد
برص یا بوچکا یا پرمیو در خود دارد و کسی که زهر خورده باشد یا حومهدی
است وانکه زن حامله است اینها را هرگز استهابن نکنند
که خطر است وانکه لایق استهابن هستند اینست بادی

داروها دیگر باد رکستی و بیتی صفراوی و بهبوت ارنده نشسته ولی که عرقی
شکم و امراض دیگر درشته باشد و یا سنگ مثانه یا موتر کرچنه یا اند
برده با حقه دارد و عورت محیض و عند آکنی و بر میوه که بغیر از ده هو
بر میوه باشد و نوبا و اهل بیتی و هر دردکه ایشان را نزده بکنند که موافقت
خواهد آورد بجز آنکه هر احدی را که نزده باید کرد اولا باید دنول و
غایطه حقه دور کرده باشد و مرغن شده تا بیک گرفته باشد از زمان طعام
خورده بیز وقت میانه روز در اندرون خانه که باد دخل نباید
بطریقی نزده بکنند چون فارغ شود مریض را دو زانو تا مدت دو ساعت
بنشانند آنچه ادویه بروغن نزده در شکم است از راه مقعد بیرون
گرفته اگر بیرون نیامده باشد او را استعمال داده بیرون ارند اما استعمال
نطه نزده بکنند بعض ادویه استعمال ارنده در قواعد نزده انداخته
بجلاندران انیست بول زرشتی نمک سنگ ازین ادویه در نزده
انداخته بدهد و آنچه مرغن و باقی در شکم مانده است بیرون خواهد
آورد ولی را که نزده کار کرده باشد وجودش سنگ تر گردد و علامت

کسی را که زرده نیک کار کننده باشد اینست بول و اسهال اسنه
اندر زند و غایط بول و باد بسیار بیرون رفته باشد و امراض بول
پدید اید و تا عقل خون کننده تا تر باشد شنده ماند و رغبت
بر طعام نیارد و اگر نیک کار کننده باشد همه اعضای تن بش
یابند و دل بجوشش گراید و روی دست و پای مرغن شوند و امراض
باد دفع شوند و زرده را یک بار یا دو بار یا سه بار تا جبارت در
عمل دارد یعنی المرض باد دارد از روغن یک مرتبه دهد از کعب تلخه
دارد از شیر دو مرتبه دهد از زحمت بلغم دارد از جوشاب ادویه تلخ
یا از بول تلخ و از شیره تلخ دیگر سه مرتبه دهد بعد ازان طعام خوراند
اما بس دهد لیکن کسی که نازک بدن یا ضعیف تر در سن یا بل صغیر
باشد اورا زرده نرم تر دهد از ادویه سخت ندهد که از حجاب دماغ
خواهد گرفت باید که اول ادویه خارج کنند میان دو کپه درد دهد و
بعد ازان ادویه که دو کپه را بیرون تواند آورد دهد بعد ازان ادویه قوت
دهد این هر سه بست موافق ترتیب درد هیں چنانچه میگوید

تم

الحم هیدا نجر مهلی هبل دراز نمک سنگ مسحوق هوه ببزاین
دو لکهه را از جای برمیکند نوعدیکر بادیان مهلی هبل دراز اهند رجو
همراه سرکهه هندی یا بول ماکه کاو بدهد این نسخه دولکهه را می تواند که
راند نوعدیکر بهول بهتک مهلی نمک ریوت همراه تریا که کاو
بدهد که این نسخه قوت بخش است بوزنکه ادزیه که صفا کننده الانس
وجود اند از ابلجا کرده جون آب بکرد و دروغ دردن و نمک سیاک
یار کرده و از کفچه چندان بجالد که کف برآید از ادرجوم حقنه کرده
و اندرختهٔ بط بطه زده در دهد که این را لود هن زده کویند
دیکر جون آب زهبله و بول ماکه کاو و انکبین و کهار ملجا مخلوط
سازد و جوزن [illegible] نیز بار کرده اند بطریق سابق بدهد
بی را پکهن بیت کویند یعنی زبه ها از اغ میتوانند ساخت چنانچه
جاروب رفتن خانها که در خانه میدهند همچنان در صفا کردانیدن
تمام وجود این نسخه است برای بند بها جون آب ز ادویه ها
لوت ازنده بکیرد و مسحوق از اهولکن انداز دو شیره کوشت در روغن

نیز انداخته بست بکهند این را بر بلهی بست نامند که این نسخه نوشت
کمال بخشد به چهل بست هبر و نازکی و سنگ پستان و سبل و دیه
و زنجبیل در شیر بهم کلایده و مخلوط کرده اند و شهد نیز انداخته بطریقی
که ذکر آن در دهند و وزن این بست دوازده پل است این را
بچهل بست گویند در آرخوتی گوسفند یا آهو یا حمل نیز میتواند کرد نوعدیگر
نمک سنگ چهار ماشه و شهد دو پرست و سه پرست روغن یکجا
کرده مخلوط سازد و سحوق چهار پرست اندازد و چوب
چهار پرست نیز اندازد و خوب با آتش داده در زده بدهد
بدانکه وزن شهد و روغن در ضماد یلا زده اینست اگر علت باد باشد
شهد بوزن چهار پل و روغن شش پل بدهد اگر زحمت بلغم باشد
شهد چهار پل روغن سه پل بدهد و اگر امراض بلغم است شهد
شش پل و روغن چهار پل بدهد سد هو تیلک جوشانده ادویه
و شهد و تیل برابر هشت پل بگیرد و بادیان نیم پل و نمک سنگ
نیم پل یکجا کرده و از کفچه مالیده در حقنه کرده بدهند بمهو تیلک نام

میدکوله

بیدوکونه ودرد پهلو وبر میو واد ولا وبهق ودیگر روک تنکم دفع شوند
ورنک چهره نموداز کردد ورنش جمیع فزاوان کردد وهاضم بست و
روت پیدا می اید **جانی بست** شهد وروغن وشیر وتیل یک یک بر برب
بگیرد وهمه بهم ونمک سنک چهار چهار تانک بستانند بطریق ماسبق
بپزد اتش جمیع می افروزد جانی بست نام است **رسی بست**
چون اب بیخ بیدانجیر والکین وتیل ونمک سنک مخلوط کنند وبه
اهل دراز بیزد اندازد **سده بست** چون اب بیخ مول وروغن
تیل وبهل درار وشهد ونمک سنک ومهلتی این جمله یکجا کرده
بطریق مذکور بدهد اگر صاحب غسل افتد غسل از اب گرم بکند
لیکن در روز خواب نکند وحیدان نخورد وطعام بدهضم ماند وغذای
پرهیز موافق ضابطه چنانچه که درعمل نوشیدن روغن گفته است
بجای ارد تا اینجا بتفصیل زده گفته است

در بیان اوزبست انیت که نسخه درراه قیت ایند اخته

عمل می کند درمانزاد بهر در اندام نهانا انداخته دردفع امراض

حیض را مثل آن مسهل و درازی تحیه این دوازده انگشت
است و تور احسن مقدار سر نیف و وزن او چه دو گرکه
تا نیک بل باشد و اگر حقنه کنند نیز روا است و هر چیز خصائل عمل
معروف نه بود معقول نه بر داخته شد **فصل هفتم در بیان ناک**
بغی مراد دوائیه که از بینی درسانند او را تا سر نا مندوان دو گونه است
یکی استعمال که ریحان کوبند دوم بر نگین که قوت پاه بیدار ارد
بدانکه اگر در دفع امراض بلغم بکار برد باید که بوقت صبح درسانند
اگر در دفع زحمت تحمه بکار برد بوقت میانه روز بر کنند و در دفع علت
باد بوقت شام و اگر امتلا زیاده باشد در شب به نیز برد و نیز باید
فهمید یکی که شخصی که طعام خورده باشد و در روزی که او حقنه داده
را که بلغم تیز غلبه آورده باشد و آنکس که زهر خورده است با زن
حامله است با طعام نیکو هضم نشده است یا حقنه داده اند

یاد

یا روغن خورانیده اند یا اسرب نوشانیده اند ولی که عفیه خورده
یا لوله در دل پیچیده باشد یا زنده یا ضعیف یا خورد کرده است
یا عمل کرده است یا جازم غسل استقه و یا یک راه از جمله چهار پس
رانده باشد این ها را ناسور هرگز نه بهرد و ناسور رنجش اگر باید داد
از روغن بیل سخت باشد بهر بار از ادویه سخت یا از ارس گوشت
ناسور بستانند و مقدار وزن او سه گونه است یکی کلان دوم میانه
سیوم کوچک انکه کلان است هشت هشت قطره و میانه شش شش قطره
و کوچک چهار چهار قطره هر روز در بینی اندازد و تفصیل اوزان ادویه
رنش اینست که انچه ادویه ناسور باشد وزن آن دو دانگ است و اگر
از انگوزه باید انداخت یک جو اندازند و چون نمک نشک باید امیخت زیاده
از یک دانه نه اندازد و شربت تا یکسه بار زرداب اگر باید امیخت
سه یک اندازد و اگر چیزی شیرین مثل مصری و شهد وغیره باید انداخت
چندان یک یک اندازد و رنجش نام ناسور نیز دو نوع است یکی را
اسعد گویند و دوم را پرچمی این هر دو قواعد ناسور در دو...

سر موافقت دارد و جمله انچه که انست که ادویه سخت عرف نجفی
گرفته مسحوق سازند ازان در بار چه لسته نیه اورا کشیده در
بینی اندازد و تفصیل بر این همین است که در طلا با جنس ان کنند
تنخه راس گردانند و دهنش در هر دو جانب گشاده بود و چون
ادویه در جوف ان بر کرده کو وزنش یک کول باشد

حکیم را نشاید که از قوت دم و دهن خود در بینی مریض بدهد

این قواعد در دفع امراضی که از گردن بالا باشند و امراضی
تنفج و سوء هضمی و نا رغبتی طعام و جاری شدن بینی و درد سر
بینس و اماس و مصروع و زحمت کلوی بهتر و اولیتر است و
بدانکه که کسی را که ترسنده دل یا مردم نازک بدن یا لاغری تن
یا عورت است اینها را ناس قوت بخش

قوت بخش

ن جنس بود و در دفع امراض گلوی و سنیات و تب دیرینه و کرم او بید نام
ن بود که معتدل بود ... تخفیف را که دو کهنه بسیار غالب آمده باشد و یا بیهوشی
بسیار بلا اندازد و را بر دهند نام ناس بود که این ناس خیلی سخت تر است مردم بیهوش را
بهوش می آرد و علاج این است قند سیاه و زنجبیل سائیده در بینی بشانند ایضا فلفل دراز
نمک از آب سائیده در بینی گیرد امراض چشم و گوش و بینی و سر و قفا و زنخ و گلوی
بازو و لثت دفع شوند ایضا پوست درخت مهوه و فلفل دراز و وج و مورچ
نمک از آب گرم سائیده در بینی بشانند بهوش و باد بفرو دفع و مدهوشی
بنده اخلاط فرو نشیند ایضا نمک و مویز سفید در سرکه و کوتاه از بول
گوسفند سائیده در بینی بشانند بند را دفع شود ایضا زهره ماهی روهی و مویز
وج و کانیل هیچ را از تلخه ماهی مذکور بسفته دهد و در بینی بشانند مردم بیهوش
را بهوش آرد و بیان ... نام ناس که قوت از بدست نیرو دو گونه
است یکی را مرش و دوم را ... مرش گویند و آنکه وزن مرش نام ناس
نه نوع است یکی کلان دوم میانه سیوم کوچک آنکه کلان است هشت تانک
وانکه میانه است چهار تانک و آنکه کوچک است یک تانک بکار برد اما این
... که گفته شد در یک سوراخ بینی اندازد حکیم را باید که غلبه و کمه را در

در مد نظر داشته در دفع زحمت صداع از این ناس بعد از یک یا دو روز
یا پنج روز یا هفت روز بدهند بداکه در دفع امراض ... و رکت حی بر سر
بدهند و اگر زکام که غلبه بسیار باشد در همین ناس بدهند و اگر حی باشد بر
نام ناس بدهند بداکه بر نکتی نام ناس در دفع امراض سر و بینی و چشم و درد
سر و دندان و کم قوتی و مرض قفا و بازو و دوش و گوش و باد و تلخه و ملهم رود که
و موی که بی هنگام سفید رو شده باشند بهتر است و موافق است لیکن همراه
روغن یا همراه شیر همین ناس بستانند چنانچه مثل است زعفران در روغن
کرده همراه مصری و شیر بباید ناس دهند امراض باد دفع شود و درد ابرو
شقیقه و مرض چشم و زحمت گوش و علت سر و سوزجا ورت و درد نیم سر
مستقل باشند دفع شوند همراه روغن نیت نارای نام و یا همراه روغن تیل ملکناد
همراه روغن دیگر که مستقل باشد بگیرد بداند در دفع بلغم و باد ناس از جمیل موافق
و اگر باد خالص باشد از بانگتر است در دفع تلخه همراه مجاد روغن بهتر باشد
ماش دگوبج ور الیت دگهر استی و بید الخر دکند هن گاه و اسکند یکجا کرده
چهتا کنند وانگوزه و شهد با نداز دو شیر گرم کرده در بینی چکانند بجا کاهش

بجا کاهش

بات که یازده بود دارو و جبار ستیه وا [illegible] ه دفع شود بر انکه وزن
ره برت ناس نام ناسی هست که انکشت [illegible] را در روغن غرق کرده بر آرد
ل انکشت قطیل کرده [illegible] دو قطیل در سوراخ بینی بچکاند و هشت قطیل را
بان نامیشود و چهار هنگام در دادن این ناس معین است یکی بوقت طلوع
ب دوم بعد از فراغ مسواک سیوم بوقت عازم روانه شدن چهارم بعد از
ور جنس گشتی پنجم از راه رفتن که بمنزل رسد ششم بعد از حجامه کردن هفتم
بعد از بول انداختن هشتم بعد از غایط لند اشتن نهم بعد از سرمه کردن دهم
بعد از مضمضه کردن یازدهم بعد از خالط طعام دوازدهم بعد از خواب
برخاستن سیزدهم بعد از قی کردن چهاردهم بوقت غروب آفتاب مریض را باید
که چون قطیل در بینی انداز قوت دم بخود بالا کشد بحدی که چیزی از آن در دهن آید
آنچه در حلق آمد باشد او را از گلو فرو نبرد بلکه بیرون اندازد کن نیک کم
قوت یا ضعیف تن یا بخورد که با تشنه یا کهه روی گشته ناهار این ناس خلل
واقع است که هیچ خلل به نمی تواند اور دو فایده این است که تمام امراض
که از گلو بالا هستند دفع شوند و موی سیاه و سفید گرداند و در تمام حواس قوت افزاید
چنانچه [illegible] بلیه و بیت و کهنا ره بلیه و سنگ [illegible] ن و تکان [illegible]

جدا گانه تیل نکنند وان تیل در بینی چکانند موی سیاه سفید شوند و
قواعد گرفتن نبض به این طریقست که در مقامی که باد دخل نتواند یا
نکاه مریض را سوا کنانیدن و از هجوم یاران تحصیل نشستن خواهد امد
فارغ کنانیدن نخسپانند و قدری سر مریض را پایین فرود دارد و دست و پا
دراز کند و چشمانش را از پارچه باریک بپوشند بعد ازان نوک بینی را
بالا کرده حکیم را باید که در سوراخ بینی بچکانند و انچه خواهد چکانند آ
در صدف طلا یا نقره یا برگ مصفا انداخته بده یا در پارچه پوچه وا
و حاذق را باید که و رو دادن ناشتی درست خود نگاهدارند و دل خود قوی کنند و
باید در ان هنگام غصه و خشم در دل نکنند و سخن بر زبان نرانند و خنده نکنند و
طلای یاقوت حک در بون نکنند و ازین ضوابط ادویه اندرونی را که را غذ
باشد مانع بود اگر ازین قاعده خطا نکرده باشند یقین که ادویه د
نخواهد رفت و چون ادویه در مقام استخوان حلوی که ادراج
حلقوم تا معده برسد نکرار ازین ضوابط ادویه اندرونی را که رغذ
بیرون باشد مانع بود اگر ازین قاعده خطا نکرده باشد یقین که ادویه در معده
نخواهد رفت و چون ادویه در مقام استخوان حلوی که ادراج حلقوم تا معده

ال

بسیار باید که پانزده انگشت زنند هم در آن مقام بدارد و باز دو را از راه دهن
زده بر حوض اندازند اما تف کج نکنند به هیچ وجه راست نگاه دیده و در بیت
ندر ده بار زند باید که در وقت نفس گرفتن دل خود را قوی دارد و خشم
بلند زند باید که صد انگشت تواتر زنند و درانه شده بر چهار پایی بنشیند بعد از آن
سوم بیان کنند بدانکه هر گاه که ضوابط پاس نوبه اخیر در عمل آیده باشد علامت
اینست که وجود سبک نماید و دل خوشی پذیرد و حواس مصفا گردد و در دفع هر علتی
شده باشد منتفع گردد و دماغ بسیار فراخ شود و اگر از ضوابط اقل
شده باشد علامتش اینست که خارش پیدا آید و در پیشانی سرخی نمودار گردد
وجود گران شود و سوراخ حواس گرانی پذیرد و بلغم بیرون آید و اگر از
حد زیاده در عمل آیده باشد علامتش آنست که مغز سر بیرون افتد
باد بسیار بود و حواس را پریشانی و بی آرامی روی نماید اما پس شود
بدانکه در دفع ضوابط اقل علاجهای دافع باد کنند و اگر زیاده شده باشد
در انجا علاج دافع بلغم نماید و اگر موافق شده باشد روغن در بینی چکانند و اگر
بسیار مرتکب شده باشد علامت آن باشد که بلغم بیرون افتد و سر گران
شده و پس از مزاج خود متغیر شوند در انجا علاج آنست که عمل روح به جنب بجا آرد

وعلتکه تا پیر شش سروبت برادی باشد بجوید بر آنکه قواعد و ضوابط آن
هم را هم حقیقة وانباس و دستور ناس آین پنج ضوابط را منشیان صاحب
و حاذقان اهل علت در قلم آورده معروف عالم گردانیده است هر که در بیان
بی روی کند از تشویش امراض متوجه الی در امان باشد فصل هشتم در بیان
در بیان قاعده حموم یافتن و آن نشش گونه است یکی بسحن دوم برنگ
سیوم ایجن چهارم کاسه ری پنجم باف ششم برن دهوین هفتم سمن است
نوع ست یکی نمده دوم برالوکب دانکه برنکی است نیز بردو انواع است
اسینن دوم برد دانکه برجی است نیز بر دو نوع است یکی دودهن دوم تجنیو
هرکسی که از راه رفتن مانده شده باشد یا ترسنده دل یا غم زده و سوخته
یا حقنه گرفته یا اسهال انداخته باشد و یا بیداری شب کرده باشد و
تشنه یا سوزش یافته دکام و گلو کسی که خشک میشود واد در رویکه
بر میوی و یا بزرو که دکسی که درد سر یا بر بت شلم زایدقی یا زخم
دانسته باشد و زن حامله و مردم کم قوت و خشک وجود و تر و یا شهید یا
و یا ماهی یا اسوار زین خورده باشد و نحیف ضعیف تن ولاغری باشد
و یا خوردک صغیر یا ضعیف خورد سال را حموم باید

خطائی بی آرد باید که عمل را موافق ضابطه بکار آرد اگر زیاده کرده باشد
وقت را که معین ست از دست داده باشد در انجا امراض
پیدا خواهد شد علامتش اینست که روغن بنوشانند و پاس درینی
بندد سر به درد چشم گشته و یا بهو بیهه به چشم بندد از حرارت گرمی آن
آرام پذیرد و اگر خواهد که بهوم تا آن بافتن تمام ترقی آرد بهتر ازین
برای ذیل بدهد روغن زرد شیره بنیلکر داکه منقه شیر ماده گاو حری
[illegible] زلال سر سن شیرین شخصی که از دوازده سال زیاده تا هشتاد
سال او را این ضوابط درخور است و اگر این عمل موافق ضوابط
کار کرده باشد علامتش اینست که سرفه و دمه و سیس و درد قفا
و درد زنخ و دمه و سر و امراض باد و بلغم دفع شوند و اگر مداومت نماید حواس
[illegible] نورانی و بسیار [illegible] صفا و صفا کردند و دل بار حمت گراید و آواز دل او نیز
برون آید [illegible] استحکامی پدید آید و بیخ دندان را قوت افزاید
و بروت مستحکم گردد و بوی بد از دهن برود و تفصیل [illegible] و حقنه [illegible]
بان [illegible] مقصد درست که [illegible] او را سه پارچه بطریق قلب بندی
[illegible] بلاد [illegible] و هر یک گاو دوم در مرتبه خود باشند و بعضی او را [illegible]

انگشت بود زیاده نبود و سوراخش مانند دانه غله لوبیه بود و

که در قاعده شخن نام دهوم بان گلی مسلیه طولانه چهل انگشت باشد و در جرول

دهو بان مقدار سی دو انگشت بگیرد و در بحن معقد نسبت چهار انگشت بلند

و در کاس باری شانزده انگشت و در بافنه ده انگشت نستانند و د

دهوم سیزده انگشت و طول بود او لبلابش مانند تخم کنا باشد و سوراخش

مانند دانه کلیتی بود چه آنکه از هر دو دیه دهوم بان گرفتن لازم ست آنرا صحیح

کنند و خیش بمقدار دوازده انگشت مطول گرفته او را الرب کنند و

یک گرگه باشد و او را در سایه خشک کنند چون خوب خشک شود خس

بسبک و سستی در کشد و آن ادویه صورت جنس جدا کرده بگیرد و در روغن غرق

بنبارد و دیگر سر او را مانند تسمه بسوزند و در جوف نی مذکور بنهند و از دم دهن

را بکشد و بگذارد و یا از راه بینی در کشد و از دهن بگذارد

که دو سر آنه کلال لب بلب محکم ببندد و ادویه را سحق کرده بر سر آنه انداز

یک اخگر نهاده لب او استوار کنند و در جوف آن قبل از این یک سوراخ کرده باشند

نی را در آن سوراخ داخل کرده دود آتش در کشد در شخن نام دهوم بان از

دود بگیرد و در مرد نام دهوام از زرال مرغن کرده در کشند و در

بطرس

دایه بجنین بگیرد و دود صواله کاسه هاری از کتانی و از موم بگیرند و در باقی نام
دوم از زر... و امثال آن دود بکنند و دود که در خانه جهت دفع اعراض اطفال
اطفال میکنند این است برطاوس برگ سپند و تخم کتانی و موم
انگوزه و قیا [illegible] و پنبه دانه و موی گوسفند و پوست مار و رید گربه
و دندان فیل [illegible] یکجا کرده از روغن بیامیزد و در خانه دود بکنند اعراض
اطفال و آسیب دیو و پری و تب منقطع گردد نام این را ابراجبت و بهوپ
گویند و قواعد بپرهیزد تا بپرهیز آنچه که در علم [illegible] رحیم نام کونه شده است
دوران اطفال ترد [illegible] از دهات یا از پل یا از نی نیزه باید کرد

فصل نهم در بیان مضمضه و آن دو گونه است یکی مضمضه قایم دوم
مضمضه ناقایم آنکه قایم است او را در زبان هندوی کنده کویند معنیش
آنست که آب یا چیزی در دهن چندان بگیرد که از قوت رخساره نتواند
جنبید و دوم [illegible] ناقایم است او را اکول کره نامند یعنی آب بمقداری بگیرد
که او را اندرون دهن تواند جنبید و راست کرد و آن هر یکی چهار چهار نوع است
یکی اسنیدک یعنی چرب دوم شمن یعنی قوت آرنده سیوم سودهن یعنی ضعف
[illegible] روپین یعنی جلا دهنده بدانکه اسنیهن نام مضمضه در دفع امراض

باهم سرشت و آن از رقه جرخن و کرم بد بهد و سمن نام در دفع بلغم بدن

و از کهنه شیرین و سود بکار برد که موافقت آرد و سود هن نام

مضمضه در دفع بلغم بدهد و اودلیش تلخ و ترش و ملح و بسیار

گرم باشد و دوین نام ده دفع علت و بغل بدهد از شیر رسوب

و نکت و شیرین و تلخ و گرم بدهد و نیز کیا که را اگر از کلک

بکنند بر جاست و اگر در شیشه جوزهن انداختن ممکن گفته باشد

باید که سالم از دو تا یک نه اندازد و وزن مسحوق یک کرکند

خردی که قدم خود را از پنج سال یکی سر دان نهاده باشد و را این

تا مدت هشتاد سال بهتر است و باید که در وقت آغاز این

بطریق راست بنشیند و کج و نگون نشود و پیش از بیع عمل بتابی

در خانه خود را از آتش دوری تاب داده باشد آن سه گرد

مضمضه بکنند یا پنج کرت یا هفت کرت زیاده نکنند و مدت

نگاه داشتن این در دهن تا بمقداری است که خون داند که بلغم در دهن

این است و در دفع هر علتی که گرفته است آن علت از غلبه خود درد

نشسته باشند یا آنکه آن از راه چشم و بینی جاری باشد تا ازین زمان باید که ...

چنانچه

۱۴۹۱۰

جائکه سبل است ایضا کنجد را سحق کرده شیره او بکشند با شیر ماده گاو مخلوط سازد این
...نین است ایضا کنجد و گل نیلوفر و روغن زرد معمری و شیر ماده گاو این همه را
...کرده مضمضه کند سوزش برطرف شود دهن مصفا تر گردد و بوی خرکی برود ایضا
...شهد مضمضه عرق گشنی کند دکهه بکند رنگ روی بهتر شود و سوزش برود و تشنگی فرو نشیند
ایضا کهار و نبات و ... یکجا کنند و خواه روغن با شیر ماده گاو یکجا کرده کند دکهه
...سستی دندان دفع شود ایضا و اگر از تیل و نمک نکنند همین حکم دارد دواز
...سرکه هندی یعنی کانجی بکنند خشکی دهن و بی مزگی زبان دفع شود ایضا
...نمک و برگ توته و جوز ول و ادرکهه از این جمله مضمضه کنند در دفع امراض بلغم بهتر
باشد ایضا تر پهله و شهد یکجا کرده مضمضه کنند بلغم و رکت دور شود ایضا
...علت کلوی و تر پهله و داکهه منقعه و برگ چنبلی و جوانه همه را در آب جوشانیده
...شتاب بگردد و شش حصه از آن شهد باید کنند چون سرد شود از آن مضمضه کنند
...خشکی دهن که از ... شده باشد دفع گردد بدانکه از بهر ادویه که مضمضه کردن
...باشد باید که کرات از همان ادویه بسیار کرده باشد و قواعد گول اه امت
...زعفران از بجوره بگرد نمک و مویز یکجا کنند و از این نسخه گول که بکنند
...بگشاید و رغبت بر طعام پدید آید و ضابطه برسان که هم از

قبایل کوفی ترهٔ سبب اینست و آن نیز بر سه گونه است یکی از محروق نی کنند دو
از اهلیله سیوم از جوز [illegible] یعنی ادویه که بر سر انگشت گرفته بمالند از [illegible] تا
نا مسند چنانچه نقش است کوفته و دار هلد و بقم حرف منجیه و باد هیره و تلحذ
یعنی لیلی و زرچوب [illegible] پیل و مشک لوه یکی را سائیده جوراش بکنند و این
بر جا ارد خون دندان و درد دندان و اماس آن [illegible] شود بر آنکه این
عمل اقل شده باشد علامتش آنست که بلغم زیاده شود و [illegible] زبان [illegible]
نشود [illegible] رغبتی طعام پیدا شود و اگر از ضوابط تر آید در عمل آمده باشد
آنست که تلخی دهان شود و اماس و سستی کم آید و جوع پیدا آید و اگر موافق
در عمل آمده کارگر شده باشد علامت اینست که زحمت برود و دل خوش
شود و دهن صفا کرده و سبک نماید و حواس مرور شوند .

فصل دوم در بیان سبب کردن و آن سه نوع است یکی دو کم که غلبه اخلاط
فرو نشاند دوم بلکه هر گز زهر جانور و ادویه و اماس [illegible] ساز سیوم
که رنگ جسم نمودار و خوش آیند کرداند و مقدار سبب آنقدر است که چهار
حصه از گره انگشت سر [illegible] یا سیوم حصه یا نصف [illegible] و این [illegible]
تا بگرت در رساند بر آنکه اگر سبب خشک کرده فرو دارد [illegible]

سبب را خیک شده باشد که زود آزار دو انکه دوکی هر سبب اتیسا
بور لواد و دبودار و زنجبیل و سرشف دستهٔ همه یکجا کرده از آن کابجی بساید
نحت کند تا اس زهر حقابی که باشد نزطرف گردد ایضا پوست و رد جت
ل هلیلی و نکه و طرخون و للابجی حرزید و جهند و زرجوب و دار حقلبه و کوهته
ز بالا هلیلی را باریک کرده و در پنجم حصه روغن زدم روغن سازد و از آب
ت کند برب ترخ و علکه زهر و ستبو ملک روک اماس و دنبل سخت دفع گردد
رابلد بام ست علاج اماس که از بهلاوه شده باشد بیار و نیز گوسفند و گنجد
سکه تا باریک کرده سب کند اماس بهلاوه نرود علاج گل سیاه و گنجد
بساییده سخت کند هلیل خلکم دارد علاج تا اماس جا نوزنیش دار مثل نبوز
زه بیار و گل هاری عرف ملانکها و اشتیش و تو بنزبی و توری و تخنم از آب
گشنیز بساییده سخت کند زهر جانور نیش دار برود دوا انکه بر بینه نام
ست امینت جوب بحرخون و جوب بقم و لود و کوتهه و بهول
رنگ و نو باده برد عدس همه را بساییده و باریک کرده سخت
کند بهتر گردد و رنگ چهره نود رو روشن شود ایضا پوست بجوره و روغن
سنا و رزه سرگین ماده گاو همه را یکجا کرده سخت کنند بهتر و خوب تر جوانه
رنگ چهره مصفا گردد ایضا لود و گشنیز و دیج همه را یکجا کرده

ریسمان کنند خارجهی که در مقام جوانبی روئید بر ینک مل مبدل گردد واگر
کورجی و موریج سخت کنند همین حکم دارد واگر از زرنیخ و نمک
سب کنند حکم بالا دارد ایضاً پوست درخت ارجن و منجهه از شهد
خارجهی دفع شود و مسکه هم همین گونه است ایضاً سم اسپ سفید سوخته
از شیر اک و بلد یکجا کرده سخت کنند بهق دیرینه و خارجوانید برطرف گردد
برگهای درخت برگد رنگش زرد باشد و برگ [illegible] و چوب [illegible] خود
واگر زرقه و لود و هلدی را سائیده و باریک کرده سخت کنند خارجوانید و بهق
و بهق دفع گردد گچ سیاه کهه کوفته با رید مرغ و با بول مادگاو
سنت کنند اکهک نام مرض در زمان برود ار کهک او را گویند که [illegible]
جو جره از سختی سرما ترا شیده میشود ایضاً پوست درخت کهر و جامن و
نب همراه بول مادگاو سائیده لیپ کنند همین حکم دارد ایضاً
پوست کوده و نمکسنگ با بول مادگاو همین [illegible] ایضاً مغز
جوبچی و هلیلی و گوتهه و ماش و نمکسنگ از شهد سائیده لیپ کنند در
ایضاً خشایش از زیرگو سفید سائیده لیپ کنند ارکهک مرض نبود
تخم تنوغ و املهرا باریک کرده همراه شیر مادگاو سخت کنند وارن نام مرض
برود ایضاً ترکه برگ [illegible] لخت کنند [illegible] جزوه دفع شود ایضاً [illegible]

...ن علم دارد ایضاً بیخ کنو نسیمی همراه شیره بیلاوه سحق کنند و در سر ... بند باد
...ه برود ایضاً خار خشک و گل کنجد یک برد و در برابر هر دو شهد یکی کنند و در سر
...ب کنند موی در طول و سیاه شوند ایضاً عاج را سوخته سیاهی بگیرد با شیر گوسفند
...وت یکجا کرده سیب کنند موی بسیار دراز با انبوهی بسیار سر بکشند
هلیله و گل نیل ... آمله منقه و روغن کنجد و روغن دیگر یکجا کرده سیب
...باد خورده برود و موی محکم و دراز و سیاه شوند دیگر پوست و ناخن و موی و شاخ
...وان چهارپایان را گرفته خاکستر سازد و از روغن تیل ... سیب ... آسر
...ن بزی دراز شوند که در زیر پای افتد ایضاً سونش آهن و هلیله
...زهلیله و گل سیاه در شیره نیشکر انداخته تا مدت یکماه نگهدارد و بعد آن
...ب کنند موی سفید بر زیند و موی سیاه پیدا شوند و اگر در هنگام خواهید موی سفید
...انده باشند بموی سیاه مبدل شوند ایضاً ترهلیله و نیلی و سونش آهن و هلیله
...ملی را از بول بز شیر باید سحق کند موی سفید سیاه شوند ایضاً ترهلیله و سونش
آهن که تمهی بر بیت وزن باشد مخلوط ساخته در آوند آهن کرده در زیر زمین دفن
کرد تا مدت یکماه در انجا بگذارد بعد از آن همراه شیر گوسفند بر موی سفید مالیده
...بند و از بیرک سبید اخر بپوشد و در شب همچنان نگهدارد و صبح غسل کرده دور

دور کند همچنین تا سه روز سه کرت بکند موی سفید سیاه شوند علاج روی
چونه سنگ دو حصه و زرنیخ یکحصه و مینسل نیم حصه و نوشادر یکحصه از آب سابیده
موی دور شوند و اگر هفت کرت این عمل بکند مانند بر چو بیعق
زرنیخ دو تانک و چونه بوق ست تانک کهار پلاس ده تانک از آب بیخ
یا از آب بیخ اک هفت کرت لت سخت کند همچنین را بر طرف سر
ایضاً سوزن بهس و کسیس و پای برنگ و مینسل و کور و چین و نمک سیاه یکی
بسیت کند پس سفید و برص دفع شود دیگر بینوار و کوته و بلیل در آن
کرده نگه دارد بوقت حاجت با بول گو سفند سابیده ریت کند پس
ایضاً زرنیخ یک تانک و باکچی چار تانک همراه بول مادگاو بسایند و سخت
کند پس دفع شود ایضاً باکچی و هلد و لاکهه و دیوست و رخت الخیر و نیتی و بلیل
و هلیله و سونش این و کنجد سیاه همگی را باریک کرده از بول مادگاو
بسایند و سخت کند لوائی نام مرض دفع کند و درزمان بهتی برود ایضاً آمله
ودال وجو کهار از ذات کانجی بسایند و سخت کند لوائی نام مرض که در بدن باشد
بهتر شود رفع گردد ایضاً دار هلد و تخم ترب و زرنیخ و دلیو دار و برگ تنبول یک یک
یک گرکهه بگیرد و یک تانک چونه سنگ بار کند و یکجا کرده از آب سیب کند

قوله

براے بند نے شود ایضاً ہلیلہ نمک وگل نہزف گیرد و در سوت ایک ایک گرکہ
بگیرد و یکجا کرده ہزار آب سائیده سبب کنند امراض چشم انواع دفع گردد ایضاً رسوت
در گوتہ بسایید وکولی بندد بوقت حاجت سبب کنند خارشش و بانو دفع گردد
ایضاً تخم بینوار و بابچی و زعفران کنند وکوتہ دهر وده ہلد از روغن مادگاو سائیده
باریک سازد و سبب کنند خارش داد و وی جہاد دفع شود ایضاً دوب ہلیلہ و نمک سنگ
تخم بینوار و کیتهر کاہیک را از روغن مادگاو بسایید و سبب کنند خارش داد برود
ایضاً دوب و زرچوب ہر دو را بسائیده سبب کنند خارش و بانو و کرم
داد و بت تردّه برود ایضاً دوب و زرچوب ہر دو را سائیده سبب کنند
ایضاً زعفران و زرد چوب وکوتہ و تخم بینوار وکنید از روغن سبب کنند
داد و برص دفع شود ایضاً را اسنا وگل نیلوفر و چوب صندل سفید و ایلچی
دکهر ہستا ہمراه شیر و روغن سبب کنند بر بدن نام مرض که از باد پیدا شده باشد
بعدم رود ایضاً مر بال و چوب سرخ صندل و لود و خس وگل نیلوفر
ناگکیسر و ہلدی را یکجا کرده سخت کنند بر بدن نام مرض که از آتش شده
باشد دفع گردد ایضاً تر پہلہ و پدما کہہ و خس و چوب بقم و خرزہره
بیخ سر کنده و جوان سائیده سخت کنند بر بدن مذکور که از بلغم پیدا شده باشد

دیگر جتا مانسی وران دلو ذرهلتی وریکفا و مو تهری و گل نیلوفر و بجم گوله
و گل درخت سرس یکجا کرده سائیده لیپ کنند رکت باد دفع گردد اما روغن
که صد بار از آب شسته باشند درو مخلوط ساخته بکار برد دیگر امله
و روغن زرد بریان کنند و از هت سرکه هندوی بساید و در پیشانی
لیپ کنند خون که از سوراخ بینی جاری باشد باز بستد دیگر کوته
همراه روغن بیضه الخیر و کائفل سائیده لیپ کنند درد سر که از غلبه بات
دفع گردد دیگر گل مچکند همین حکم دارد دیگر دیودار و تکر و گوته
و جتا مانسی و زنجبیل از سرکه هندی بساید و قدری روغن یار کنند
درد بادی برطرف شود دیگر چوب صندل و خس و مهلتی و کهریتی
و ناخن دلو و گل سنع عرف نیلوفر هیلی را سائیده همراه شیر ماده گاو بحت کنند
درد سر و رکت بت برود دیگر امله و کیره و شیر بالا و بدم کنول و بدماکه
و رکت چندن و دوب و خس پنج نل سرهیلی را یکجا کرده لیپ کنند
درد سر که از غلبه تلخه باشد و رکت بت دفع گردد دیگر ریکا و تکر و جهربه
و مشک و الایچی و اگر عرقی و دیودار و جتا مانسی و رائین و بیضه الخیر یکجا
کرده و شیر گرم ساخته لیپ کنند درد سر که از بلغم باشد و انواع درد دیگر برود

۳۴۱۴

ایضا زنجبیل وکوتهه وتخم بهنوار و دیودار دگاه کنند بهیل هملی را یکجا کرده

وهمراه بول ماده گاو سائیده نیم گرم لیپ کنند درد بلغمی دفع شود ایضا

ساروا وکوتهه ومهیلی وبج وگل نیلوفر ریخ یکجا کرده لیپ کنند مرض سورجاورت

ادرد نیم سر دشقیقه برود ازآب کانجی سائیده بگا ریزد دیگر ستاور

وگل نیلوفر ودوب وکنجد سیاه وزیره سیاه وبهنونوا هیلی را سائیده در

شقیقه لیپ نمایند اننتیاوی ودرد عسر دفع شود بدانکه ضابطه لیپ دو گونه است

یکی را لیپ خوانند ودوم را برديه وتعدادش سطری بر لیپ مانند جرم

گاو میش است اما تا که خشک نشده باشد آنرا فوائد دارد و بردیه لیپ چون

خشک شود فوائد دارد نیز بدانکه اگر لیپ بسیار سطبر وگرم باشد آن دافع بلغم

وباد خواهد بود ولیپ چنان باید کرد که درین بوی تواند دخل ساخت

لیکن در شب لیپ نکنند سبب آنکه از غبار وسیاهی شب گرمی وبخار

بیرون نمی تواند آمد چون بخار وجود بیرون نیاید غلبه بلغم زیادت نتواند

واگر در شب لیپ کردن ضرور افتد رواست چرا که اگر آماس بسیار

از غلبه بلغم وخون شده باشد وپخته نشده است ودرانجا حکیم را نیز ادوار

آنست که اول در دفع آماس کوشند دوم خون بکشند سیوم او را نیاه کنند

چهارم نابرتیج کند یعنی دهن اورا بکشاید پنجم انرا مصفا سازد ششم روین کت
یعنی زخم را آموده سازد هفتم روسید الازدیغه نمک ان اعضای نمودار
روشن وخوش نماکند این هفت قواعد در علاج دنبل و زخم بکار برد حیا
میکوید بیخ بجوره وخارک خورد و دیودار و زنجبیل و آن
وارنیه یکجا کرده سخت کنند لاسن یادنی دفع شود ایضا
بهلیتی وجوب طرخون و نیز ضابطه الیست که درترکیب
لیب جوشاب اگر چندان گفته باشد رکت چندان
بگیرد و دوب و بیخ نل سر و بدماکه و خس و نیز بالا
بیدم کنول یکجا کرده بر اماس تلخه لیب کنند دفع
گردد ایضا ببل ازر و کنجارکهته و پوست
درخت سهجنه و دیک و هلیله از بول ماده گاو
بساید و نیز گرم کرده بر اماس بلغمی لیب کنند
دفع شود ایضا اردو هلد و هر دو چندان

و هلیله و دود و بیت و بنوره لونها و خسو و پرماهنه و لوا و گل سرخ حرف گشنیز و سونت همگی
را یکجا کرده لیپ کند اماس خون اماس دنبل و امثال آن دفع کرد دیگر تخم مسی
و تخم سهجنه و تخم ترب و کنجد سیاه و سرشف و آرد جو بریان که او را ستو خوانند
و کتی که آن از قبایل شراب است و السی همگی را یکجا کرده پرده کند این نسخه
باچن است یعنی اماس و دنبل خام را که میتواند که رود پخته سازد ایضاً دنون و حیره
و زموم و برگ پیهی و قند سیاه تخم بلادر و کسیس و نمکسنگ این همگی را یکجا کرده
سخت کند این نسخه پاچن است یعنی میتواند که دهن دنبل را زود بگشاید ایضاً
کنجوه و حیره و پیوند واربی و خرزهره و رید فاخته و رید کلنگ نام مرغ و رید کبنه
نام پرند یکجا کرده لیپ کند این نسخه داران است یعنی میتواند که دهن دنبل را بگشاید
بیره سورن پهری همین حکم دارد دیگر کنجد سیاه و نمکسنگ و مهلی و برگ نیب
و هردو هلیله و سونت همگی را سائیده و از روغن فرغ ساخته لیپ کند این
نسخه سودهن است دیگر برگ درخت نیب و روغن و شهد و دار هلد و مهلی
و کنجد سیاه همگی را یکجا کرده لیپ کند این نسخه سودهن و رود پیست ایضاً
کنجوه و نیب و زنگندی سائیده لیپ کند بطریقی که اول کنجوه و بعد از آن
و بعد آن زنگندی و لهسن همین حکم دارد و لیپ انگوزه و نیب نیز همین حکم دارد

دیگر برگ نیب و کنجد سیاه و دتون و نشادت و نمسات و ...

نیکو نتواند شد نیکو شود و این نسخه سود هر درد بن است دیگر بن بهل
و فلفلی از آب کانجی بساید و نیم گرم کرده لیب در ناف کند در دشکم و نسول دفع
گردد دیگر تخم درخت سهجنه و سهندلو و بید انجیر و جو و گندم و نمک یکجا کرده
نیم گرم کرده لیپ کنند بدرد و نام مرض که از غلبه باد باشد دفع گردد دیگر روغن
و کهل ریخ و مهلتی و مصری یکجا کرده لیب کند بدرد تخمه برود دیگر
ارک بهی و چوب طبرخون و خشت دریک و کشت آهن و سرگین ماده گاو
یکجا کرده نیم گرم سخت کند همراه بول ماده گاو بدرد بلغمی دفع شود دیگر چوب طبرخون
و حجته و زرچوب لعلتی و گل سرخ عرف کرو یکجا کرده نیم گرم لیب کنند بدرد خون و باد
الکت که از زخم و امثال آن شده باشد دفع گردد دیگر بید و تخم درخت سهجنه و
دسمول هیکی را سائیده لیب کند باد دفع شود دیگر دیوار و حنظل عرف آمد این
و حمت کنند بلغمی برود دیگر رسف و برگ درخت نیب و تخم بلادر نیم سوخته هیکلی را
از بول گوسفند ساییده لیب کنند انجی نام مرض دفع شود دیگر رسف و تخم درخت
سهجنه و تخم سن و السی و جو و تخم ترب و از بیره زرشتی با همراه دوغ بساید
و نیم گرم بمالد و ارید نام مرض دفع گردد دیگر اول اعضای را از پشم آغشته

مهلتی

نهند اما اعضای از باد و براز ار باشد بعد از ان بران مقام لیپ از لبوکی
بکنند ورد ان اعضای ولسواحی وکرد هنی برود دیگر دهاتوره و بیدانجیر
و زنکندی و بنور نواو سهنجنه و شریف هملی را یکجا کرده سخت کنند فیل پای
دیرینه که هیچ کونه بهی نشود دفع کردد دیگر زیره و هوه بیر و کوتهه و بیدانجیر
و کنار از آب سرکه هندی ساییده لیپ کنند بستگی اعضای برود دیگر
بیخ خرزهره از آب ساییده لیپ کنند ورد برطرف شود هرچند که ایستاده بوده
باشد دیگر زنبیله و زراهی سوختانده ساهی او در شهد بیاندازد و
لیپ کنند دنبل با بندبث رفع شود دیگر رسوت و برس و هلیله همراه شهد
لیپ کنند باد زبانک برود دیگر نیم لحین در آتش بسوزاند و بلکهر و کیر و نشدن
و کلوی هملی را در روغن مرغن ساخته لیپ کند باد زبانک نیکو شود دیگر
جوشاب پوست درخت تینده همراه روغن لیپ کنند سوختگی آتش دفع
شود دیگر جو را سوخته ساهیه او بکیرد و با روغن لیپ کنند سوزش آتش
و آبله آتش برود دیگر بلاس تخم لولر در روغن کنجد همراه آب شهد در اندام
نهانی عورت سخت کند چون بکر نماید دیگر بیخ نرخ و شهد و کاد ریکجا

کرده لیپ کند عورت چون بکر شود اگرچه ضعیف باشد دیگر مویج و نمکسنگ
و بلبل دراز و تنگر و هر دو خارک و خار بازگونه و کنجد و کوفته و جوز ماش در کف
و اشکنبه و نمکسنگ و تیر پستغند روغن درین ادویه پخته سازد و آن
روغن متواتر طلا کند قضیب سطبر و دراز و قوی شود دیگر در شیره
برگ حنظل عرق انزرائن سیماب را سحق سازد از شاخ درخت خرزهره
سه کرات و مرات سحق کرده بر قضیب طلا کند و جماع کند عورت
زود انزال کند دیگر برگ تنبول و کوفته و امله همگی را از آب سائیده
لیپ کند بوی بد تمام جسم برود دیگر ستو هلیلی و کوفته و چهیده و
چینی و ستو نخود و پوست نخود همگی را باریک کرده خشک جو رن
بر روح و بغل بمالند بوی بد برود دیگر بج و نمک سوخته و کوفته و زرچوب
و مورج همگی را یکجا کرده بر سینه زند و جماع کند زن مطیع او باشد

فصل نهم در بیان تیل انداختن در ذکر

اوراد در زبان هندوی سوروده تیل گویند اینست و آن چهار قسم است
یکی [illegible] دوم رتهک سیوم بج چهارم لست ازین اربعه
انکه جنبوانیت ان نسب ست انفصیلش انست که یک دو ال

۳۶۱

چرم که در عرض دوازده انگشت بود در طول مقدار احاطه سر او را بطریق
کلاه در احاطه سر به بندد و از مسحوق آرد ماش هر جا که رخنه در سوراخ خالی
بیند از آن مسدود سازد باندیشه که آنچه در سر اندازد بیرون نتواند جلد
بعد از آن روغن نیم گرم کرده در سر اندازد و تا لب دوال پر کنند
و مدت نگاه داشتن آن تا که از سوراخ بینی و از دهن آب جاری
شود تا آن زمان هست و در عرض زحمت بیند یا تا مدتی که هزار انگشت
نوازند بدانکه مریض را باید طعام نخورده باشد و سر را قدری از دست
لیده از آب گرم غسل دهند ازین ضابطه هر مرض باد که در سر باشد
و آن به هیچ گونه به نیشوند شد در زمان دفع گردد چندین سر را امثال آن
نیز بر دهند هنگام این ضوابط را مقرر آئینست که در هر وقتی که خواهد عمل
آرد

فصل دوازدهم در بر کردن گوش از ادویه آئینست که

اول گوش را قدری تا آب داده مریض خسپاند بول یا روغن یا تره
گوشت هر چه مفید دانند نیم گرم کرده در گوش اندازد بر آن گوش بر شود
مدت نگاه داشتن آن تا با نصف ماتر ست و بیان ماتره پیشتر
آئینست که کف دست را یکبار بر زانو نه آهسته و نه شتاب بگرداند.

انگشت کنز زنند

و یک انگشت کنز زنند امراض گلو و سرد گوش برد و اگر رسن گوش رفت و نخ و خوابیند
که در گوش اندازد باید که قبل از طعام خوردن بعمل آرد و اگر روغن در گوش باید
انداخت آن را باید که در طلوع آفتاب بکند چنانچه مثال است دیگر
برگ اک که زرد رنگ باشند از روغن مالیده در آتش تاب دهد و شیره او
بکشند و آن نیز در گوش اندازد درد گوش هر چند که دور نتواند که
دفع گردد دیگر و اگر در گوش سول و درد بسیار میشود باید که بول گوسفند
همراه نمکنک نیم گرم کرده باندازد سول و بختلی گوش دفع گردد
دیگر ادرک شهد و نمکنک و روغن تیل یکجا ساخته و نیم گرم کرده در گوش
اندازد درد گوش برود دیگر گیته فو بجون دادر که تره انها گرفته و نیم
گرم ساخته در گوش اندازد درد گوش دفع شود دیگر برگ نو از اک
بگیرد از رس تلسی بسایند و در روغن تیل باندازد و نمکنک مخلوط
سازد باز ورا در چوب زقوم سوراخ کرده پر کند و بالای برگ زقوم داده
سر پوش کنند و گل حکمت ساخته در آتش نیت پاک کنند و تره آن کشیده در
گوش [illegible] اندازد درد گوش که دفع نمیتواند شد آرام نمیدهد در زمان رهد
آرام یابد دیگر جرب بیخ مول کلان را چقدر شش شش انگشت پارچه

کرده

گرده بگیرد و هر یک را از ریسمان پیچیده در روغن تیل غرق کنند و مانند
فتیله بسوزانند و در سوختن آنچه تیل ازو بچکد او را گرفته نیم گرم در گوش
اندازد درد گوش برطرف شود و این را پیسکا تیل نام است همین
طریق اگر تیل از کوتهه یا از دیودار کشیده بکار برند همین حکم دارد
دیگر بیخ ارلیه در آتش نرم پخته کنند بطریق عمل سابق تیل او بگیرد و در گوش
اندازد درد گوش که از اختلاط باشد برود دیگر جوشانده هلیله و مسحوق
اود ماش و کشنیز از این ادویه چربی خوک را پخته سازد و در گوش
اندازد آواز گوش بکلی دفع کرده نوع دیگر اشخار و انگوزه و بلیله و اراز
و بادیان از این ادویه روغن پخته سازد و چهار گونه آب کاهی اندرا جنته
چون طیار شود در گوش اندازد کری گوش و آواز گوش و جاری شدن
ریم دفع کرده و نیکوتر شود دیگر پوست خار باز گونه هم در آب او مسحوق
ازو ساخته و کهار ادرا انداخته روغن به پزند و آن روغن در گوش
اندازد کری گوش و آواز گوش برود دیگر بید و هلیله و بلوط و چوب نقیم
عرف منجنه و آمله هلیله را باریک کرده همراه ترکنیته در گوش اندازد جاری
شدن ریم از گوش بایستد و شهد نیز اندازد دیگر اشخار در شیر گاو

باریک کرده در گوش اندازد درد گوش اندازند و سوزش گوش و ریم برود

دیگر برگ نو از درخت نرنج و جامن و مهوه و بر بگیرند و از آنها تیل پخته سازند

و در گوش کنند درد گوش و بدبوی گوش برود دیگر زرنیخ و روغن زیت

با بول بادکاو در گوش اندازد کرم که در گوش بمیرند دیگر تره پنج درخت سنجنه و تره سوربو جاره

و تره کوتهه و تره پنج کوچک هملی را باریک کرده در گوش اندازد کرم گوش

و خون جاری شدن دفع شوند

فصل نهم در بیان خون کم

کردن حکیم را باید که نظر در زیادتی امراض داشته خون بگشاید و مقدار خون

گشادن تا یک سیر است یا نصفی از آن یا ربعی از آن بیرون آرد بدانکه در هوای

سرد رگ خون کشیدن بسیار مفید بود بسبب آنکه اخلاط آنچه در پوست اند

اماس و بغل و امثال آن نمی توانند کرد و کیفیت خون آنست که در مزه شیرین است

و رنگش سرخ و در تأثیر اعتدال یعنی نه چندان حرارت آرد و نه رطوبت و گران

و حرفی است و بوی قدری بد دارد و سرابی است و مانند تلخ نیست و خاصیت هر

پنج عناصر در خون پیدا است یعنی بوی بد از خاصیت خاک است و سیلانیت

از آب و سیاهی از تأثیر باد است و سرخی از آتش و خنکی از آسمان است

چون خون از مقام خود گردیده مختلف المزاج گردد درد و سوزش و خنکی و رکت منزل

و خارش می

وخارش وآماس ودانه سرخ پیدا آرد بدانکه اگر خون در وجود غلبه آرد علامت
آنست که چشمان سرخ شوند و اعضای گرانی آرد و خواب بسیار کند و بیهوشی آرد
و شورش پیدا کند و اگر از باد است در خوردنش تیز و ترشی و شیرین دل مائل باشد
و بیهوشی آرد و خشک ماند و رگهاء سست شوند و اعضای سرخ شوند و خشک گردند
و در مساس صفا نباشند و خون چون سفید رو و جاری باشد و درد مانند نیش
سوزن میکرده باشد و اگر از تلخه باشد صفره زیاده شود و رنگ سبز نما گردد
و کبود هم نماید و خون زرد و سفید و گرم باشد و مگس و مور گرد آن خون
جمع نشوند و اگر از بلغم باشد آن مرد بسیار دم غن و رنگش سرخ چون
گل گیرد و مانند پرکاله دار بسته و زود منعقد و با هستگی روان شود و اگر
از دو دو که غلیظ شده باشد علامت هر دو دو که پیدا آرد و اگر از اختلاط به شده
باشند علامت اختلاط آرد لیکن بوی بد بسیار خواهد داشت و
رنگش مانند برگه هندی خواهد بود و اگر از زیاده خون غلیظ شده است رنگش
سیاه رنگ بود و از راه سوراخ بینی منعقد و بدبوی بسیار شود و رنگش مانند
آب کاهی بود و برص پیدا شود و آنکه خون صاف است او را علامت
اینست که رنگش بصورت بشکفته بود که او را در زبان هندوی پیر بهو

خوانند و مخلوط هیچ چیز نباشد و باید که در امراض ذیل خون بگشایند که موافقت
زرد و آن اینست اماس و سوزش و خجلکی و درد بغل و دوانکه که خون پای
چکید و باد رگیت و برص و درد پیچهای که باد درد میرساند و هیچ کونه قطع نمیشود
و درد رحت فیل پای و زهر خورده و درد نبل و آبله و آرند دوایی و جهود روک
و رگیت کرنهته و در اینجا مرض و دواری و اعضایی که گر زنده داشته باشد
و درد مرض خشم و تبدرا و خجلکی بیشه و خجلکی دهن و جلبت روک پهلو و برب
روک و برد و نیتکا و درد گوش و لب بینی که سوزش باشد و درد سر و
باد زنک و رگیت بت درین امراض باید که خون بگشاید که باید مفید
باشد و خون از شاخ باید کشید یا از دلوچه یا از تو بیری و یا از نشتر
لیکن مردم لاغر و کسی که جماع بسیار میکند یا مست یا ترسنده دل و زن
حامله و آبستن و یا بزرگی دکینه که بیخ قواعد کرده باشند و لوی
روغن نوشیده بت و برایی و اماس و اودری و کانس سو جنسی و آتی مای
و سفید بوحی و انکه کرته میکنند و هر کسی که کم از شانزده سال و زیاده
از هفتاد سال باشد و زخم خورده ابجیس مردم را باید که از نشتر خون نکشایند
که خوب نیست و بعک خون بهر وجه نکشایند و اگر ضرور افتد که بدان علاج

دیگر

ریت ازارد لوچه خون بگشاید وخر بار خورده را از نشتر خون گشاید و در حجامت
باد از بیلکی خون گشاید و در مرض تلخه از دلوچه و در علت بلغم از نوتری و اگر دید دو لکه دار رشقه
باشد یا اخلاط داشته باشد انها دبره فهمید و دود اندکی کرد از نشتر بگشاید و دوت
نباخ در خون کشیدن تا این مقدار است که هر جاکه بجهاند تا ده انگشت از نواحی آن بلگشت
مقام خون را آهنگ شد و قوت دلوچه بانگ درست و نوتری که از دو ارده ا
نکند و استره تا بگشت بتوانید برآورد و نشتر از کام و خود خون بروی می آرد
بدانکه در هنگام سرما و مریضی که طعام نخورده باشد و کسی را که بهوشی آمده است
و خواب آمده یا ترسیده دل باشند یا شخصی که بر زخم باشد خون انها روی نیاید باید
با قدری سوید کرده یا تاب آفتاب خورانید و چو آلو خورانیده خون بکشند که نواقص
آرد و اگر تاب بسیار داشته باشند یا هوای گرم تر باشند یا انکه از نشتر بسیار کار
گرفتن باشد در آنجا خون بسیار جاری میباشد علاجش آنست که لو دو رال و سر
و جو و گندم و دهو و دهاله و گل گرد و پوست ماد خاکستر پارچه ریشمی که اول
زخم را از این ادویه پر سازد و محکم بندد و علاج رطوبت نخبی نیز کند خون
بسته و اگر از این هم بالسعد یا بالای رگ که از نشتر زده است داغ بدهد آن
داغ مانع آمدن خون خواهد بود بدانکه رس کشیده دهان کشاده دنبل است

وانکه بزرگست اما قصیرست وانکه لاغرست دنبل را لحم میشب زد وانکه داغ

گیرد میباید چنانچه اگر الرجه رخصه حساسی باشد در انگشت نزدیکست الی داغ کنند

اماس نیکو شود و اگر در خصیه رابت اماسی کرده باشد در انگشت و تحت پی داغ کنند

نیکو شود و در بسو چها اگر درد باشد داغ کنند نیکو شود که ان دیهن است الخ

رس و بلغم و در سر مجمع شده باشد ازرق میشاند اگر خون که راز

نزاید خون هیچی و حرکت شده باشد در انجا داغ میکنند که رگه خون اورد می اید

و ان زحمت برطرف میشود و بدانکه اگر خون غلبه بسیار بیرون رفته

باشد و قدری مانده باشد ان خون باقی مانده چندان قوت نخواهد داشت که

مرض تواند بدان خفت اگر خون زیاده از اندازه بیرون اید و جاری

باشد ان کوری چشم و تشنگی و هرزوکه و درد سر بجهاد کهات و سواس و سرفه و

خشکی و جعد و سوزش و باندزوکه و با موت را بیرهد چنانچه که بیدانیش وجود

از خون است و استیا دگا جسم هم ازو و جانی بیو مخلوط شده میماند و

یک ساعت ازو جدا نیست ابتدا باید که زیاده از اندازه خون را بیرون نکنند

و اگر خون کشیده و علاج سرد کرده باشند در انجا باد غالب می اید پلید

که او را روغن کرده بنوشانید اماس را یا مرض انکه

که از باد

که از باد پیدا شده اند برطرف گردد و قدری تاب از آنش دهد و هر گاه که کم
قوت باشد اورا رس گوشت آهو با خرگوش یا دمه با گوسفند بوده شیر بدهند
بدو ششی برنج ساختی خوردن دهد و علامتی که خون موافق اندازه
و موافق ضابطه کم کرده باشند اینست که درد دفع گردد و چهره باید
تابد و زحمت از زیاده یا فرو نشیند و دل خوش شود باید که ازین
چیزهای پرهیز کنند و از ورزش کشتی جماع عورت و عطسه خوردن
و غسل کردن و بار خوردن و رطوبت نیز پر رفتن و تلخی یا ترشی باید نه
و در روز خواب کردن و لبهار و ترشی و تلخی خوردن و غم در دل
آوردن و طعام زیاده خوردن که از آن بد حظی باشد ازین
چیزهای که گفته شده پرهیز کنند که چیز زنی تا زمانی که قوت اصلی
باز رسد **فصل چهارم در بیان علاج چشم و آن چند گونه است**
یکی سبل دوم اسخوبی سیوم بیدی چهارم سندال پنجم ترین ششم
بت باکه هفتم انجنی ازین همت ضوابط علاج چشم بکنند تفصیل سبک
بینند مریض چشم خود ببوید و حکیم نوزره از زب ادویه تعاونت
چهار رنگ در چشم باندازد باید سبک مروغن در زحمت دهد

دهند که موافقت تواند کرد درد بن نام سلت در دفع باد تلخه
ملیکن نام سیک در دفع امراض بلغم سید و مدت نگاه دارد شش
سیک مرغن تا ششصد مرغن انگشتک و مدت ردن تا چهار صد
انگشتک و ملیکن تا ششصد انگشتک باشد و سیک باید که درد
بکند از ضرر وا افتد و زنب هم روا است مثالش اینست که کوت
بعد انجه ور که ان و بیخ آن در شیر تازه بواخته بجوشانند و از شیر گرم سیک
بکنند زحمت بار برود دیگر شیر دنک تنک بچه همین حکم دارد دیگر
ریضا زرچوب و دارهلد در شیر بالکاد و بجه بسازد و نلک سیک بیده
بالاش ریزد در دفعه مرض چشم که از باد باشد بسیار مفید است
ریضا شیر خالص گرم کرده سیک کنند اچهاکه ز وکه برود ریضا لودهلی
برابر بکرد در روغن بریان کرده باریک بید و در شیر گوسفند نگاه دارد
و سیک بکند درد بت روکه و زلت برود و چوبه که در چشم باشد نیز برود
ریضا زهیده لود و مهلتی و مری و شلکت از آب کرده باید
و سیک کنند و هلکه که از خون باشد برود ریضا لود سپید در روغن
بریان کرده باریک بید واب کرده بغ اخته نیک مالد و سیک کنند

درد چشم دفع شود نفع اسبغول زیت که در شب بر آن نکند

باید که چشم مریض را آن ده قطره چند از هوم در چشم اندازد باید

که هوم رو از چشم بالا در انگشت در تفاوت با بن بوار دار الهلی است

بشد قطره هنوز دار مرغن است ده قطره دار روغن است دوازده

قطره درون چشم کند بدانکه اگر زحمت از رطوبت باشد علاج حرارت

کند اگر از حرارت باشد برعکس آن کند در تمام صنوالله حکایت این ادویه

ترا است و نیز بدانکه اگر زحمت از باد است از ادویه تلخ ترس و روغن

بدهد و اگر از بلغم است ادویه شیرین و سرد بدهد و اگر از بلغم است تلخ و گرم

و خشک بدهد و مدت نگاهداشت این تا یکصد و چهل است مانس است

هیچ مول بلواد نام و خار که کلان و بید انجیر و سهنه همگی را جوشانده کرده

بر گرم اسبغول کند و هلیله چشم بر روغن بود دیگر که ببند از آب

سائیده به پوست کرده بسته کنند و او را از رلش تا ب ناب داده بر

آورده و در چشم کنند هلیله چشم که از باد و خون باشد دفعه شود دیگر

بره ترهبه همین حکم دارد دیگر از شیر صورت السحی کند در چشم دیگر

که از خون و باد باشد دفعه شود دیگر روغن و شربانه در چشم کنند هلیله خونبار

و درد چشم برود و روغن خالص همین حکم دارد نفع بندگان را نیست که

ادویه کرده در پارچه ریسمی کرده واده بر چشم بندند و فل بهوچه نیز کنند در دفعه

و هلکه بهتر باشد اگر دهلکه داده زاده شده نام مرض از بلغم باشد علاجش

آنست که در سر تاب داده روغن ساخته تا بس از ادویه تخت واحد که

نیست نا از شیر تکنند اگر زدن هم نیکو شود هر دو ابرو داغ بدهد که او جنه

نام مرض [illegible] شود دهلکه نام عرف ایشکند نام بندگان بهتر باشد

اور اینندی روغن دهند ریضا برکه بید انجیر و بیخ ان و پوست [illegible]

ساخته بندگان کند واقعه امراض باد اگر از نتیجه باشد از ادانه حوث [illegible]

و برکه درخت ازاد همین حکم دارد اگر ایشکند مرض از بلغم باشد برکه درخت

سنجنه و بندگان بهند نیکو بود اگر از بلغم و نتیجه است بندگان از برکه نیست

بهتر باشد و تر بهله نیز همین حکم دارد ریضا و از روغن بریان کرده از اب

کانجی لب برو بندگان بند و انجند خون برود ریضا ز نجبیل و برکه نیست بندی کرده

دو قدری نمک کرده نیم گرم بر چشم بندد و اماس برود تفصیل بلکه

رفت ازادویه که مانند سرمه سائیده باشند از ادر احاطه چشم بردن

نیست کنند چنانچه که بر پلک نرسد و مدت نگاهدار نیت ان انشا

که آنچه بدست درضوابط سبب جیره درسابق گفته است همانقدر است
مالش اسبست ایضا هلیلی وکبرو ونمک سنگ ودارهلد وزوت برابر
وزن ازآب بسابد وسبب کنند مرض چشم که دردان برود ایضا سبب
ریوت و بلیله و هلیله و زنجبیل همه اینها همین حکم دارد ایضا ح وزرچوب
زنجبیل سبب کنند وخواه زنجبیل وکبرو بخت کنند همین فایده دهد ایضا نمک سنگ
وکبرو نیم سوخته درمیان آن موم بلکه کنند در روغن نیز انداخته اندازد و
نیک بسابد و سبب کنند وبجای سرمه درچشم اندازد درد چشم ودرد آن
برود ایضا درگوشه ماهی شیره لیمون تا بحدی که سختی گرد از آن
سبب کنند درد چشم برود ایضا ومورچ وشیره همه سائیده سبب کنند درپنهان
مرض برود تفصیل تزیین چشم واین قاعده قوت بخشنده چشم است ونیز
باید دانست که چشمی که خشک باشد یا کج مانده باشد یا موی پلک ریزد
یاکه تف بسیار بیرون می آید یا گورش یا چشم گشودن و تمرود که دارد
یا کل غنم ده همه دمه منیه یا بول اجمه ته که تا شره باس گوشش یا باد دیدن
در [illegible] که درنمار اید الکر قواعد ترتیب بجا آرد موافقت کند ونیکو ربایان
بعد انکه درروزی که ابر باشد یا بسیاری سرما یا سختی بادی راغم دفکر

یا نرسد و درد دل پیدا نشده باشد و مرض دیگر الحاق را بوده باشد گویند دو [illegible]
باشد دوا آنجا باید که زمین تکیه در حجره که باد و آفتاب و گرد و غبار دخل
نتواند یافت درآنجا صاحب مرض را بخوابانند بعد از آن ارده ماش که باریک
تر باشد دو حباله بصورت بادام که چشم را بتوانند پوشید راحت کنند و کنار
آن صاف تر و محکم تر باشند که نشکند و سوراخ موی هم نداشته باشد از
روغن سیر گرم کرده پر کنند یا روغنی که صد بار شسته باشد از آن روغن پر سازد
یا از مسکه تازه پر کنند مقدار پر کردن حباله تا حدی است که موی پلک
غرق شوند مریض را باید که چشم خود بسته دارد و گفتن باید چون
پر شده باشد از پلک آهسته آهسته چشم خود بکشاید و مدت نگاه داشتن
آن که صد انگشتک نوازند نگاه دارد در مرض درد که مقدار است و اگر درد
سنگین یا بلغمی باشد روز دیگر از این عمل بکنند مدت نگاه داشتن آن
تا پانصد انگشتک یا سیصد انگشتک است و در مرض کرمش روز دوم که
تا هفتصد انگشتک در روز [illegible] روز که تا هشتصد و در روز ده تا هزار و در
روز که نیز تا هزار انگشتک نگاه دارد ترکیب چشم [illegible] باید
دو دانگ زعفران ۲ درم سنبل الطیب دو درم ۲ درم فلفل دراز یک درم فلفل گرد [illegible]

هر صباح نیم درم مازوی ۳ درم کافور شش ریال این جمله را

اسس نماید و در چشم کند از زر دفعه شود معمول مولف است دیگر کباره برای

دفع درد چشم و سبل باد و سرخی چشم ساده شاه جیو و موتیا بند و کرمی

چشم دفع شود پوری وزن دو دام جبتر در آب یک انار انداخته جوش دهد

چون یکبار و بماند بخورد و بقیه را در آب ساخته نگاه دارد بوقت همان طور بخورد

بخورد ترپهله زنجبیل بابونه موتهران کلوی بوست کرا اندر جو تلخ

برگ نم هیجل تیز بالا تیز غله جو صیدل سرخ لکلی دار هلد جرانیتا این ادویه

برابر بگیرد ادویه ۵ رشاه در آب انداخته کباره کرده بخورد صحبت باید دیگر

ترکیب چشم ساده شاه جیو منشاء علت چشم برود بوده و بهوره سل های و خارش

تمام از دفعه شود گل کبجه بیت عدد گل چینی بیت عدد فلفل گرد بیت عدد زعفران یکدام

نمک کصوری نیم دام ... کافور سه دام سنگ بصری یکدام سرمه سیاه یکدام

پهلکری آرده بریان یکدام لود هر یکدام کهنه یکدام توتیا هر دریا یکدام زنجبیل یکدام

سرمار ریکدام ... حجر یکدام سمندر ... دام طوطیا سبز نوخته نیم دام

... نیم دام اسپند نیم دام مانند طور ... سازد اول فلفل که در

بکنت در آب ... ... در ادویه انداز د این جمله دارد

اسس کرده در جام کیهان با چوب نم در زیر ان یک پهلو حنا نیزه باز بساید بمون
کرپل نماید بهفت روز بعد از ان شیاف سازند بوقت حاجت بآب بسایند در چشم
اندازد و صحبت باید **ایضا** دفع بیماری سرخی چشم الخ نامی ارزیز از سیب کیمی و چون
بانشن صحبت شود دارو اینست هلیله یک ماشه حب زرد و دو ماشه اسس نماید
و با میل در چشم کشند الاذر نامی برود **ایضا دفع ربله چشم** مغز خسته هلیله مغز بلیله
مغز خسته هلیله اسس نماید در چشم اندازد در ربله دفع شود

چون از ین ضرب فارغ شود او را دهم بان کنانیده بلغم
او را دکنانند و مدت زبن کردن تا یکروز تا سه روز تا پنج روز است
زیاده از ین نکنند علامت زبن که خوب کارگر شده باشد اینست از خواب
با ساختن تمام کنند و چشمان نیکو کنده کردند و در کشادن و بستن هیچ
سختی پیدا نباشد و چشم روشن شود و در هر جا که داینده بیند از جانب چراغ
و غیره قابل بیننده باشد و ارام در چشم پیدا آید و زحمت بر طرف گردد در کشادن
و بستن چشم حیا سبک نماید اگر زیر زبانه از قاعده بیش ایند باشد علامتش اینست
که اشک روان شود و چشمان زرد شوند و مرعی باشند الرهن چو کیسه
چشمان خشک شوند و سرخ گردند و علیر شوند و کف بمردن افکند و دو حفنی

چون که بیمو تر شود دیگر پیدا نشود و بدانکه اکحل زیادت نشده است علاج از نخلی کند
و در هر چوکه علاج از روی سازد **فصل پت بالہ** اشیت که بیارد کوفت
و دو بیل و او را نمک بساید و دوا که لازم در پت بالہ است بوزن برابر بیت
گرفته و آن بوزن و کرد انداخته بکار نماید و او را دو کوره سازد از برگ
پیوند شده و گل حکمت کرده در آتش پت بالہ کند و شیره او بکند و از شیره مذکور
تر کند پلپل دراندرون چشم اندازد و آن پت بالہ سه گونه است
یکی اسپهن دوم پلهن سوم روغن چشم کسی را که بسیار خشک باشد از اعلاج
قواعد اسپهن کند و هر شخصی را که چشم روغن است از پلهن کند و ریشا
چشم ضوابط روغن کند بدانکه قواعد روغن دافعه پت بالہ رکت و باد و
دنبل رست و آنکه اسپهن است از بی ادویه کند روغن گوشت و باد
مجادمید از بنهامت پالہ کند و بکار برد این قواعد اسپهن است و دست
نگاه بدانند این تا دو صد انگشت است و آنکه پلهن است اینست گوشت
گوشت جانوران باد به ادویه پلپل هلدی و پوست آهی سیاه ونوک کس
مونکه سرخ و نمک سنگ و کف دریا و سیس و سرمه و جواهرات و آب
ضرورت همه را یکجا کرده پت بالہ کند و بکار برد این قاعده پلهن است

وبدرست نظاهر شب اتی تا صد انکلک است وانکه زدن آ

ریقان شیر عورت و کوسفند جانور حنظلی وانکبیتی وروغن و نمک

ترس بجه بگیرند و بطریق ماسبق سبب با که کرده بکار برند وبدرست نظاهر است

این تا سیصد انکلک است و بینی فایده همین جوکه بادات جوکه شده باشند

ودرانجا علاج مانند قرنی که گفته شد بعمل ارد تفصل الکحل عرف سرمه کردن

انیست اینکه هرگاه که دو کهنه بخته شده باشند از زمان سرمه باید کرد دیگر انکه

در هنگام همیشه رت و سنر رت و میانه روز سرمه کردن بهتر است

و در هوای گرم و سرد رت و در وقت صبح و شام بهتر ادما است

و در هوای برکها الا در میان سرمه باید کرد و اگر ابر بود سرمه نکنند و در بسیار

از ما سرمه نیز نکنند و در بسنت رت دوام خوب است و سرمه نیز

سه نوع است یکی لیکهن دوم روپن سوم اسپهن انکه لیکهن است

از ادویه تیز کهار و ادوی سخت و از رس ترش و امثال این بکنند وانکه

روپن است از جرهای کسیده نمک رسی و قدری روغن باید کرد

وانکه اسپهن است از ادویه شیرین و از روغن و امثال ان باید

ترکیب سرمه از سه گونه میکنند یکی گوشه دوم رس سیوم چورن و اینها

۲۰۵

در چشم رز رمیلی یا رکد انگشت است بدانکه کسی که محنت کرده باشد رنگ بسیار اندازه خسته
یا شراب نوشیده یا تب نو آمده باشد و مستحقی را که بد خطی است و یا یک آورد نشسته
در اینجا سرمه نباید کرد و برش سرمه نیز سه گونه است یکی طلائی دوم میانه
سیوم کوچک بدانکه در سرمه چشم گویا مانند یک رنگها باید بست دوم
مقدار یکم رنگها به بندد و در برده و برابر و در بطا بندد و در سی را وزن طلائی
سه برنگ است و میانه دو برنگ و در کوچک یک برنگ و وزن چون
در یکی [illegible] میل و در چوبی سه میل و در استین چهار میل کنند و میل را
از آهن صفا و گوش باشد هر بوکه دار نبود و مرعش باشد و در طول انگشت
انگشت است و در سطری مانند [illegible] باشد اما میل در ضوابطه سلی از سن
یا از آهن یا از خلک بکنند و در استین از طلا یا از نقره باید کرد و در
بروبین از انگشت باید ساخت و هنگام سرمه انداختن در چشم ناخن کی در نام
و اگر بسیار سرما یا گرما باشد و در تر توری که ابر بود در اینجا نباید که سرمه کنند
باید که سرمه را در تخت بیاض چشم از کناره اول تا آخر برسانند و کوتاه است
سنکهنه ناهیه و مغز بلیله و هلیله و منسل و بلیل دراز و مورچ
و کوهته و پیج برابر وزن آن گرفته از شیر گوسفند باریک باید و فتیله

وعنقیده مانند شمر زنبقا بنهد و سرمه درکشد تمر چشم و ... کوشه پلک
و کلاه زردکه و تیل وارید و سنبل کوهی و گل پیله اسه برود تمام زمین جنبد
ادویه برت ایضا از شیره گل ... سوده کرده نجوه را ببایند و کوبا
کند گل چشم که بینای را می پوشند دفعه شود ایضا کف دریا نمک
و سنبل و بوست خصیه مرغ تخم سنجنه باریکه کرده کوبا کند در چشم کجت
گل چشم و پرده چشم دفع شود دفع برت دندان فیل و خوکه و شتر و آب
و گوسفند نر و حمار یعنی خر بلبرد و سنگه و مرا... ربید و کف دریا بالیده
هلیله را باریکه ساخته کوبا بکند گل چشم و پرده بره این بهلی برت
بیلکن فتیله گل سنبو فر کبود و تخم ... جه ونا گلبه ... نک بساینده فتیله
سازد و در چشم کشد خواب بسیاری را به برد بهلی برت ایضا
کوبا برث گل گنجید هشتاد عدد و عفص دانه ببل دراز و گل جنبلی پنجاه
و مورج شانزده عدد هیلی را ... کرده باریکه بسایند و فتیله سازد
و در چشم کشند تمر ... که و گل چشم دفع شود فتیله مقرر ... مکنم
مرمکا بسته ... برد کو ... برت ... ایضا ریسوت و ...
و برگه جنبلی و برگه نم گرفته از شیره ... کار و کوبا سازد در چشم کشند.

سنگ گوزن پر کند **نوعدیگر رشتنی برت** مغز تخم هلیله و بلیله و املہ از
ترتیب یک و دو و سه بگیرد و از آب سائیده فتیله کنند یعنی گولیا دراز
سازد و در چشم اندازد دهلکه و تور چشم و باد رکت دفع شود و حجب
باید **تفصیل رتش اینست** طوطیا سبز و مار قشیشا و نمک سنگ و مصری
و تنکه و مشل و کیرو و کف دریا و موصلی تمامی را یک سائید و از
شهد مخلوط ساخته در چشم کنند مرض پلک دار و تیر و لاج و کحل چشم
برود بیکهن رتس نام است **نوعدیگر** کل جنبلی و مولکه و مورچ
و لنکی و پچه و نمک سنگ از گوسفند بول سائیده پلکار برد اسمی حکم دارد
نوعدیگر شهد و لب آب را با مورچ سائیده در چشم کنند خواب بسیاری را
ببرد بهلی رتس را بازات **نوعدیگر** شکر سفید و کافور بهم سینے باید
در چشم کنند کل چشم یکماه برود بهلی رتس نام است **ریغه** تخم ترس
همراه بول بکری کاه و مبیل دار و مورچ و نمک سنگ سائیده سرمه کنند
بهونسے دفع شود باید که بسن و مثل و پیه سیر درین نسخه اندازد
نوعدیگر دار بلد و بول و مبتهی و مورچ و بهدماکه و گل نیوفر و کبود سفید
در کاسه چهار مرتبه از وزن هر یک ادویه نخه ها کنی انداخته بجوشانند چون

چون چهار حصه بماند بستانند واب چنان مذکور بچه کنند تا سرمه دار شود
نلها و ازو بوقت حاجت همراه شکری در شهد یک نیک حصه سازد و در چشم
کند سوزش سرخی چشم دفع شود و چون آزموده است نوعدیگر رسوت
ورال و گل چنبلی و منسل و کف دریا و نمک سنگ و کیرو و مویچ برابر
وزن گرفته در شهد انداخته باریکه کنند و سرمه کند مرض بابهی و کف
چشم و خارش موی زیر پلک برود و روشنی زیادت کند آزموده است نوعدیگر
شیره گلو نیک گرفته در شهد یکجا شده و نمک سنگ یکجا شده یکی کرده
بسایند و سرمه کند بهل رود که دهند و کلاچ و خارش و موتیه بند و گل چشم
و امراض سیاهی چشم دفع شود از بس آزموده است نوعدیگر
هنوز نبود اگر در چشم کنند خارش برود از شهد و مهلکه برود و از روغن زرد
گل چشم برود و از روغن تیل تمر برود و از کاجی نپ کوری برود
نوعدیگر در جوشاب شیره ببول که حلوا در باشد شهد انداخته سرمه
کند و قدرت کافور بار کنند چشم را قوت می بخشد این رساله را تمام است
دیگر از روغن کهنه در شهد سرمه کند زود اثر کند باید که در قطور [illegible]
علاج چشم هر جا که روغن گفته است گفته است روغن کهنه [illegible]

نقصان خوردن نبت پوست خفیه مریخ و هنس و کلاج منشه و نسکه
وحبذی کوبند و نشک باریکه تر سنده سرمه کنند کحل چشم واز آن برود که بر جو
نوعدیگر پلپل دراز در آب جگر گوسفند بجته کنند و سرمه کنند شب کوری در نماز
برود شهد و مویزج همین حکم دارد نوعدیگر مویزج سه دانگ و پلپل دراز
یک دانگ و کف دریا یک دانگ و نمک هندی نیم دانگ و سرمه نیم دانگه
باریک بساید و در روزی که چراغ بخته شود در آن روز کاهنداره در چشم کشد خارش
برود نوعدیگر ریوند را با شیره مویز آب اندازد و ملمس صاف او را
بستانند و در آوند خشک کنند آنچه چو شیره خواهد ماند ابرا سه درست از شیره
مویز شفقه دهد و دهم حصه از آن کافور اعلی یار کنند و سرمه وار در
چشم کشد همگی امراض چشم دفع شود سرمه سرمه را در چاهم آتش ابراخته
تاب داده در شیره ترهله سه هفت بار سرد کنند و هفت بار در شیر عورت
سرد کنند باز باریک بپرداز سرمه ساد مت در چشم کشد چشم را بسیار
موافق است همگی زحمت چشم دفع شود و بینای افزاید سرمه کافور است
دیگر دارو ترهله و بهیره و سوهانه شیره اینها گرفته جدا گانه نگاه دارد
در روغن تولی ماده گاو و شهد و شیر گوسفند ...

کرده نگاه دارد بعد ازان سرب را در اتش گرم کرده در پی بام
بودیا ده هفت بار سرد کنند و میل سرب از ان سازد در چشم اندازد
همگی امراض چشم برود. نسخه را بیاض نام است **انجن چشم** وقتی که دو لهه
چشم رفته باشد و اشک دوزنده باشد و چشم بینا باشد ازان اب بشوید
و موافق لائق برت انجن کند بلکی در چشم که زخم رسیده است ازان بشوید
و تفصیل برت انجن اینست از ازاد و دیه بخت و در اندرون چشم نور بس
پیدا شده باشد و در انجا باید که برت انجی دهد **انجن** که سرب صاف گداز
کنند و با سیماب برابر کرده زنند و سرمه سیاه هم وزن ان یار کنند
ده هم حصه کافور اعلی اندازد این برت انجن نام است چشم را
بقوت بینائی و ارام از در رطوبت می بخشد **دیگر** مغز جمال گوته را در
شیره لیمون تنقیه دهد بیست و یک کرت باز گولها سازد و از لعاب ادمی
در چشم سرمه کشد زهر مار برود و کارگر نشود **الکتاب بار ملک دهر ختم شد**
عز ماه ربیع الاول سنه پنج بشاه شاه محمد معظم لشکر کاتب الکتاب زر والدین
تمت تمام شد کار من نظام شن

تم تم